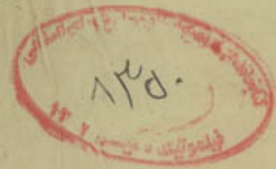


۱۳۷۰

فهرست صفحه



۱۳۷۰



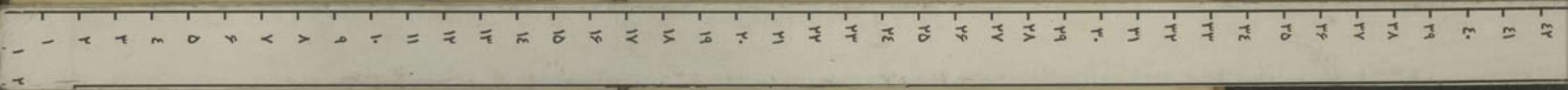
۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

روزنامه



۱۳۷۰

۱۳۷۰



هَذَا كِتَابُ أَمْرٍ خَطِيرٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى
وَلْيُحْفَظْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَمَا حَفِظَ اللَّهُ لَكُمْ
أَنْفُسَكُمْ إِنَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُعْقِلُونَ

- باب اول در بیان عمل طبعی اطفال ۱
فصل اول در بیان جوفه رحم جنین ۱
فصل دوم در بیان جوفه جنین در جنین وضع حمل ۱۲
فصل سیم در جوفه اطفال تازه تولد هتکام نبش اسنان ۱۳
فقره دوم در بیان عمل تغذیه اطفال ۱۴
فصل چهارم در بیان اعضاء جنین ۱۷
فقره چهارم در بیان آلات تناسل ۱۸
فقره پنجم در بیان عضلات ۱۹
فقره ششم در بیان عظام ۲۱
فقره هفتم در بیان آلات حسیه و اعمال ۲۵
فقره هشتم در بیان جلد و عمل او ۲۸
فصل چهارم در جوفه اطفال نسبتاً الی سقوط آنها ۲۹
فصل پنجم در جوفه اطفال از بند اسنان تا بند الحید تکلیف ۳۵
فصل ششم در بیان روح و جان ۴۰
باب دوم در بیان حفظ صحیح اطفال ۴۴



۱۳۷۰



۱۷۷۱۳

۱۱۷۰

فصل دوم در بیان حفظ صحیح که اطفال از انابت تا وقت نبت انسان
 فقرة اول در بیان حفظ صحیح عمل تنفس دوران دم ۴۹
 فقرة دوم در بیان حفظ صحیح عمل تغذیه ۵۰
 فقرة سیم در بیان حفظ صحیح آلات بول ۵۲
 فقرة چهارم در بیان حفظ صحیح آلات تناسل ۵۲
 فقرة پنجم در بیان حفظ صحیح عظام و عضلات ۵۸
 فقرة ششم در بیان حفظ صحیح آلات عصبانیه ۶۰
 فقرة هفتم در بیان حفظ صحیح اطفال نبت ضعیف ایشان و غیره ۶۲
 فصل سیم در باب حفظ صحیح ۶۴
 فقرة چهارم در بیان حفظ صحیح اطفال در نبت انسان از حد تکلیف ۶۸
 باب سیم در بیان حالات غیر طبیعی و در بیان امراض که می تواند جنین را
 در جنین حیوانه و حی صبیلا سازد ۷۱
 فصل اول در بیان امراض جنین حامله زنان نقصان در ستر ۷۱
 فصل دوم در بیان امراض جنین منوط به حالت خود جنین ۷۸
 فصل سیم در بیان خلفای ناقصه آلات خاصه جنین در جنین حیوانه و حی

فصل چهارم

فصل چهارم در بیان اطفال تولد شده قبل از موعد طبیعی و در وقت
 حفظ صحیح نبت با انسان ۸۶
 باب چهارم در انا در دهم که در جنین وضع حمل بخوبی وارد می شوند ۸۹
 فصل اول در بیان سقط و ضرب بر باره در جنین در وقت خروج ۹۰
 فصل دوم در بیان سقط و ضرب بر باره در جنین در وقت نبت ۹۴
 فصل سیم در نطفه سحر بر خروج طفل و در انا راو ۱۰۰
 فصل چهارم در انا و مسهله که بر طفل در جنین وضع حمل می تواند عارض شود ۱۰۲
 باب سیم در امراض اطفال از روز تولد تا نبت انسان ۱۰۳
 فصل اول در بیان رفتار برخی از امراض اطفال که در سن
 دیگر نیز بر انسان می تواند عارض شود ۱۰۳
 فقرة اول در حالات غیر طبیعی آلات نبت اطفال شیرخوار
 درباره استعمال املح حد پدید می آید ۱۰۴
 فقرة دوم در امراضی که از اجالات خاصه آلات دوران دم بر روی می آید ۱۰۹
 فقرة سیم در امراض اطفال منوط بحالات خاصه عضلات ایشان ۱۱۰
 فقرة چهارم در امراض منوط بحالات خاصه جلد ایشان ۱۱۲

- ۱۱۴ فقرة پنجم در امراض اطفال منوط بحال خاصه الا بحصا بنه
 ۱۱۵ فصل دوم در مبرد که مرض کبود
 ۱۱۶ فصل ستم در مجلس البول اطفال جدید الولاده
 ۱۱۷ فصل چهارم در رطوبات اطفال جدید الولاده
 ۱۲۳ فصل پنجم در ورم پستان اطفال جدید الولاده
 فصل ششم در زرفا لته رسیده و مجروح شد او فوق او
 ۱۲۶ فصل هفتم در باب سرخ اطفال جدید الولاده
 فصل هشتم در استنشاق محلی عامه جلده که هر صلابت باشد
 ۱۲۸ جلد زنبوری اطفال جدید الولاده نامیده اند
 ۱۲۹ فصل نهم در نفاط اطفال جدید الولاده
 ۱۳۰ فصل دهم در فراع اطفال جدید الولاده
 ۱۳۲ فصل یازدهم در بکرفت
 ۱۳۳ فصل دوازدهم در برغان اطفال جدید الولاده
 ۱۳۴ فصل سیزدهم در حفته مخاطیه
 ۱۳۶ فصل شانزدهم در استنشاق مولودی نوزاد طبع

فصل ۱۱

- ۱۳۹ فصل هفدهم در استنشاق نخاع
 ۱۴۲ فصل هیجدهم در اندام مجرای بول
 ۱۴۳ فصل نوزدهم در عدم مفعده
 ۱۴۳ فصل بیستم در سدوی فرج
 ۱۴۴ باب ششم در امراض اطفال اولی نابت ثانی او
 در بیان بعضی امراض که هر چند مخصوص سن طفولیت نیستند
 ولی با وجود این در این سن علاج خاص دارند و این فصل
 منقسم است به چهارم فقرة اول در عمل هضم غیر طبیعی
 ۱۴۵ فقرة دوم در بیان کرم آلات تغذیه اطفال
 ۱۴۶ فقرة ستم در بیان سرفه اطفال عمر ثانی
 ۱۴۸ فقرة چهارم در اختفاء نبت یا بعضی آلات او در ابتدا عمر ثانی
 ۱۵۸ فصل دوم در استنشاق حاد ماغ اطفال عمر ثانی
 ۱۶۶ فصل ستم در امراض منوط به نبت اسنان
 ۱۶۹ فصل چهارم در سرطان جوف دهان
 ۱۷۱ فصل پنجم در خانی که عوام را در آخر و سگ گویند

فصل ششم در ضبط النفس اطفال که منوط است بجليل زرفتن ۱۷۹

فصل هفتم در سپاه سفر ۱۷۹

فصل هشتم در خازن پروردار و علاج عظام ۱۸۴

فصل نهم در درجه و فضايلة الرضا اطفال عمر ثانی ۱۹۳

باب هفتم در امراض مخصوصه اطفال ما بین نبت ثانی ۱۹۴

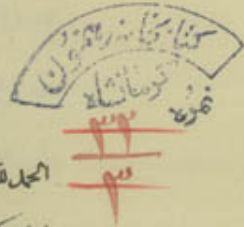
و حدوث سن بلوغ

فصل اول در قطرب ۱۹۴

فصل دوم در ناخبر کشت  ۱۹۶



۱۷۷۸۴



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين

أنا بعد اذن الله انقلبه في نكاحه ومثله في العتق باب

باب قول ربي يا عمل طيبا

خبين - ابتدای عمل انسان یعنی خبیر را در دم خوب میخواند شناخت بد و شناخت
آن همان یاد نای خاص که مکان توقف خبیر است یعنی بد و فایده اطلاع بحال طاهر
در دم در وقت حمل در دم در خبیر عمل بی نظمه نمیکنند در خون باید همین کار صاری
نباید که همچنان با و نای عام بر انسان وجودات میکند یعنی اولدم نیکانی بر عمل
آورد از قبل نوبت مکان و آیت حرامش و غیره و فی الحقیقه می بینم که در خبیر غو
نظف در دم حبه او کافی است که شد پر هیچ وسیع شده خبیر را منزل میدهد و از
جدا و غور او کلبوس رفتی چندی نظف نمیشود شمع نماید و از بخار و حبه حله
شده است که حرارت در دم در وقت وضع حمل پیش از حرامش باقی بماند با آن است

تا انحرافت نبولید بعد رکعتی محافظت بر اجزای ضعیف خبیر را نماید و از رفتن از لثقی ۳
در مکان نوبت خبیر چه یک و موجود نیست روشنائی است و این عدم روشنائی محافظت
که خبیر را از آثار خارجی که منوط است بخبیر است روشنی نادر یکی مثل بر وقت و اعمال
آن معلوم است که طاعت بیعی و سالم در شرط اول و ثانی و طبعی خبیر است و در
نیشانی چون نظف منوط باشد ثانی بر جم بلکه منوط باشد بدو نفر یکی پدر و یکی مادر
نبود که ضرر بدین منوط باشد باعث غلبه نظف کرد و مثل این شخص علی و می و غلبه اللقی
است چون در چوب منوط هم نادر نیست که نقصان قوه او را از او بکند نظف از قوه
ذاتی غلبه نماید و در چوب منوط هم نوبت میگوید و با آنکه قوه حرامش در دم
با تمام قوه میرسد و چون ابتدا کند بخوبی غیر منوطی و ملائکه باقیه عمر را غلبه
باقی ماندنم که قبل از برداشتن عمل در شمدان موجود بود بواسطه منوط حال نوبت
پیدا کرده از تخم دان بر جم وارد شود بر قوه نوبت نماید و آن چهل هفتاد که بعد
طبعی حمل است در هفتاد اول قوه نامیده بشمار است در برابر خارجه و محافظه
خبیر از قبل حبت و ندره و شمشیر درم و کثرت در خون خبیر و در این است
الی ۳ هفتاد نوبت نامیده بشمار است که در خون خبیر و از این تفصیل معلوم است که
قد رساله منظره داشته که اول الاک محافظت هم را کامل سازد تا خبیر نبولید

۳ بواسطه رطوبتی که در آنهاست آن آلات حافظه و رحم است غذای خود را آنچه لازم است
حفظ او را در هنگام غناوند نماید پس بداند که در سطح خارجی غشاء خارج
مخمس باشد و در پس از زود و تخم در رحم نقاط و در بدن تیره نکند که موند بر جان و نطفه
کرده باعث حدوث جنین گردند و این جنین پس از اتصال بجد رحم تخم
و معلقان او تخم بسازد و در همان خود که در رحم باشد و هم آن نقاط و در بدن نیز از
اطراف داخل نموده باعث حدوث بند سر گردند و هم آن نقاط سر کند و در بند
و شافی که مبدع عرفی و موی پدید زینین گردند و چون بند سر مندر بر اطول بند
جنین متعلق گردد و نیویک سر او در سمت اسفل است و جو جنین در رحم مانع نگردد
مادر را که در راه رود با باشد ولی خاصیت نقاط و در بدن سطح خارجی غشاء
تخم که تا هفت روز از هم فراموش جنین را بعد کمال برساند نشانی این است که جنین
حکم سازد در رحم بلکه هم خاصیت مخصوصی داشته باشد که کلبوس مریض از هم جدا
کند و مجله در آب است و در آن دم جنین برساند زیرا که تغذیه دیگر مجله از غیر ممکن است
پس آن کلبوس همانند تغذیه بطور معمول کافی بر شیمی جنین که در نطفه در انسان
کامل است کلبوس حاصل از تغذیه از مجرای عظیم جنین داخل شود و چون
شرفه البرادام جدا بگردد و پدید گردد و همچنین در جنین کلبوس مادر داخل در جنین کشیده

باغی

باعث تولید دم جدا لازم القوا و مبرود اما جنین است که کل تغذیه جنین ۴
بواسطه غنث او نشانی شود حاصل و احتمال نام است که نیز غشاء خالی رحم و کلبه سر که
زود تخم است در تخم مرغ و در هفت روز هم الی ۱۲ حمل بند بر سطح خالی میگردند در اوایل
حمل نیز مبدع بر نطفه جنین باشد چنانچه در تخم مرغ مشاهده شود که زود او صرف
موجوده و اهد در بعضی از این میشود تا آنکه پس از فناء غشاء خالی رحم و کلبه سر
رطوبت مشبهه داخل بوی آمده این رطوبت هم جدا جنین میگردد و هم او را احاطه
نموده باعث حفظ او شده پس از این تفاسیل جزئی و نیمه وجود جنین مخصوص است
ملاحظه کنیم هر یک از اینها را در او شروع کنیم مجله جنین که در بند و تولید را در
هم وجود ندارد و بعد از مدت سه ماه با لطافت زیاد نمودن میاید و در راه نیم حمل
اگر مواضع آن مجله موهای نریشد بگردد نمومیکند که در راه آخر حمل و ناچند روز
پس از زود تولد ساکت شوند و ناختم است و پا در راه پنجم و ششم از وضع حمل برود
کند و بر وی پلک چشم و موهای سر سه ماه هشتم و نهم ظاهر گردند و نوبت بوضع
حمل جسم جزئی بیی شکل کل جنین را می پوشاند چنانچه در اطفال جدا جدا
ظاهر است و بعضی از اهل علم این دو وقت را مریض از جلد دانند و بعضی گویند که
رسوبات از رطوبت مشبهه رحم که بر وی جنین حاصل شده است ولی تا بحال

در این تغذیه

این دو قول معلوم شده است اما عضلات معلوم است که هر چند در بدن انسان عضلات
آلات هستند لازم حرکت و در چنین عضلات آنچه فرقی ممکن بودن حرکت آلات هستند
ضعیف و صلب اگر چه پس از ماه هم محل عضلات نمونند ولی جسم آنها لیس و حاجب
مادر این است علاوه بر آن خورد عضلات صغیر کونا اند و همین نقصان موانع آنها در
حوزه و محل لازم بود تا چنین بتواند در مکان صلب خود که در صلب است ثابت نماید و اثبات کلی
بر این که چنین بواسطه عضلات خود قادر بر حرکت نیست معلوم میگردد و از اینکه نامت
ه از پس از وضع محل حرکت در آنها عبارت است اما عظام مانند عضلات
بسیار نرم و گوناگون و در دو موته زیاد می در آنها پدید است و فی الجمله مواد از صلب
عظمی پس از تولد چنین حاصل گردد و این حالت لازم در چنین بود بجهت سهولت تولد
از و چون اگر عظام در خود دم صلابت خود را حاصل میکرد پس از وضع محل
فشار عظام مانع میشد موانع آلات باطنی البته که با عظام برانگیزد در عظام اینها
صلبیت نداشته اند ماضی است که محتاج بر حرکت دادی میشود اما آلات تغذیه را خواص و در
فضای صدر با فضای بطن مطابقت و در آن اوقات که خون بجا حاضر شده هر
دو فضا از هم متمایز گردند و معده بطور عود فرادگیرد و شد بر جای او از چو
جنبه ببار طبیعی میرسد و از امعاد در بد و نکون بختی تا جایی که ابتدا و آنها

ساخته

ساخته شود و وسطشان در شکاف بند سره متشکک است ولی در او نیز ماه دوم در او
ماه سیم کل امعاء داخل فضای بطن میگردد و عموماً در چو در صحنه معده و امعاء نیست
ببار اعضا بسیار صغیر و در بطنند چه عمل تغذیه آنها قابل است بسبب آنکه سوا کای
غذای آنها نمیرسد اما آلات معینی تغذیه را از قبل اند و بزای و لوز المعده و طحال
و غیره در چنین بسیار قابل اند از حیثیت موقفاً بل مداد بر عمل تغذیه و لازم هم بود
چه تغذیه بجهت بی در آنها وجود ندارد و بخلاف کبد که خیلی عظیم است و در او که در
حوزه در صحنه در دوران دم چنین است فایده مقام رسیده که در مادر از میان جنبه چنین
بواسطه و در سینه داخل کبد شده و اینجا باغی بدن چنین پراکنده شود اما آلات
دوران دم - بیاید دانست که بتبدل شدن دم و دیگر بدم شرابی در چنین اختلاف
کلی دارد بد و در دم اشخاص که نفس اند و چون بواسطه رسیدن چنین حاصل
نمیشود بتبدل خون و دیگر او هم بخون شرابی بواسطه رسیدن خواهد بود بلکه بواسطه
خفیت چنین است و بتبدل بواسطه استثنای هوا شود بل بتبدل گردد بواسطه
خون مادر و در دوران دم مشترک مادر و طفل دم هم در مخلوط گردد و در او
که مابین چنین دم ربط دارند و بجهت توضیح مطلب جزئی که بتفصیل شرح در دم
اولاً بدانکه غشای کبد پس از تولد و در غشای قلب را از هم منفصل سازد و در چو

۷ ریحی نقبه دارد موسوم به نقبه بوطال که بواسطه آن نقبه هر دو دهل نیز هم راه دارند
 تا بنا بداند بطین این قلب که پس از تولد بواسطه آن نقبه شرابان در یک متصل
 برسد و در وقت جنون ریحی خون را با او طی میسازد بواسطه مجرای مخرجی
 شرابان که شرابان در یک متصل بغوس او طی میسازد و از این دو نقبه جمافی که
 نقبه جمافی میباشند و نقبه نیز بر عمل دوران دم حاصل کرده و اولی که در دهل
 این قلب خون جنین قدری از آن خون عبور بدهل نیز میسر کند بواسطه نقبه بوطال
 و قدری دیگر از آن میرسد به بطین این قلب و از آنجا بواسطه مجرای شرابان عبور میکند
 بغوس او و طی دو نیم آنکه بر سر چیدان خونی نمیرسد مگر آنقدر که لازم است جهت
 او و آنچه خون که وارد شد بدهل نیز میسر قلب داخل میشود در بطین این قلب و از آنجا داخل
 شود با او و طب و بعد بکل بدن علاوه بر این از شرابان عام خاصه شرابین است
 میکند که بره نقبه سر از بطین خارج گشته منتشر گردند در جهت جنین و از همان جهت
 جنین و بدسر انشاء نماید که داخل بطین جنین و در کبد پراکنده میگردد و بدین ترتیب
 وارد شده بشرابان عام خاصه داخل شود بشرابین سر و کذا و با طرف ساکنه
 و این زیاده خون جدا شده در جهت جنین رجعت میسازد با جوف بوطال
 مجرای ریحی و قدری دیگر او را داخل میکنند در جرم کبد داخل میشود بخون و پدید

و در جنین این نقبه
 در جرم کبد

بابا لکبد و بخون و پدید که از اطراف ساکنه رجعت نموده و پس از آنکه خون در
 کبد غنیزان از خود را بافت خون موجوده در کبد بواسطه آورده خود کبد را
 در اجوف صاعد شود میرسد بدهل نیز این و در همان دهل نیز مخلوط کرد و بخون
 رسیده از اجوف نازل پس از این تفصیلات تشریحیه میتوان دوران دم خفیه
 را مختصرا با این نوع بیان نمود که قدری از خون دهل نیز این بواسطه نقبه خفیه
 داخل میشود به بطین این کبد نیز او را بواسطه مجرای شرابانی داخل او طی میسازد
 و چون بکلی با او طی پس شرابان مخصوصه هر آنی قسمت خود را میرسد و بقدر
 خون بواسطه شرابان سر نخفت جنین رود تا در آنجا خالص جدا شده از راه
 و بدسر رجعت کند که انتهای او مغز و شایست در کبد و چون دم کبد رسد
 قدری از او در همانجا تغییرات خاصه بدید کبد و قدری دیگر از آن بدو
 بواسطه مجرای و دیگر با جوف رود و آنچه از خون که در جنین توقف بقدر خاص یافت
 پس از آن نیز بواسطه آورده کبد با جوف از آن بدهل نیز این رسد و داخل شود
 بخون کبد از اجوف صاعد وارد بدهل نیز این میشود پس از تولد جمیع آنها تغییرات
 بدین نوع که چون هوای متفسفه قوه متفسفه را حرات ساخت نقبه بوطال در
 مجرای شرابانی مسدود گشته دم داخل میگردد و در همانا و فاش خون کبد شرابان

4 سر مهرت دیگر داخل آنها نشده با طرف سافلہ سمت مکر و نبر عکس دوران
دم پس از تولد فرزند مکر و چنانچه در کتاب تراجم حکم بیان شده است
پس معلوم است که در جنین دوران دم از نطفه ایمن برید و بواسطه شیران و دیدنی
و رجعت و اندک بعد هلتا بر بواسطه و بد شیرانی وجود ندارد و بالعکس دوران
دم خبیثه بدون واسطه بند سر و رجعت جنین حاصل میشود و دم از جنف جنین
بدن عبود منماید و چون رسیده دوران خبیثه رجعت بدن عمل است و قطعاً
و بد نیز صغیر و بزرگ بنفسی لوانند و قصبه الریه ضعیف منماید و چون ریه عمل
را بعمل نیاورد و حرکت جوف صدر همیشه اعلی و اسفل نیز وجود ندارد و چون این
حرکت موجود نیست لهذا حجاب خارج نیز نسبت النسی و اعلی صدر قرار دارد و نقصان
صدر را ضعیف نماید چنانچه استثنای هوای در جنین چو در جمیع ممکن است و
هم از صد جنین نمی تولد حادث شد و اگر چندین جنین قبل از وضع حمل آنگاه
صدایا که کرده است مجله از این برده است که بواسطه ضرب وضع حمل رطوبات
جنین خارج و پرده های او پاره شده هوائ مشغولی توانست بد همان زینتی
طلل برسد اما آلات بول از قبل کلین و شانہ عمل ترشح بول است اظلم است
در جنین مجله آنکه در حالت هبت جنین بر روی جوارح عکس و در قسط بعد از

بسیار حرکت روشت وضع حمل در شانہ و جویات و لثا و اواخر ایام نوالد با تنهائی
میرسد اما آلات ناملی باید دانست که جنین در نصف اول
حیوانی جنین متوکوده است در تحت کلین قرار گیرد و در ماه ششم بد نیز در یک حجر الجنین
آمده و در ماه هفتم و هشتم ناول شود و اگر قصبه بزرگ و نوانبضا بر او
میشود و قصبه نسبت بسیار آلات صغیر در آن خفته پوشیده است پوست شکم
طول و ضعیف در آن است اندام و نبر دم بسیار نکت و ندری صلب اند و در نصف
ماه فرم عمل شغیر صغیر و نظیر آن همان شغیر کبری پیش آمده پستانها هر دو
جنین مثل هم اند و در وقت وضع حمل ملوان طولی شغیر غلیظ که باید بوجود
آمده باشند از جذب رطوبت مشیم داخل هم اما آلات حواس باطله
و ظاهره — بدانکه در آلات حافظه جنین از قبل غشاء خارجی نخم و غشاء داخلی
او و جنف و بند سر بهیچ وجه وجود نمی که چو آن آنها چون چو به نالی است و فقط
خود جنین صاحب عصب باغ است و هیچ نشد با شعبه از آنها داخل بند سر عکس کرد
دماغ جنین نسبت بجم عام بدن او مجیم میباشد و از این معلوم است که جمیع دماغ
جنین هم بر روی تولد میشود و هم رجعت متوهم نماید از زاید او و در وقت
آن محل از مجله اثر است تمام که بر دماغ جنین است بلکه هم حالت معلق بودن

۱۱ واسه نهد است بر سرعت نمواو در باره حواس غده شکر نیک کدو
 از آنها که عبارت از امسات باید در چنین وجود باشد بدلیل آنکه بلکه چنین
 علی الدوام مشغولات بجزب رطوبت مشبهه و جذب نمک نیست بدو چنین
 وهم چنین دانند که چون از تجربیات صحیح معلوم کرده است که طفل در رحم نرسد
 مگر از طریق خون فلول نمودند که چنین در جوف رحم نیز بواسطه میکیدن با دهان
 مقدار جزئی باکلی از رطوبت جنبه را بخورد جذب میسازد و در صورت میکیدن
 بودن ناقص شرط یکی است اما شایسته باید دانست که در چنین هیچ وجه
 نباشد موطات با شنشانی هوا و نفس در چنین جوفه رحمی نیست وهم چنین
 سامعه و باید معدوم با خلی که باشد اولاً بجهت آنکه عظام داخل بدن با نام نموا
 نرسند مگر در راه اول و دوم بعد از وضع حمل تا بنا حمله آنکه عمل سامعه موط
 است با شوخا جی که در جوفه رحمی که چنین نرسد و در باره اصبار گوئیم
 که باید این حس در چنین هیچ وجه موجود نباشد بدلیل آنکه چنین متصل بر آنکه
 زلبت میسازد و تا ماه هفتم چشمها چنین از پرده مخصوص پوشیده شده است
 علاوه بر اینکه تا چند روز بعد از تولد از شیخ و معده ترشح مخصوص چنین که
 نیز از عمل اصبار مذکور پس معلوم است که چون رطوبت و عصبانیت از خارج بسیار

عزل

متحرک میگردد و هیچ بیا صوفی با روشنائی بر آنها اثر نکند جوفه چنین ۱۲
 در رحم مانند خواب طولانی است و همین حالت استراحت نام سبب کرد نمودند چه
 و تکبیل آلات داغ را **فصل در بیان جوفه چنین**
در چنین وضع حمل همچنانچه تخم در چنین نطفه در رحم فطره اطلب
 تکبیل وجود نمود است همچنان تکبیل شده طالب جوفه خارج است و هم اینک چنین
 تکبیل نام در رحم رسیده آن مترکه که وسعت او را بد کانی نیست چون نمیشد کافی
 بر وجود او در آن موضع مگر من بعد غیر ممکن است و بالعکس هم که تخم
 پیش از این همانطرح چنین باشد از وجود او نیز رطوبت خروج او میگردد و عمو
 او رطوبت مشرک چنین تخم وضع حمل لازم میگردد در تخم نیز خروج چنین بشود
 باعانت انقباض خود با نفسم که مندرجا انقباض داخلی ضعیف تر کرد و این انقباض
 مندرج هم بسیار مؤثر چنین است بدلیل آنکه آن انقباض باعث غشاء آورده است
 کرده حرکت دمی که تا حال آن آورده عبور نمیکرد صلب شود هر چه عمل وضع
 زنی کند آن صعب است پس غذای لازم چنین کمال باشد بل غیر ممکن بود
 پس از شکافتن پردهای چنین و خروج رطوبت مشبهه رحم چه در آن اوقات
 شکل مبارک در زمان پیش فشا چنین میآورد و بر چنین بر غذا مانده میآید

۱۳ جنه باقی نماند مگر خروج از بجهان ظاهر هر چند و در غذا بچینن سر او را خورجی بیاورد
 قلب و در جهن وضع عمل بالمره معدومست بنا بدخان پیدا شد که خون چینی از باب
 از این فلت نشسته نماند حاصل کند چون بالعکس هوید است که در وقت بریدن بند
 سر دم مخرج جبهه از او بسیار غلظت و از ناثر هوا بر روی مبدل کرد و بجهت غلظت
 که بافت او بیشتر بسیار قلیات و از این خاصیت خاص در او خرم خبیث است که
 چنین نتواند چند وقت در جهن وضع عمل آنگاه کند بر تنه خود و بجهل خواهد بود
 که از این حالت قوی خون چینی و از ضربه وارده بیچین در وقت وضع عمل خواهد
 در مبدل بر او حادث نمیشود مگر آنکه ملاحظه کنیم غوماض ماغ و حواس حسنه
 که قادر احساس بدی بجهت وجود چینی معاف ماند از احساس ضربت که در جهن وضع
 عمل بر وجود قلب او میرسد **فصل سیم در جنه اطفال**
ثانی قلد هتکامر نیک استا خرم اول - در عمل خرم
 در دوران دم - در ملاحظه جنه اطفال نماند متولد است که بیهوشی بجهت
 آنکه جنه اطفال ابتدا بدان عمل میاید و میبینیم که استنشاق و خروج هوای
 مستقیم در اطفال بعد از تولد سر به اندام در استخار کامل است و در جهن
 استنشاق مجاب حاجی و بیخبر تا با سفل فشرده میشود و بعد از جوف صد که

مخز

۱۴ متحرک کردند و چون در اطفال هوای خارج را دفع نمایند طفل نماند تولد قابل کرد و بگرد
 صوت که بر می آید و اما قابل که بر طفل باشند و اولی که بر جنه می نباشند بلکه اشاره آنجا
 و بواسطه همین تکلیف نفس سر فرود عطف و مطنی نیز هوید کرد و در بدن نوع که شیر بیان
 در یک مقدار کلی از خون از بطن این برده برده آورده شرابی او را بد هلیز اسپر
 دهد و در چینی این تغییر در آن دم قلب عادی کرد و بجهت طبیعی خود بعضی
 از هلیز این بر بطن این و از آنجا بر می آید و در هلیز اسپر و از آنجا بطن اسپر از آن
 جا با ورطه عبور کند و بند پرچم تقبیل عظام مسدود کرد و چنانچه در خون
 عبور دم از بطن این بطن اسپر مسدود شود و همچنین در دوران دم در سینه سر
 ساقط کرد و چند روز پس از وضع عمل شیران سر و در سره را از عملی که جنه
 در می داشته اندا خند اندان عمل قبل معدوم شود **فصل چهارم در**
در بنای عمل تغذیه است - هر چند عواد در طفل بعد از تولد
 و امعاء و زلات بحالت غوام و عجم آلات معین تغذیه از قبیل کبد و لوز المعده
 و طحال نسبت با پر آلات زیاد است عمل آنها بسیار قلیات بجهت آنکه شیر این
 و آورده با آلات تغذیه طفل همچو کلام از آنها محتاج نیست بناء علی هذا از
 ابتدای وضع عمل تا آخر مدت رضاعت آن آلات مند رجعا کامل العمل کردند

۱۵ و چون ملاحظه کنیم حالت تکمیل ایشان مادر و عدم دندان و نقصان قوه غوغله
 بزای اطفال جدید بالولاده و سحر طبیعی اطفال در یکدین چند ساعت پس از تولد
 و عدم صلابت عظام فکین و اشکی نماید که ثبات و تعالی منظور داشت که طفل
 تازه تولد تغذیه و نمیکند بواسطه تکمیل شیر به بواسطه خوردن سایر غذای
 معده بسیار صغیر اطفال جدید بالولاده و لطافت جدا آن معده و عدم اکثر اطفال
 همه بر تغذیه با اشخاص کامل چون جاشیدن و غیر کردن بواسطه بزای و تغذیه خود
 و معده بواسطه رطوبت خاصه و اثر رطوبت لوز المعده بر اغذیه و آلت
 بر آنکه معده اطفال جدید بالولاده قابل تحلیل بدن اغذیه غلیظه نمیدانند
 جوان میتوان فقط شیر مادر را که کپوس حاضر شده است از ایشان مادر اغذیه
 کند و بواسطه عروق حیوانی آلت تغذیه خود بکل بدن تشریح از در طفل تازه تولد
 احساس احتیاج بخدایتف طبیعی خود بسیار بسبب عیاشات بنوعیکه اغلب اوقات
 تواند طفل از دو ساعت پیشتر شب بماند همچنین که اغذیه بسیار مکرر است
 همچنین دفع براز بروک حاصل شود بنوعیکه طفل جدید بالولاده ثبات عده طبیعی
 در دو ساعت نیم اقل عم الی عدد دفعه اطلاق براز خواهد بود در دو روز اول
 تولد طفل ماده سبز یا سفید غلیظ معروف بامیا اطلاق کند که او نیست مگر

براز

۱۶ براز خاصی که در حین جوده رحمی در معده جنین مریخ شد و اغذیه عام این است که کثرت
 ماده خارج شود از اثرات مادر که قوه مسهله خاصی داشته باشد یا بن معنی که حرکت
 دودی معده از یاد و جدا را معده و رطوبت لبن ساخته باعث خروج آن براز خاص
 کرد و پس از خروج آن روز سیم و چهارم براز سفیدت خارج میشود که در آن براز شبیه ناگه
 تحلیل پذیر و وجودات بدلیل آنکه پس از چند ساعت رانجه پنیر از او خارج میگردد و در
 ذرات زنده او تبدیل بسبز گردد و دلیل براز و با عمل کیده میباشد که باعث کرم شدن
 خاصه اسهال از اسهال متوسط با اطفال را باید دانست که اطفال ^{ضعیف}
 بسیار می از اوقات مقدار شیر نوشیده و اجده خارج بسیار زد و هر چند در عوام
 مشهور است که اطفال شیر را می کنند ولی انقسم فی کردن زیاد اختلاف دارد با
 فی کردن اشخاص بزرگ چه فی حقیقی مرکبات با هوع که آن هوع در اطفال ر ضعیف
 وجود ندارد بجهت آنکه فی را پس از فی طالب میکنند ایشانند و بر مایشبیه بر اثر
 بار و فون ر دن که در اشخاص حاصل میشود از زیاد مصلی ساختن معده از غذاهای
 نفیخ و نیز ر ضعیف نیز بزودی و سهولت پر کند معده خود را از شیر مادر و آن شب
 چون زیاد کند بگردن خارج موجود بودن هوادر آلت تغذیه اطفال
 نیز بدون شلکات چنانچه در وقت خروج براز آنها دیده میشود و آن هوا

۱۹ خود را اندک کرده نمکند ولی با پریدن بشی ندارد و با این معنی که از آن دیگر مفاصل است
 و تا حد بلوغ از آنها نیز متحرک نمیشوند و فی الجمله فلک غوطه‌ها و آلات ظاهره بول
 بکلی هم است بر حال استراحتی آنست که خارجیه ناسل **فقره پنجم**
باین عضله قبل از این ذکر شد که در اطفال جدید با اولاده غوطه‌ها در
 بیرون ناضل است و اگر چه این قسم اطفال پیش از اطفال خود را منقبض و منبسط
 سازند و در اس خود را قدری منحنی منقبض نمایند و اندام را کج و غیره و مختلف
 متحرک سازند و آن طفل تازه متولد را در برابر نیست که از آن موضع که آنرا گذارده اند
 بموضع دیگر خود را حرکت دهد چه در دم پیش از این حرکت از برای اولاد نموده و تا
 ماه چهارم جوهره و فک خارجی او پسینیم که علاوه بر ضعف حرکت فک خارجی در عضلات
 نیست مگر در بعضی از مواضع مانند لب زبان و چشم و غیره و نیز هویدا
 که در این قسم اطفال غوطه‌ها در عضلات منقبضه پیش از غوطه‌ها در عضلات منبسط است
 بنوعیکه در اطفال صغیره طرأ اطراف روی هم افتاده اند مگر آنکه بر سار بواسطه
 نگاه مانع از آن حالت افتادگی شوند اما مندرجه با غوطه‌ها در شروع کردن بعضی
 هم الباقی عضلات قوی تر و هم اجتماع آنها که عبارت است از عضله عظیم تر شود
 و انتهای عضلات سلبی حاصل کرده و ترک کرده و چون مندرجه با غوطه‌ها در غوطه‌ها

و اطراف

و اطراف ملویل شوند عضلات آنها نیز هویدا کرد و از این غوطه‌ها است که طفل در ۱۲ ماه
 الحامه منقبضه خود را در کرد بر اینست که سر را با سایر اندام منحنی منقبض سازد
 و حالت نشستن را بر سر خود بپذیرد و در ماه پنجم از ششم خرقه اختیار حرکتی نیز در او
 ظهور کند با این نوع که ابتداء فک خود را حرکت دست و بعد با **فقره**
ششم در بنای عظام عظام نیز در اطفال جدید با اولاده مثل عضلات
 قابل التواءند چنانچه می بینیم که آنها عظام طویل از غوطه‌ها و فک عمل آمده است و عظام
 عرضی فقط در چند نقطه نزدیک عظم دارند و ما بقدر غوطه‌ها و فک است و در عظام
 عرضی خارج کامل و طویل شهری نیست و بقدر موجود است و جمیع عظام طفل مملو انداز
 عروقیکه قدری از آنها خارج خود عظم هر دو فک که هر یک مع محمل عظام قرار دارد
 و این نقصان نوع عظام اطفال بخصوص در عظام راس مشاهده میشود که بعضی از
 آنها در چند پاچه‌ها در بعضی طبعی به غیر نیست خود منصل بنید و بواسطه تود
 ملاذات از آن دور مانده و علاوه بر ذر و ملاذات عظام راس طفل تازه متولد
 اختلاف کلی دارد با عظام اشخاص کامل السن در اطفال جدید با اولاده جوفه چهار وجهی
 ندارد و سطح انتهای آن مندرجه با از سطح خارجی جدا شده و جوفه مذکور حاصل شود
 عظم متحد و مرکب از چهار یا پنج مفاصل که از تقارح بواسطه سطحی دارد داخل

هم واسطه ام العظمت بهم بر بوند و تقبیر عظیم محذره از خلف بجهت و به تمام طولانی
 و بعضی شکل است نه در دو عظم شقیه که کتاب است و در پاره مجاری و فلسی و این است
 مجری در داخل فریب یکبیل است تا عمل سمع نماید جاری شود و قاعه خارج باطنی که
 پرده سماخ باطل بخارج است در ابتدای ملت اعلیٰ تر بسیار ناضل است و پیش از
 حفره دندان در اولها هر نبت و عظمی که مثل این است که هیچ وجود نداشته باشد و
 عظم و معدن و عظمین جوفا نطف و عظام و حشره کا نند وقت اعلیٰ از موضع نزع بعمل
 آمده است از غضی و فطی اعدین دندان و اعدی نقل عظمی دندان در این
 موجودند و هر چند اول حدوث دندانهای شیر و چوچه روحی ابتداست و اول
 با تفریق خود دندانها را در فصل چهارم از این باب که خواهم کرد
 تجاویف حاصله از اجتماع عظام را بسیار مختلفند از همان تجاویف یکدیگر استخوان
 کامل است از آنجا که جوفی مجید محافظت جرم دماغ و معین بالنسب بزرگتر است
 بالعکس فضای اعلیٰ افت جوف چهار وجهی و جوف فلت اعلیٰ بسیار صغیر میباشد
 همچنین جوفی همان که وسعت است بسبب نقصان نوبه که این اگر چه فضا
 عظام سامع در جوف مجری کوچک است با این عظام بکلی محفوظ اند از
 جوفی خارج بسبب است کامل عظام جدا از این جوفی اندازند و تولد علاوه

بر عظام و اس عظام فغار و عظام لکن نیز تفاوت کلی بحالت تکمیل نام دارد بجز
 فتره اول عظمی ترکیب با فندان از دو نصف یک طرفه است و یک طرفه
 البر و فوس او تا چند سال پس از وضع حمل بحالت غضی و فی باقی است فتره
 ثانی عظمی بعمل آمده است از چهار پارچه که با عظام غضی و فی یکدیگر التیام یافته
 اند و ما بقی فترات در اقل عمر کتاب اندازند یا در پیداندام و دو نصف فوس
 و لکن رهیبت از آنها از ابتدا امرشان را زاده شوکت نیست بلکه آنچه است
 هم چلی فیل التواء و هم غضی و فی ستون فقرات مانند خطه است فهم است
 با جرفی تغییر در وسط او از جانب فدام بعکس ستون فقار استخوانی که کلا
 التواء که عمل کفر و رفتند و حمل صدر و ظهر بعبیه آمده و فی هیچ عظمی مانند غیر
 و معصص آنها ناضل است عظام خاصه و مخصوص در عاقا اول است ناضل است
 و همچنین عظم فصر و نقصان این دو موضع همجهت است که آن دو فضا که یکدیگر
 و یکی جادات متوزن یاد کنند و آلات و افعاله در آنها را شکی تضاد بسبب نقصان
 نمیشود اما اضلاع و روفوه و کفک غضد و زنده بن و عظام مشط و
 اصابع همبعداد و عظم اند و طرفین در ما بقی اجزاء غضی و فی عظام
 و سغ در اقل عمر بکلی غضی و فی عظم است آنها ما بین بر و فندان او لید

۴۵ و سقوط آنها بعمل آید و عظم نخود و قصبین و سایر اطراف ساقها ششید است بنوع عظام

اطراف عالی و خیلی در جمادات عظمی اند **فصل هفتم در ریهات الاث**

عصبیه و اعمال بدانکه در جرم دماغ اطفال جدید الولاده تفاوت

ما بین ماده ابض و عادی خیلی کم است بجهت آنکه ماده ابض او ابض خالص نیست

و در مادی و عادی خالص در وقت چنانچه تمام الوقیه بسیار ملوئش از غروف و قوت

همچنین هم در وجود مغز دماغ غروف زیاد و ضعیف است بنوعیکه در وقت شیر جمع

دماغ این قسم اطفال چنان نظر آید که حالت نورس در جن جنون موجود بوده چون

قبل از این ذکر کردیم که دماغ اطفال نسبت به دماغ سایرین بزرگتر است باید در این جا

ذکر کرد که این بزرگی فقط در دماغ کبر است دماغ صغیر نسبت با و بسیار ظریف و لطیف است

عکس جماع و اعصاب که در ششهای آنها با و بسیار ضخیم میباشد

در هنگام جنون و جمعی هم نسبی از انساج بدن ضعیف تر است دماغ او متواتر نکند

ولی عمل دماغ در حالت خوابت و راحت فقط پس از وضع عمل قابل شود بجهت

ادراک و از جمیع آثار خارج بجهت ماندن آن و روشنی بر وجود طفل ندارند

و چون از ابتدا عودت شش پنجم رسیده چشم را بهم گذارد و خواب و در باز بیدار

شود چنانچه در سه الی هفت ماه اول عمر از تکلیف اجزاء و اعصاب هر قدر خواب

گذ

کند پس از آن بیدار شده نیم ساعت بعد از آن بخوابد و بقیه یک تا دو مرتبه خواب آنها عمر ۴

پس از آن بیدار نشاند بدانکه چشم اطفال تازه تولد در وقت اولیایا

که متواتر گردان شود و پس از چند روز و شش ماهی بدماغ رسیده عمل چشم را بسیار آسان

گردانند چنانچه می بینیم در روز ششم الی هشتم طفل از زردی و شش ماهی با عوارض بالعمد

پس از روز نهم چشم را بوی و شش ماهی بدماغ رسیده که عمر او با لاد و مایل از شش

بروشش و مانند چراغ در راهها میکنند از برای عمل ابصار چشمها اطفال نسبت به

سایر اعضا این عظم اندک و در عین حال هم آلوده با این از آن برکت عمل خود را

و متواتر و بعضی بطوری است که در ساق و در ساق طفل ترشح رطوبت خاصه خود را بعمل می آید

و لوز آن رطوبت بسیار باکی حرارت و کم است از فراد که قبل ذکر شد

مجرای خارجی از آن بسیار ناقص است بجهتیکه پوره صمغ در اینها کار جماع عا دارد

بعضی از خارج پیداست که در اطفال احساس صوات میکند ولی آگاهی غیالات است

آن عضو دماغ از این که اموات و دره بصمغ اطفال بکلی بدماغ برسد بواسطه همین است

و لغای طفل را محفوظ نمود از شدت اثر صوت خارجی بدماغ یا مانند چراغ نمود داخلی

عضو مجرای خارجی و مجرای عمال رسیده عادی احساس صوت شود در ابتدا عمر

عمل باه و حساس است از این نوع که طفل فقط از صوات چشم و شنیدن متواتر کرد

نام و این اسوات هونک سبب آن شوند که طفل از خواب بیدار شود بداند که چون
 چنین وضع کرد بدو ابتدا که در نفس هوای خارجی نیز داخل شده باعث نوع عمل
 شانه کرد و آن چون در ابتدای عمر فضای بینی تنگی و فضای جبهه و قضا ویدی
 بالمره غیر موجودند و محل انقباض غشاء مخاطی بینی عصب شانه و صغیرات عمل شانه
 نیز بسیار بند پیچ بکمال رسد عمل واقعه بخلاف باید در طفل باید پیش
 از سایر اعمال حواس ظاهره باشد چه می بینم محض خروج طفل از دم تنگ کند از انقباض
 طحله و اجزاء سینه بجز ادریس با ابلات بینی مادر که حلاوت و واضح است و اینها
 باید حالت فطری باشد چه معلوم است که از انقباض پانچه و سینه مضیعه و اما
 آن طفل اندک چنانچه قبل از این بیان نمودیم عمل لامسه در جبهه و ریحی موجود است چون
 بدون حس قوه جلایه جلده که بدون است و موجود است ممکن نبوده ولی نور سبب
 عمل لامسه پس از تولد قرار گیرد بدلیل آنکه فقط در اوقات جلده طفل متاثر میگردد
 از هوای خارجی که با جان توانست بر آن اثر کند چون در جبهه حرارت معتدل است
 او از آن تاثیر غیر موافق میباشد و هر چه نازک تولد را محفوظه بدارند از آن
 بروت و حرارت با آنها بر جلده لطیف طفل اثر کند و همچنین آنچه نور هم است
 تکمیل عمل اعتبار او نیز نفس تکمیل شود و از کمال شانه همچنین آثار هوای خارجی را

۲۸ جلد طفل باعث تکمیل لامسات فقره هشتم در سینه جلد و
 عمل او بداند در وقت وضع حمل جلد اطفال بسیار مختلف است از جلد
 کامل یعنی پست تر و نرم تر و بسیار سریع تراست و موها و ناخنها نیز بسیار نرم اند
 مخصوصه موهای بدن و بشه بسیار لطیف و نرم است و جلد در حمل سینه با آن غنی
 مسدود است همبکه بند سینه باها در باطن شدن سینه نیز جلد نازک پوشیده
 شده بقسمی که پس از سقوط بند سینه جلد کل بدن در جمیع مواضع ظاهره او با
 اتصال دارد و واضح است که خود این از وضع حمل جلد طفل بیچونک
 از رود و هوای خارجی متاثر گردد بدلیل آنکه در سینه هیچ چیز بر او اثر نمی کند مگر
 مشیمه که در جبهه حرارت او همه اوقات یک مسافت است و پس از وضع حمل نشانه
 و هوای خارجی بسیار نفیسل با آن اثر کلی خواهند بخشید اما کمال است که جلدها
 مدتی مدید شراکت در عمل پیدا داشته باشند در شش هفتم تا و نهم که در سینه
 عمل خود را بجا آورده و همچنین دفع بلغم در ابتدای عمر طفل از جلده است مگر
 چنانچه می بینیم که بخصوص در اطفال که سینه در شش هفتم و هشتم تا نهم بهولت آن
 بلندتر میشود و در هر صورت رانچه هر چه از جلده اطفال شرح کرد رانچه
 خاص است که مصلی برانچه اشخاص کامل اثر ندارد بنا علی هذا جلده اطفال

۳۶ الفاش قابل ترا ز جلد سایر اجناس بدلیل انکه بواسطه عمل بر بانجام میرسد و در اطفال
 و از غضب روشنی بر کل بدن عمل اسیب را هم شد چنانکه ملز که در آن نفاصل مذکور
 در فصل سیم معلوم میشود که در اطفال جدید بالورده استعداد نامی موجود است بجز در
 ولی ضعف و ناشای آت مانع اند از ترقی او بجهت بجز در میان حیوانات و اطفال است
 و این پیرسازان است **فصل چهارم در رجوع اطفال به**
استانال سقوط آنها این موعده در اطفال و این بعضی از المیاد موعده
 موعده اند بجز ثانی اطفال و ابتدا مینمایند از ماه دهم و و از دهم تا ابتدای تولد است
 ششم و هفتم این مدت نیز بجز در رجوع آنها دهد و چون در این موعده طفل قابل
 میکند و بر آنکه خود هضم نماید و از شیر مادر و کندی علاوه بر این در همین عمر
 قوه محرکه را از خود اخذ نموده میباید از جای خود حرکت نماید و بجهت امکان راه
 رفتن و در بدن با اختیار خود باشد و بواسطه یاد گرفتن نظام کارها و خوردن
 سازد و از این ترقی عمل معلوم است که آلات منوط بدان عمل نیز بجهت این کلی یافتند
 من جمله جرم عظمی بیشتر و سخت تر گشته باعث کلی نوع عظام راس و صورت است و چون که در
 آنها هم بسبب عظم مقابل خود و هم بسبب علل ذاتی و تربیت با آنجا کردند و اگر ملاحظه
 خلفی ملاحظه این راس در مدت عمر اول طفل معدوم نشدند در ابتدای

۳۵ عمر ثانی او مسدود خواهند شد و ملازه صریح با مقدم اغلب بر طرد و از دهم تا
 طفل بواسطه جلد و جسم عظمی جدید در کنارهای عظم جدید و همچنین قافی
 که در وقت با وجود این عظام راس ناسال است بواسطه مسحاوی و لم الغلیظ بهم متصل
 پس از آن بجای آنها و ندانند کشته صورت در وقت حاصل کردید بعد از چند حکم
 سخت شوند بجز در مایه تا اینکه از خود بیفتند و در این طبقات عرض عظام را
 ماده مخوی او از عمر ثانی در طی لیل التوات و چهار قطعه عظام متحد در این
 مدت بهم وصل شوند و قی علامات و در بعضی و فیند آنها اندک طولی است
 و همچنین اتصال متحد و بعمق و ندی با تمام نمیرسد مگر در سن یازده ماهه سالک
 بعکس عظام شقیف پیش از سایر عظام نمودارند و از آنکه حلقه او و مجرای اندک
 با تمام خود میسرند و چون در مدت این عمر ثانی جمیع اطفال هر چه منی نزدیک
 میشود و لا بقا عظام منقذ او تغییر شوند بخصوص فکین که بواسطه بر و ذ انسان
 تغییر کلی حاصل کنند بدانکه عظام ندر بچلی است بدین نوع که در هر جنس و ندر
 در فوق و فتن من بیع فک کبیر یعنی موجود شود که در وسط عمق او جسم خمیر
 شکل با عرض صغار کثیره هویدا باشد و این جسم خمیری شکل پیشین صید است
 ماده عظمی که در مقدار رطوبت بلغمی نقصان باید و پس از آنکه ماده عظمی

۳۱ این دطوایات را با تمامه جذب نمودند ان بطریق واضح هویدا کرد در این حال
 نیز هر هفت از فکین در وسط جرم خود شیاری دارند که محل توقف کبکها لطیفه
 یعنی مذکور است و مندرجاً این شیاری بواسطه غوالیاف مورب منقسم بچند قسم
 شود تا در نزد ملت بوضع حمل آن الیاف صلبا کردند بعد از عظمی کرد و زبان
 وضع حمل نایج دندان ثنابا اغلب با تمام غور سپیده و چون اصول آنها هر روز
 منبسط نایج آنها مایل بقبول کرد بدین راه ششم الی هفتم از این خارج شوند
 و سبب صحیح در این اوقات از فشار نایج دندان است بلکه **ثانهای ابتدا**
 عمر ۲ عددند که اکثر بدین قسم غوص نمایند که از ماه ششم الی ماه هشتم پس از آن
 چهار عدد ثنابا ظهور نموده اغلب وجع عتافی و قبل از آن قوی بیرون آید و از
 ماه هفتم الی ۱۲ چهار عدد با عیانت ظهور نمایند و از ماه پانزدهم الی ۲۰ عدد
 طوایین مقدم بروز کنند و در ۲۰ سالگی ۴۰ عدد انبات و در ۲۰ سالگی
 ۳۵ ماه ۴۰ عدد طوایین و غیر خارج شوند که آنها در عدد میباشد و پس از
 سن ۷۰ سالگی قبل از سن ۲۰ انان ۲۰ عدد دندان ابتدای عمر عدد دندان
 ساقط کردند بعضی آنها دندانهای بزرگ بروز کنند که بعد از آن بیدارند
 و بعضی ۱ عدد طوایین که در ابتدا بود حال ابتدا بهیچ ۲۰ طوایین بروز کنند

نوعیکه

۳۲ نوعیکه عدد انسان شبان بقاعده طبیعی ۲۰ میباشد و نمودنهای ثانی از
 این فرا میباشد که ثنابا در سال هفتم و هشتم عوض کردند و در سال دهم الی
 دوازدهم بعضی اوقات روزه با عیانت و طوایین اولیه بروز کنند و طوایین
 چهارم ابتدا غوص نمایند در سن ششم الی هفتم ظاهر کرد در سن چهاردهم الی
 شانزدهم و طوایین مؤخر که ابتدای غموشان از سن دوازدهم استالی سن
 سال و بدین جهت هم بدندان عقل مشهور است و چهار انباتی که در سن ابتدا
 عمر موجود بودند بیدارند **اقاعظام اندام در عمر ثانی**
 اطفال زرفی کلی نمائند مثلاً فکرات بیکدیگر بواسطه جرم عظمی متصل کردند
 و زائده شو که فکرات بطول و کوبیل میگردند که از خارج معلوم است و عیانت
 و بعضی عظم فطن نام در فکرت نامندان غصی و ف **اقاعظام طریف**
 عالیه چنانچه قبل بیان کردید عظم زرقه و کتف در وقت وضع حمل با عظام
 خندان بندند و پس از وضع حمل بواسطه عمل عضلات بران و عظم تکبیل ر
 وکی منقار الفکرات فلذا الکتف فقط در سال ششم و هفتم حالت عظمی هستند
 و از آن وقت اتصال عصب بکنند محکم میگردند و اگر چه آنها و اواخر عظام طریف
 حالت عظمی بیدار کنند باز در میان آن سرها و اندام عظام مدنی مدنی

۳۳ جسم غضروفی باقی ماند تا عظام طویل شدند و رجا بنواهند طویل کردند در عظام طویل
 اطراف ساقله راس آنها مانند راس عظام اطراف عالی بحال غطی پیدا کند ولی باقی
 مابین آنها و ایدام با غضروف است و صفت ناسن سه الی چهار بطن است که با وجود
 مهر سرد و عظام کف پا رود ترا عظام مشط تبدیل بجم غطی کردند یعنی عظم کعب
 و عظم عقب پایا شده و زوفی و نری و سه پارچه و نری در او اخیال رویم
 بکل حال غطی حاصل کند بالعکس عظام رسخ دست که با تمام غنوم نبرد مگر در استخوان
 عمرتالی طفل عضلات هم مانند عظام در این عمرتالی طفل کجی نمایند و طفل قادر کرد
 بر حرکات اراده و عمل عضلات منبسط و منقبضه بالمساوی کرد و فقط در
 وقت خواب قطر آنها و عضلات منقبضه زیاده از فوه عضلات منبسط است
 چنانچه ببینیم که در آن اوقات اطراف مایلند با تضاض بروی هم دیگر و لذات
 حرکات متصل عضلات مشق نموده حجم و طول و قوه آنها علی الدوام زیاد
 کند تغیرات در عتوات تغذیه نیز مختلف و کلی اند و کفایت کند بر اطفال
 که دندان و جبهه چنانچه بود کند بلکه لازم دندان است غنوم کجی که بضمیم
 شود و باید شود بلند تر شده باعث کشادگی جوف دهان کردند و از این باب
 زیاد تکمیل استخوان ام زبان نیز طویل و بنید زبان کشیده شده سبب شود

۳۴ از برای تکمیل طفل و چون در این ضمن مری نیز کشاده شود که در حرکت زبان مدبر حرکت و
 حرکت غذا در جوف دهان و در فرو آوردن او است از راه مری معده هم بطن شود
 هم عشاء او قوی شود و معده قوی شود کشاده شود و لوفه المعده و حلاله ببال طبیعی نزدیک
 کردند و ترشح یکدیگر بطن شود و سفر است او غالب شود و معلوم است که از این تکمیل است
 عمل تغذیه نیز در تمام حاصل نماید چونکه طفل بشد بهر حال با وجود نرسیدن و غیر کردن
 غذا در دهان و تغذیه در معده میگردد ولی چون قوه تغذیه بیکدیگر برسد و قوه
 حسی اندک چنانچه قوه جابیدن هم شد و رجا نیز بسیار بداید چنان خیال نمود که
 وجود شش ای حث دندان دلیل باشد بر اینکه طفل بعد از غرض آنها مکتوبن
 پس از آن یک دفعه موقوف کند و جابیدن از تغذیه حلیه را واجب خود داند بلکه تغیر
 دادن شش را بر آن قسم از تغذیه زبانی طویل لازم است تغیر استالات نفس
 در عمرتالی اطفال دلیل اند مگر آنکه جرم ریه و فضای صدر علی الدوام و بسیار
 میشوند و قوه تضیب الریه چندان وسیع نمیکند چنانچه از صورت اطفال معلوم است
 اشتقاق و خروج هوای منقبضه و باعث شش شسته و قوه آنها ببلات و مشق
 تکمیل که در این عمرتالی نماید بسیار مذات بر غنوم کجی است نفس است و است
 دوران دم موافق نفس تغیر است کامله بداید آورد در سرعت تغیر است و است

۱۱ ماهه مادر از شیر
در سینه است
سالگی است

بالعکس قوتش از زیاد شود یعنی شیر عمو تا در طفل ۱۸ الی ۱۵۲ میزند و از این قوتش
شدن جسم و حرکت دم است که اطفال در عمر ثانی که میزنند اثرش در بدن است
باز آت بولد باید مذکور شود که تا او از عمر ثانی که پیش از تولد است عمو تا م خورد شیر
و بعد از آن قوتش بهر ساند و همسنگ طفل با غذا و برید بل شویا در غذا های خاصه
دیگر بولد طفل را بکنند و قوتش است و پیشتر شود و در سن ۱۸ سالگی بولد طفل را
ببولش با ناست و طفل در این سن قادر کرد که بولد را بعد از پیشتر در زمانه طفل
بواسطه آنکه قوت اختیار بر کامل کرد هر چند دماغ اطفال در این سن بر جای
نوعا بد چنانچه می بینیم که دماغ اطفال در سن ۱۸ الی ۲۰ سالگی تغا و بسیار خوف
باد دماغ اطفال ۱۸ ماهه دارد و جسمش با باز تغییر کلی باید و در طفل در این سن عرادی
شود با حساس آثار خارجیه و مشق جو اس ظاهره و باطنه بعد اطفال در این سن موعود
سایر آلات بدینه متوجه می آید و چون آن مدتی که تغییر کند قوت جانیه بیشتر از قوت
و اندک شایسته و واضح است که عرشی بعد از طفل در این سن خارج می کرد

فصل پنجم در خصوص اطفال از نبت است تا نابت الی

حد تکلیف این موعود اطفال نیز در میان اطباء امر ثالث و نیز بین
بلوغ مشهورات و ابتداء کند از سال هشتم الی شانزدهم و همچنین چون منف

اقا تینه پیشتر زود تر از سن رجاله بر تکلیف رسند و ضررا اغلب بر ۴۴ سالگی ۳۶
موشان مانند نموی بر شانه و ساله ساله الی هفده ساله و بسیار دیده شود که
بالعشوند و طواجن چهارمشان مخفی مانده باشد و بکریه تکلیف حاصل شود
قبل از انعام دندانهای ثانی چون در این فصل بیانی میشود از تغییرات
مخصوصه اطفال و اخص در این سن باید آرد که بازه عظام کف که آنها باز تا
تکلیف با تمام نموده نمیرسد و پس از آن نیز صاحب تغییرات کلی اند چنانچه
از پادیه و ثنات و حجم کلی بدن بعد از تکلیف چه قدر بیشتر و در نه حاصل
بعضی از اطفال قابل اند که سن بلوغ باعث ترقی آلات و عمل تغذیه و تنبیه باشد
چون در این سن صلاحیست بسیار کامل تر شود صاحبان آلات عظام نیز از ابتدا
عمل ممکنات و اعانت او و به شفا با فزودن در این سن است عظام هم بنای حد
را گذارد و عظام بطور استحکام بهم متصل شوند و جوفه و جوفه ندی وسیع
عظمت صفات کامل شود و زانده نموده با تمام نموی برسد فکین طولی از عظیم
تر و وسیع شوند و جوفه داخلی هر یک از فکین و جوفه همان وسیع شوند و از این
تغییرات فکین عمو اسان نایسه سهل شود ابتدای عمو اسان نایسه بود
تحت هر یک از اسنان اولیه بنا گذارده شد و بلند بل آنها بجا ده عظمیست جواد

۳۹ سن و سالگی تا سالگی و بولد شوخ که گاه از آن بخورند معلوم است که گاه غذای
 آنها سبک نوع تغذیه باقی است آلت نفس و فضای صدر و عت کلی حاصل کند
 مخصوص در صفت جمال و مواضع بزرگی در قصبه از آن بزرگتر حاصل کند و غرض
 آن نیز صلب شود و بگوید که در سن ۱۴ سالگی سبب او هم در پیران ظاهر کرد
 و این تغییرات جدا نیست آلت نفس باعث تغییرات کلی در استثنای و خروج هوا
 در تمام غوصت میباشد و هر چه استثنای و خروج هوای غرضه طولی و زواله
 مابین هر هلتا زانها نیز پیشتر است و عجب حاجت کم از قبل در همین عمل نفس عین
 نازل میگردد و هر چه قصبه از آن بزرگتر و معلوم گشاده تر و غرضه و فیت آنها صلب کرد
 و صوت پیشتر تغییر باید تغییر آلت دودان دم در این هنگام خروجی است
 مدبله آنکه دوران او ابتدا عمر جمعی فرا گرفته بود ولی در این هنگام مد
 انقباض و انبساط قلب اندک طول کرد و قصبه که در پیرهای سنی ۱۴ سالگی
 ۱۹۰ الی ۹۵ نوع ضربه در این سن اغلب اوقات عارض شود بد و زانگه از
 ردی از آن ظهور رسد تکمیل آلت بول در این هنگام میشود چنانچه
 بجای طبعی خود رسیده کلین تر و خج خود را تمام و کامل عمل آورد و مواضع تغذیه
 و اثر بیشتر بر بول و کهن تر و پیشتر خارج شود و با وجود این مقدار کمتر

خروج

خروج او بد فعات زیاد لازم نیست چنانکه قوه ارا در پستانند در نگاهار بول
 و از این جهت تکمیل عمل بول در این سن است که علامت خیدی از رفتار اراض
 از ملا نظره بول اخذ میشوند خود آلت ناسل در پستان اغلب از ۲ ماه سال زد
 ناز پیر تکمیل شوند در پستان و این هم و بخندان بطول میانجامد و ما غرض
 گشاده تر و شبیه بکلی با آنچه شود و خروج و سعی با اندازه خودش پیدا کند و
 عانه برآمده شده از او پوشیده شود در همین سن پستانها نیز بزرگتر گشته و بر
 آمده شده و نوکشان ظاهر کرد و لون خاصی در جوفت پستان ظاهر شود
 در پستان قصبه پیشتر پنجم تر و حجم تر کرد و از این تکمیل آلت ناسل در
 صنف تغییرات کلی در جواس هر دو ظهور کند و محتاج کردند بیکدیگر
 آلت عصبانه در عمر نالت که تغییر نمایند نسبت به نطفه اطفال دماغ کبر
 چندان نمودار و ولی دماغ صغیر عظم حاصل نماید بدین سیب است که خلف است
 محلب شود و بیشتر در این مدت غلظت حاصل کند و بواسطه همین غلظت
 بشیر است که در سن چهارده سالگی اطفال استعداد با مراض جلدی کمتر دارند
 و لون موهای بدن مابقی عمر همان هیچ باقی ماند که در سن ششوخ که سفید
 میشود

فصل ششم در بیان روح و جان

۳۰

در وقتیکه در رحم نطفه بند بل میبینند و هیچ اثر خارجی از روح و جان در او نیست
 مگر آنکه روح با جان را مساوی بخوبی میبینند و آن آثار روحی هم نمی بینند
 بدلیل آنکه در هنگام جوف روحی جنین در خواب است و هیچ ربط عصبانی
 بالاث عصبانه عارض نیست و علی الدوام احاطه شده است در رطوبتی که در او
 جدا نموده اند بخار روحی و آن با وجود آنها جنین بدنیا وارد میشود باستعمال
 نام بر اعمال روح و جان دماغ که کارخانه روح است در اطفال جدید الولاده مدخلیت
 نام دارد و آن قلب مجرب و بیشتر از سایر آلات بعمل خود می پردازد پس از آن کبد
 و طحال و غیره ما علاوه بر این اعصاب نیز در بدن آنها خیلی ضعیف و پراکنده اند
 اگر چه دقیق و لطیف اند و آن با رجیم آنها نسبت بحجم تمام بدن خیلی است و این عضا
 جمیعاً در اول عمر رابطه دارند بالاث حواس ظاهره که تا آنجا که تا خارج
 بسهولت بواسطه عصبی دماغ منبسط میشوند و این اثر خارجی خفیه می پذیرد
 و از خوابهای متوالی پس معلوم است که تربیت روحانی اطفال مانند تربیت
 آنها است که انشوی و سرور و هوای کامل شوند همچنانکه طفل از ضایعی
 ریه و معده لابداً شناخته شود و غذا و همچنین لا بد است که حرکت آلات معده
 و حواس حسه را جذب نماید و هر آنها را بدماغ برساند و چون شد چنانکه

کدر

کرد و آن عمل ماندن دماغ را میباید و بعد از آنجا که در خلال معده مرجوع و عطف
 شخص او را میباید و بشرب و تغذیه بنیغذا در ابتدای عمر اطفال جنینها آنها نیست
 باین حواسشان بیشتر طالب عمل است و از روز هشتم الی دهم دیده شده که طفل از جنینها
 مایل سازد با شپاه مشغول و روشن و در هفتاد ششم الی هفتم طفل خنده روی آورد
 و مشغول شدن کند سایر حواس ظاهره اگر چه در همین عمل اند و آن چندان ظهور
 ندارند و آنقدر نشانه و سامعه و لامسه و بوی و خوشی با شرم دارند و نشانه
 در اول عمر بسیار ظریف الاثرات و فائده تشخیص علوی و مراد بخوبی نتواند دادند
 پس از آنجایی که مایل بشیرت می شود و مشغول از مردن و لامسه نیز در آن طول
 غیر ظاهرات معلوم است که آثار خارجیه هر چه از آلات ظاهره اطفال علیحد
 دماغ و نیز از اجزای میخشد و در او خواص اول بعضی اشخاص با اجسام با اشیا
 بدماغ اطفال منعکس شده طفل آنها را تشخیص دهد و آنرا نکند بطریق این
 آنها حاصل نباشد که در ضلایا یاد شده نیز و آن معلوم نیست که چه خبر از آنها می شناسد
 دارند اما نوع شناسانی طفل رفتند بیشتر شود بواسطه احاسا الشایع
 و اشخاصی که در دماغ بواسطه مربوط کردن و این قوه فکر بر اغلب سال ستم طفل
 بروز میکند و پس از آنکه طفل از طریق طفل خود را تشخیص فرود میباید و در سال چهارم

۲۴۳ الحیچم شمر دن از بخت ناه الی و با یاد کرد و کم کم موافق موجود خواجه جواس بالذبح
 نمونند بوی که اطفال بر روی زشت و زیبا از هم غیر دهند یعنی اگاهی دل بهمند
 و از فراد بگرد و جانبش ترفی کند انسان از خود و آنچه او را عیاط است هم بر مطمح
 و هر قدر طالب شود دانستن سبب و عیبه را بر او موجود بود فوه خاص مخفی که
 آنها را ایجاد نمود ظاهر هر یک در بعضی فائل شود بر بنیان و بنیته و پریشاری جو مغال
 حالت مغال اطفال مانند حالت بدنیته او چند حالت خاص دارد که شناختن او بر
 و پریشار طبیب لازم است از آنجمله است زود خسته شدن روح اطفال چنانچه بدن او از حرکت
 متوالی در دفعه خسته شدن هر چه سن رو بزرگد گذارد و این فائل دوام در اعمال بند
 و وجه معدوم شود بناء علی هذا باید مدار در هر نعمت بدنیته و ما غیره اطفال
 نمود و خوف نیز از جمله حالات خاص اطفال است و هر چه اطفال صغیر تر باشند در شناختن
 در جو صدر است تر فرار کردن بوی که عیبه مقدار خوف از هوا باید گفت که کند
 بالآسب بر پی خود بسیار شبیه بزناک و بدین نوع از فلهت هوای وارد بر پیر بسیار
 ماثر و مایل بخوف است و از همین یکی خد رو در است که اطفال زیاد مایل بر بزند
 که این کو بر و سکند در این که اطفال صغیر تر منوط است بشدت فوه محرکه حیا
 حاضر در این سن و از جمله آنکه خوف فطریه حال اطفال است باید هم در اوقات آنها

دختر

دختر نمود و بیه که حالت خوف دیگر در آنها نیز باید کند

هستهک اطفال ۲۴۴

انچه در آنها رخ بر توف و جانبی ظاهر کرد بد با هم کند بمحرک ساختن اسباب خاصه
 بواسطه توفی و جانبی و بدنیته که انجا خود را ظاهر سازند در بازیهای بچه گانه و
 بسیار تعجبات که میل خاص بازی از بازیها در سن طفولیت اغلب اوقات میل فطری
 مشغول است آنها را در سن کامل معین بسیار است اما توفی و جانبی اطفال نیز بویع
 دیگر نمونما بد چون طفل شانه دیگر در و از هر چیزی که می بیند و میشود که آثار آنها
 در دماغ و انعکاس نموده طفل بدون اختیار بسیار چیزها یاد میکند که هیچکس بحال او
 آن بزرگه و هستیکه بدین نوع چیزها فهمید خود فطریا طالب و پیش از این یاد کردن فطری
 در سن میشود و چون در اطفال میل بر نیکی و میل بخوبی و میل بر نیکی موافقت دارند بر
 نیت همان خود خواهند گرفت پس لازم است که تربیت نیت در آنها شود

باب و تدریس بیان حفظ صحیح اطفال فصل اول در بیان

حفظ صحیح و جنین در جن حمل و در وقت وضع حمل چون قبل از برداشتن
 حمل نطفه و منی از تخمدان است ممکن است هلاک و علنی که بصاحبان تخم دان عارض
 نطفه هم عارض شود پس شرط صحیح نطفه حجت مادر است و نیز باید دانست که
 صحیح پدید و عمر او نیز شرط کلی است از برای وجود نطفه و اندر خنچه هفتی است

۴۵ منقبض المزاج بایره مرد با علل غیر کافیه است بجهت تولید نطفه نفسیه که نمی تواند نطفه
و انقدر در خود انقباض کامل برساند و جنین غیر کامل با در رحم می بیند با قبل موعود طبیعی
خارج شود با موعود طبیعی بدینا آنکه ولی با بر اثرش مخصوصه منبسط شود همسنگ در رحم
جنین از نطفه بعمل آید بر سالم حالت اول از آن است که در او کمال حفظ صحت را در غیر
بعل آورد و اجتناب کند از آن تا سبب حرکت بدنه بدن نشوند زیرا که این قسم
حرکات سبب و نفع جدا شدن جنین را از رحم و این جدا شدن جنین از رحم حاصل شود
از فشار زیاد بطن و با ضرب و ضغطه وارده بلب و از خارج ریه که از این قسم حرکت
هم داخل رحم تغذیه کل باید و نیز از اسباب سقوط جنین است سه لاک و علت اثر
قوه دار چیدامعاده و فشار در انقباضی حرکت سازد که اثر از آنها خارج
کند بر هم و جنین رسد و نیز از زنان رموی مزاج غلبه رحم ممکن است اسباب سقط جنین
شود پس گاهی لازم است بجهت حفظ او قصد و باجماعت و چون برادر است که کلبه
لازم تغذیه جنین را از وجود خود می پندارند و برساند باید بر هر یک از هر چیزی
که سبب تغییر حال طبیعی او شود یعنی هر چیزی که باعث نقصان او شود کلبه بر عظم یا
نقصان حرکت لازم در رحم کردن که کلبه در حرکت با در کیفیت تغییر با اسباب
عما جنین خواهد بود و چون حرکت لازم در رحم کم شود جنین بر روی هلاک است

چنانچه

چنانچه جوهر را اگر در هوای گرم تر باشد در نزد بزرگتر مرغ نکاهان زنده است ۴۶
خواهد شد ترسیدن عوزی نیز از اسباب سقط جنین خواهد بود چنانچه مگر
دیده شده که در آنات مرصعه یک دفعه بواسطه ترس عوزی خشکیده و در
مردان بحالت نعوظ بواسطه ترسیدن حرکت سبب شده اگر چه بواسطه
امراض از قبیل مطبقه و غویب و غیره با طفل هلاک می شود ولی هلاک می شود به
واسطه اشیا سنگین است طبیعی هم را کم و زیاد کند چون نزدیک
وضع حمل شود شرط کلی است که انقباض جنین بجدار رحم غیر محکم و مفلا
و طویب مشتمله بر رحم مند رجاء کند و در وقت وضع حمل بجای که بسیار جنین
در رحم بود سهولت برداشته شود چون هنگام وضع حمل در سینه طریقه ارسال طفل
و مادر بر این است که طریقه حالت جنین بر هم بقاعده قوه انقباضیه رحم کامل باشد
و خروج طفل اندک بچوبی بود بخصوص بر این ترکیدن مشتمله بر همی نامند چنانچه
باخذ هوای منفسه طاری کرده و اگر نفس از قلب حرکات جدار بطن
و صدای معلوم گردد بر تابانده و پیش از آنکه جدار حلقه منفسه کامل آید
جوهر زجاج بر روی بطن با صد رطوبت کند و اگر دست بدان ترسد بر آن
آب سرد بپاشند که وقتی باشد که طفل را بر آب ملول نشانند اندک العکس

۳۶ اگر وضع حمل بطول انجامد خاص بعد از خروج رطوبت شهبه احتمال می رود که
از زیاد ماندن طفل در موضع خالی در هوا بعد از سد و روشن و بی طبعه مابین
او و مادر سختی گردد و با بوی که در زیاد کبوده متولد شود در این مورد علاوه
بر تصور جوهر نفع بر روی عین او را بنشانند و دانی که سرگماشته باشد و بالبدن
بسی فحلی و نیز بالبدن صدر و شون فشار باعث ماهور است که لازم خواهد
شد و بر فابله و پرشاران است که بنشیند امکان وضع حمل با واکار و بی طبعت کند
مگر در وقتیکه بی طبعت عاقل از تولد کرد **فصل در مبر در حفظ**
صحتی که اطفال را از مسک تا وقت نبت آنگسان
هستند بی طبعت شرع نمود تجویج چنین بر فابله و پرشاران است که بنشیند و در
طفل مشغول باشند از جمله حاضر داشتن آب گرم و جوهر نفع و الکل و سرکه و
گرم کردن منزه و خنوب و امثال آنهاست چون بسیار از اطفال هوای
خارج را استشاق می نمایند هستنکه را سر خارج شد با وجود عصبانیدن بدن و
اطراف بر فابله است که بر عیان فشار دهد و انگشتان خود را از هم ببرد کند که بوی
طفل پیش آید مبادا بطوبی که در کف دست او ریخته شود در صورتیکه
انگشتان را از هم باز کرد رطوبت میان انگشتان ریخته لای طفل عوض آن آب شود

خارجی

خارجی نفس خواهد کرد و باید مخصوص بانغ شد که سر طفل بزود برود نکشد ۳۷
بچه انگار و همین کشیدن سر طفل هلاک او واقع شود و نیز لازم است که گفته
شود که تا طفل بواسطه سینه سر و بطی عاقل بر دارد با بد او در مابین نخدین
مادر گذارد بطوری که دهان و بینی او با جذب هوا باشد و هر قدر ممکن
باشد بد دهان خروج نوبت نباشد تا سینه سر کشیده نشود و پس از آن باید که در
دهان طفل را پس از آنکه بکلیت از او دفع شود در خارج استشاق هوا نمود باید
سینه سر را با در چهار یا پنج انگشت در میان عین طفل بقاعده لب و بریده و بنا
احتیاط کرد از عمل بعضی فابله کان که قبل از بسن سینه سر فشار بر او وارد آید
ناخن واقع در خارج شود و این عمل است که ضرر نباشد زیرا که از ماندن جوی خون در
ناف از بیخ طفل بزرگ و بی باعث و ممانع و فواید او کرد و در جوانان طفل نیز
بواسطه بسیدن پاک کند و گاه در انسان باید جلوس در عاقل فرود رود
جلد طفل جلد بدالوده را که غیر محمول است در آب باید آغشته با عاقل روغن
بادام پاکر بدن او را چوب غود آنگاه در آب نیم گرم بقدیر ۲ دفعه فروخته
و شست و چون صابون با سرکه یا شیخ دیگر مخلوط در آب باشد صحیح کند که از
آن آب داخل چشم نشود که سهل است که در سینه ایشان هم که آغشته بان آب است نکند

۹۴ چشم بخورد هسبکه طفل از آب خارج شد باید فوراً او را در رفاهه بخند زبیرا که اثر برودت خاصه بطفل سبب بر فغان و بعضی از مزاج دیگر شود پس از این چند روز رفاهه و رخت پوشاندن که لایحه بابد نمود اول آنکه بطن و صدر را در احوال بقدر محکم بر بخند تا نفس بطبیعی صدری سهولت شود تا آنکه با طرف عالمه و سافل در او اهل با هم عمر و غذا و نیا و نند بخند است کردن دست و پا زبیرا که نوع غشلا منبسط است پس از نیا و کردن و دوات کردن آنها عظام عضلات منبسط خواهد خورد پس از این تفصیلات حرفه در باره حفظ صحت عمومی اطفال جدید الفاده کا در هفت فقره بیان کنیم تفصیل حفظ صحت هر یک از افعال کلید آن اطفال را

فقره اول در بیان حفظ صحت عمل تنفس و سرانز

و سر بآید هم در اول عمر و هم در سالهای بعد الا تا حد تکلیف هیچی بواسطه لباس نیک بر صدر بطن فشار وارد نیاورد زیرا که فطرنا جو فصد در اطفال کوچک ضعیف است هسبکه از خارج فشار بطن با صد وارد آید و بکم از عقالات صدری بطنی خواهد شد و اسباب امر از مختلفه در عتراف و ثالث خواهد شد و نیز این فشار سبب منع دوران دم و عدم ویدی شود چنانچه درین در هم عاری شده است بجز در مواردی که لازم است که در سینه بر هیچ نیا

۵۰ طفل جدید الفاده داعای سازند بحراوت متداول و هم چنانچه همچنانچه بدن حرارت هوا نیا بد نیا د باشد هسبکین باید هوای متراک افلا بزم او در چه حرارت برسد تا طفل معاف باشد از اثر برودت و پس از چهار هفتد و سیوان سید بر هیچ نیا د از اثر را خرفی که زنجیره و لازم نیست گفتن چند استنفا فی اطفال باید سعی کلی داشت که هوای فزنا را معافانغالت و کرد و در دوایچه خارجه باشد چنانچه استنفا فی اطفال منفره و به و نسبت از بهات **فقره دوم در بیان حفظ صحت عمل تغذیه** در این مطلب که ملاحظه لازم است اول ملاحظه آنچه طفل باید بد همان وارد کند در نیم ملاحظه آنچه از منقسم بابد خارج شود پس بدانکه بر طفل هیچ اغذیه بهتر از شیر مادر نیست نیاورد و تغذیه چیز دیگر را فطرنا از او دور نمود مگر آنکه از تفهیم یا از مردن باه طفل بعوض شیر باغذیه مصنوعه تعبیه کند و چون شیر مادر در روزهای قبل و غیر کافی باشد سالم تر از این بابل او چند تا شش آب نیم گرم است تا خشکی همان او را نمل سازد غیر از این سایر اغذیه برای او مصتر خواهد بود چون مادر پس از وضع حمل قدری سست است بخورد باید طفل را در یکی از اینها ای او قرار گیرد و اگر چه در آن وقت اغلب شیر او خفلی که میباشد و تا از شدت مکیدن ترشح شیر بیشتر گردد و چون در روزهای اول غلظ

۵۱ الدوام پستانها را عوض نمایند بزودی تر شیخ شبر در هر دو پستان بقاعده و با شانه
خواهد بود اما شرط کلی همه صحت طفل و فرصت دادن تر شیخ شبر است که افلاک همان
هر موقع مکیدن دو ساعت فاصله باشد و اگر هم تا چهار ساعت کشد بجز
اطفال و بچی پستانها را نکند شیره زیاد و اخلاص کند از بچه آنکه در عمل مکیدن فطری اطفال
که پس از شیره شدن دستها را مکیدن بر دارند و دم آنکه معده همانقدر از شیره
قبول میکند که لازم دارد زیاد تر را بدون رحمت باز از دهان خارج سازد و چون
نسبت بچهر طفل شیره در دست درجا تغییر نماید باید طفل آنقدر شیره فقط بخورد
که افلاک نام او دندان او خارج شود آنکه بیای فطامت را بگذارد از خوردن شیره
و در آنکه فطامت تکمیل آلات تغذیه طفل خروج دندان او است نرسد او با عظم جسم بزرگ
او نیز همه از شیره گرفتن حاصل میآید باید ملاحظه نمود چه از شیره گرفتن در فصل
گرم بدون رحمت خواهد بود و در فصل سرد باعث رحمت طفل است بیشتر بزرگ
از شیره گرفتن پستان کذب و بناش باشد و هر چه شیره را در آن که کند بر مزاج
مناسب با و بخوردند و مدت از شیره بریدن افلاک باید دو ماه باشد که هر دو سه روز
یک مقدار عدد شیره دادن نقصان کند بدین تدبیر هم طفل سالمی میباشد و هم مادر طفل
و طفل را درجا آلات تغذیه خود را هادی بقاعده های خارج کند اما اگر بچه از

۵۲ جهات لازم شود که طفل را از شیر دفعه بیکرند بجهت حفظ صحت طفل لازم است که در
روزهای اول بر فاعیت مصنوعی و جوع نمایند از فراوان بکشد در همین فتره
تفصیل ذکر خواهد شد در باره فاعیت برسد در شیره و جوع فطامت بداند که بچه بیکر
ساده تر باشد فطامت و ضبط عظیمی است که بر پستان طفل جوان روز بروز غذای طفل
را بندد بلکه بجز آنکه طفل زیاد تر خواهد خورد و ضبط طفل مثل اشخاص کامل الترتیب
که خوردن کند چنانکه لذت غذا بلکه همین قدر غذا لازم دارند که شکم را مملو سازند
تا رفع جوع آنها و چون خود به صحت طفل را از ابتدای عمر هادی ساختن با عذبه جوع
باید در ابتدای فطامت بیشتر از تغذیه جوع نمایند جوع نمود و از جمله چیزها فطامت
ابتداء آب جوج است پس از آن آب سرخ پس از آن آب گوشت بره با کوسند که بطور
آب نبوشند و پس از آن که در ابتدای فطامت طفل بر آنها عادی گردند مثلاً بر حاد
انها جزئی آید برنج و نان داخل کند و تا نخورد مدت ملاحظه کند که آن فطامت
و نه غلیظ باشد اما برنج و فطامت فطامت فطامت فطامت فطامت فطامت فطامت فطامت
صورت و فوع تدبیر لازم است اول رفاعت مصنوعی تا رضاعت را بخواهد کرد
تا بر سر عملت بسیار غلبه نمود باید گفت که باید در بزرگوارت با مادر طفل مذکور
وضع حلقان شده باشد تا شیره او بر طفل غلبه نماید و باید در مرضی بلان باشد

۵۲ دایره در من و مرال معتدل باشد جوان و بادندان سالم و لوزن او در سحر شروع

چشم و اجلاف و فشت و باغجاب باشد و باید برهنه نماید از دایهها سبکد از جراحت

در تحت فلت اسفل با جفتشان موجود است اقوال طباء در سجد

و روی بودن شهر مختلف است و جفت فراری صحیح در این باب بخوان داد و

هیبی شیران که در سالم باشد در صورتیکه ناچار بنویسم که بطفل چند روزه شیر

تخفیف باید و غذای او را چندان در انداخته شود و آن عموکانو انگفت

که سوازی ترشی آت و او پتیز پار میخورد و مسکرات چیزی بر دایه ضرر ندهد و باید

نصیحت کرد که بعد امکان هرگز نماید در هوای سالم برخی از طبایع جامع

روی اند و آن عیب ندارد در صورتیکه فاصله چند مابین شیر دادن و جماع باشد

و اگر چه اطباء او را منع کرده اند ولی این منع فقط بجهت افراط در اوقات

در صورت هوش شیر در پستان و پا حوشش او بعد از ورود شیر در معدله

شکوات که در پراگاه کاه می نماید جرقه از دای جوش نباشند آثار ضایع غشیه

در صورتیکه طفل ناچار ماند که شیر غیر این را بنوشد اغلب اطباء شیرکاو و شیر بز

بجوز می نمایند ولی شیر بز بجهت مابست و کزن دهن و ماده خبیثه بر اطفال دنیا

فویحات مکرر در اطفال مولده از ابو بن خواندنی مزاج و شیرکاو و از شیر بز پخته

ملب

شیر طفل نباید در دهان
باید بواسطه شیر شدن
دایه شیر بچشک

مناسب تراست جهت اختلاف جرقه با شیر انسان چنانچه انقربت بعد معتبر است ۵۴

اجزاء شیر دهنیت ماده خبیثه مابست فند

در اناث ۶۶ ۱۴ ۱۱۶ ۲۴

و در نیه ۴۵ ۳۵ ۱۲۴ ۵۰

اما با وجود این جرقه اختلاف مقدار دهنیت و ماده خبیثه شیرکاو نسبت شیرکاو

کلی است و چون مقدار آب مخلوط بشیرکاو کنیم که مقدار دهن و مقابل مقدار شیرکاو

شود بار ماده خبیثه از یک ثلث بیشتر تا فاعله طبعی شیر زنان خواهد بود و چون

عمل لفظه طفل مقدار نسبی ماده خبیثه مقدار آب را زیاد کنیم مقدار نسبی دهن

معرض ۲۴ تا ۴۰ ازل کند و در این قسم اختلاف در عیب موجود است اول آنکه چون

دهن باعث سردی و حرارت ذاتی است حرارت بدینه طفل از ثلث دهن وارد بان

قلیل شود و کافی بر وضع اثر تغییر هوا نخواهد بود و دوم چون بطفل شیر عذیم

که مقدار دهن از یک ثلث کمتر مقدار طبیعی است مقدار دهن موجود در شیر بچشک

که لازم شش عظام و دماغ و عصب طفل است بر ثلث کل هب رساند و عظام او

الآن عصبانیت را بداند نقصان باید بنا علی هذا طبیعی از اهل نیکو ناکان است

۵۵ بعد از تعیین ساختن اخلاط در غده شیر از فرودت گذشت پس از وضع حمل چنان مقید بدهد که شیر تازه کاود در مدت ۴ الی ۵ ساعت در مکان معتدل ارام کندارند و پس از انقضاء آن مدت ثلث اعلی او را با احتیاط درند که بدین نوع زبادی دهن او گرفته شود و چون در دو و ثلث شیر با بقیه شیر کف آب و قند شیر تند داخل کنیم شیر مصنوعی حاصل گردد که بسیار شیر اهل انات خواهد بود و آنچه مختلف است از فرار و معد گذشت بعد از وضع حمل طبیب مذکور بجا^{سطه} تجویزات مخصوصه معلوم نموده فلز در هر ماه با آب و قند را در شیر پاک پس از برداشتن شیر با علاه او داخل نمود تا شیر مصنوعی مناسب حاصل گردد و حاصل تجویزات او در لوحه مذکور است

در سن	آب	قند
از سال ۱۰ روز	۶۶۲۲	۲۲۲
۱۵ الی ۲۰ روز	۶۵۰۰	۲۲۵
یک سال	۶۲۵۰	۲۰۴
دو سال	۱۸۵۰	۱۷۲
سه سال	۱۵۰۰	۱۴۲

بخار

چهار ماه	۱۲۵۰	۱۲۴
پنج ماه	۱۰۰	۱۰۴
۶ ماه	۸۷۵	۹۲
۷ ماه	۷۵۰	۸۴
شش ماه	۶۷۵	۷۱
۱۱ ماه	۵۲۵	۷۳
۱۴ ماه	۵۵۰	۶۷
۱۸ ماه	۵۰۰	۶۳

باید بعد از برداشتن ثلث اعلی از هر هزار جن شیر کاود در ۸۳۳ با بقیه او داخل شود و چون سن بدین وقت رسید نباید هیچ شیر طفل را طلب نمود بعد از آن قطع نمایند باید دانست که در همین فراد که طفل شیر بخورد دفعه بعد بقیه شیر نباید از همین فراد هم اطلاق و چند دفعه حاصل میشود یعنی اغلب در ۳۳ ساعت الی ۴۰ دفعه بجا طبیب و چون کمتر از این اطلاق شود باید رجوع کرد بچشمه از فلونان ساده یا بچوشاند بزودت نکوبیده و بچشمه از نباتات مختلفه عطاران که بیشتر از نباتات فائده نمانده ندارد بلکه هم برخی از اوقات سبب ورم امعاء و نفی آنها میگردد

۵۶ و در باره شیر غیر فاسد شده نباید دانست که بهتر از چاه او حاصل میگردانند که
 ام با دایم آنکند که لذت زیادت بطفل مهلت بدهند و بچند مکیدن و فاصله
 مابین هر مکیدن را زیاد کند **فقره سیم در بیان حفظ صحیح**
الآت بول چون طفل شیر بخورد بیشتر از بزرگان بول میباید و بدون
 اختیار رفته و رخت و زنجوار خود را متصل نمیشاید و این رطوبت مجازی
 بسبب کثرت باعث غمونت گردد و بر پریشانان طلاق است که با کار رفت و دفع این
 را نمایند از دو بزود نباید که رخت و غیره زیرا که باعث خراشی جلد آلت
 ناسل و محل اریه و معده است و بدون شستاش که بیشتر تا ارامی طفل شیر خوار
 از عدم عوض کردن رخت آنهاست و باید در هوای باره و در آن رطوبت خنک
 قبل از پوشاندن بجلد با اسراف آب با در نزدیکی آتش خشک کننده تا رطوبت جان بدو
 خارج شود و بوی عکبر برانغم اطفال افلاچیه یا چهلبار رخت و دشت تا بولد در شبانه
 روزه الی ۷۰ عدد آنها را عوض کند و رخت چولت او شست و بقاعده لازم خشک
 شود **فقره چهارم در بیان حفظ صحیح الالات**
تناسل چون آلت ناسل اطفال شیر خواره افری هستند بدون عمل
 بوی آنها باقی لازم ندارد مگر آنکه ذکر نمائیم که اغلب اوقات پستانهای اطفال

صید

جدید الولاده در وقت وضع حمل برآمده و بمنزله انداز رطوبت شهری رخت و بوی و بوی ۵۸
 از فایده کان ساعه بلند که باعث انقباض آن رطوبت ملد را بخوردی خود جذب میگرد
 و هر فشاری که بر پستان لطیفه اتو نشود میتوان باعث التهاب آن محل کرد و بر فایده
 کان و پریشانان است که هر کل نماید در وقت رفته کردن آنها که پیش از بیضه
 اطفال نماند با انواع مختلفه مضمی برخواست آنها و با عصاره من مختلفه شود
فقره پنجم در بیان حفظ صحیح عظام و عضلات
 چون در اطفال جدید الولاده عظام و عضلات از جمله نسوج هستند که غوا آنها باقی
 باین نافع است پس معلوم است که تربیت و حفظ صحیح این نسوج بر پریشانان
 طفل قدری صعب خواهد بود و باید از تربیت اطفال شیر خوار بخصوص اجتناب نمود
 که از هر فشار یا ضربه عظام طفل بخصوص خوف مجبه و خوف صدر و مواضعیکه
 غوا آنها کامل شده باشد محفوظ باشد چون در این صورت عظم نقصان اتو
 از فشار زیاد شده و منحنی یا عجز خواهد ماند **خلاف تربیت**
 که پریشانان اطفال شیر خواره در وقت بیدار شدن و بیدار شدن اطفال از اشیاء جلده
 دهند که آنها را در دهان گرفته و مشغول آنها باشند بجا باید تا با عظام ایشان
 انسان رود و شوکت و وجع ساطع شود اما چون نخوتان مانع از این عمل شد

پس هرگز نشاء جلد حلقه شامی باشد زیرا که بچشم و بینی طفل نتواند خورد و بخلا
 سا بر اشاء که شاید طفل بچشم یا بینی خورد و بر آما باز با عظام ما انبسم اشاء صلبه
 مخالف حالت طبیعی اند بجهت اینکه حیوانات صغیره بالفطره با اشاء صلبه رجوع نمی
 نمایند بلکه بالعکس اشاء صلبه را میخورند خود را با آنها مشغول میسازند در
 باره عضلات بدانند در ابتدای عمر طفل این آلات قابل نبینند
 که طفل بعد از تولد با بیوقوفی آنها را مشغول سازد چنانچه می بینیم تا مدت
 پس از تولد طفل را خود را نمی تواند راست نکاهد از آنجا که باید از اجزای حرکت کند
 و منظور آنکه طفل نتواند عضلات خود را بشود چنانچه حرکت مشغول نماید
 لازم است که طفل از یاد سخت بچند دلیل آنکه همین سست بچند روز اول قابل
 میباشد بچرا که موافق قوه خود را و بالعکس او را نباید زیاده بچرا که خود
 بنشیند با باید چندانکه هم عظام و هم عضلات هم لازم بر این حالت را بسیار
 نبد هیچ اخذ نمائند و قبل از آنکه لازم آنها حالت نشستن در اطفال غیر ممکن
 و باعث خشکی بجای صل عضلات او خواهد بود و همینکه طفل سالم هفتگی بر آت
 و او خود سست می کند که سر را بالا آورد و خوابیدن را بدلیل بد نشستن نماید
 در این حالت باید بر نشان از طفل موافق حالت فطری او رفتار کند و همینکه ^{طفل}

سر خود را زیاد بقدام با یکطرف نکاهد از دو دلیل است بر خشکی او و باید ۶۰
 مجدداً او را در حالت استقامت فرار داد و زیاد رفتن نشستن اطفال را بلع کج
 راست کج نشستن فشار و عودات که بر توکد رفتن عادی بر این قسم کج نشستن عظام
 و عضلات از همین فرار تربیت می یابند و صلابت و انحاء بهم می رسانند
 همچنین زیاد رفتن عادی کردن اطفال را براه رفتن خلاف حالت طبیعی است
 چون طفل باید فطره عمدتاً چندی روی زمین بغلطد با قادر بر حرکت
 پایه باشد و چون بدون احتیاط طفل را وادارند زیاد راه رفتن باعث کج
 سازی و خروج فوزک و افعال آن گردد و بهترین فاعده در راه رفتن اطفال این است
 که طفلی را که ماهی و راه می رود بهین حالت و گذاردند که مشتی نماید تا فطره
 عظام و عضلات او قوی تر گشته مشغول با باشند و پس از مدتی مشق ایشان
 قابل راه رفتن شود **فقره ششم در بیان حفظ صحیح**
الآلات عصبیه چون در طفل جدید الولاده دماغ و سایر آلات
 عصبیه نسیج کامل دارند قوه حساسه آنها نیز نسبتاً کلی است و بر تربیت کنندگان
 طفل است که اطفال را لحنی المشد و دان تا اثرات شدیداً بر دماغ و سایر آلات
 عصبیه معاف بدارند و همه عمل طبیعی باشند تا طفل بر توکد بواسطه تحوی

فقره ششم در بیان حفظ صحیح
 کلمات

۱۰ بتواند دماغ را اعداد خفیه کماله استراحت برساند و از این جهت نیز خواب است که در وقت
 بیدار شدن از چشم طفل در دو کیم و بی خواب نیست که اما آن طفل ناراحت باشد چون روشنی
 لازم نخوشیم طفل نیست بلکه لازم و واجب بود خواب بر بدن شخص را و همچنین باید
 صوت شده را از آن دور نمود و مخصوص در وقت خواب بجهت آنکه آن ششم اسوا ششم
 مانع از خوابند و هم در همین خواب باعث ترس و خوف گردند و خواب سرخچله هفتاد و
 عمر بطوری بر طفل واجب است که متصل خواب است مگر در وقت قبل از که مشغول
 نگرددن شش شوند و چون این خواب فطر است باید سعی کلی نمود که هیچ چیزی
 او را مانع نشود یعنی بر ستاران بجا آنگان جای خواب و با بجا آید و محل خواب
 ندرت و نهار است باشد و گرم و آرام و رخا و دایره و گرم و خشک
 عوض نمایند و همچنین بر طفل را بیدار نکند و وصله نمایند تا نخورد و بیدار
 شود و بیدار کردن آنها باعث خوف و سبب بد خلقی طفل گردید چنانچه قبل از این
 بیافکود بدین صدد لطفال جدید الولاده علاقه بانکه آتی است محافظ بدین
 بقونام جذب هوا می نماید و بدین جهت حفظ صحی او از گناهات دنیا و اجابت
 ناپاکه طایفه خلل و فرج او سد و نکر در مانع شود جذب هوا را بر علاقه
 بر عوض کردن بعد بر وجه جمع خوف طفل بر غفای کوی او واجب است که هر وقت

او را

او را عمدت در ربع ساعتی نیم ساعت سر آید نیم گرم ساده جلوس دهند بدین نوع که بدن ۲۷
 او را از این امانت در زیر آب نوبت دهند بدین نوع تا سرمای خارج شود بدین نوع
 کند و نباید با احتیاط کند از آنکه چیزی خارج و چون سابون و کل و امثال او در آن آب باشد
 بجهت آنکه اینها هم از نا ایش بر جلد می نمایند و هم دخول در چشم طفل باعث درد خاص گردند
 بر خوراق قابله کان قابل بر جلوس طفل در راه فاش نیستند تا وقت که بند سر نخورد خود
 ساخط گردند و گویند جلوس در آب باعث افتادن بزودی او است یعنی قبل از آنکه در وقت
 و مضرات و در این اطفال نافع قبل از وقت منوط با بیدار شدن باس است یعنی بار بیدار
 و چون در این زمین باید اطفال را پاکیزه نگاه داشتن آنها را بدون جلوس در آب اگر
 با دستمالها هم پاک کند ممکن نشود و قیاسی است این عمل با استعمال پاک کردن که عیب است
 یکی آنکه چیزی پاک نمیشود و دیگری آنکه این قسم هم آنرا دارد که طفل را خورد و در راه خود
 طفل هم نباید مضرات حفظ صحی و جلد در بجا است چون در این وقت
 که طفل جدید الولاده بیش از سایرین حرارت لازم دارد و اگر چه آتش کوهن در لطافت
 و گرم کردن وقت را قبل از بیدار شدن هم بر این حالت گرم اند و بی هیچ گرمی اند
 مادر بر او فواید زیادی نبوده که تا چند روز هم بر این منزل طفل جدید الولاده همان
 بغلام است **فقره هشتم در بیان حفظ صحی اطفال**

۶۳ نسبت بضعف ایشان و غیره بدون شتاب ک طفل

در سال اولان تجربه ضعفی غیر کافی بودن خود مندرک است محتاج به برسانان با خلقت
حیوانات که مادر آنها برود که روزی بخوار خود واسه گذارد و چون لازم است که آنچه قبل از
این در باره حفظ صحیح اطفال بیان نمودیم چون طفل بدین طوری قادر بر حرکت
نیست لازم است که او را مدتی بایست حرکت دهد و اگر چه گهواره او را حرکت دهند و حرکت
طبیعی گردانیدن بروی دستام با او هر گاه موافق برین است و همین حرکت مشرب است غو
طبیعی عضلات طفل است همچنین بطفل آنها بودن خلاف قاعده است اگر
چیز بگویند که عقل طفل هیچ جا نمی رسد ولی بدون شتاب ک طفل بجا همه آن بجا نهم
محتاج است موجود بودن ام با دانه پارساوان مند اول و چون بیدار شود آنها را نه
بند مکه خوف بکنند و محفوظ رفتار محبت ام بسیار مختلفه سازد رفتار کان خارج پس
باید سعی کلی نمود که همان اختصاص خارجی بجا امکان در خوش رفتاری بخود طفل
مشغول باشند تا که باز با دجای طفل را بگیرند برخی از اطباء طبابت
اطفال را شایسته به بیات نموده اند و گفته اند که طبایب اطفال سرگشت نباشند صعب
چون طفل غی تولد احساس خود را بواسطه تکلم ظاهر نماید ولی بالعکس هر آنچه از اطفال
ظاهر میشود بدون ساختگی است و با طلب در هر قسم از امر اطفال مراعات آنرا

شده و بکال رفت ملاحظه کند تا حفظ حال بر آنها معلوم گردد بدون سوال و جواب ۶۴

از خود طفل و تجربه بوضع همین طلب مخصوص ملاحظه شود در فصل اولان باب پنجم

فصل ستم در زبان حفظ صحیح اطفال از زبنا اولی اسنان اول

سقوط آنها چون این عمر ثانی اطفال طولانی است و از سال اول تا سال ششم این عمر
طولانی است و در این بین تغییر کثرت در غو طفل بطور رسد پس معلوم است که حفظ صحیح
این قسم اطفال در خصوص میباشد اولین در باره حفظ صحیح عظام آن اطفال بدانکه
بیشترین آنها در این عمر بحالت غلظت می رسند نوعیکه روز بروز کم تر گردند بزرگ
و بر عظام عظام عضلات نوعیکه شدیدتر چاره رفتن و جستن و دیدن بر او عمارت
مسکونند و اطراف عالمه قابل حرکات با انواع مختلفه میشوند و مخصوص در این نوع
ارادتهاست بیدار عضلات پذیرد اما در همین حرکات اطراف عالمه و ساقها با انگشت
و با اعتبار خود گذارند یعنی نباید مانع شدن از حرکات او و نباید او را برود حرکت و اما
چونکه زبانت کفنده لفل کافی و غیر کافی بودن حرکات او را با النسبه نبوتش مانند خود
طفل نمی فهمد و موافق قاعده زیاد بدست سر زبانت اطفال زبا دکو چلت که او را
بیکدست گرفته مشغول می سازند بدلیل اینکه انگلیس و فانت از آن قسم به رفتن است
مدت زبا دیدن طفل مخفی است سم خواهد بود بر زبانت بکوی

۶۵ کف پای اطفال شرط کلی است که بعد از امکان اجتناب کنند از پوشاندن کفن نبت زیرا که
 باعث تغییر هوا کف پای اند و اگر برهنه بمانند و کفن نبت را بشیبا نشاندند فلا بکفش رجوع میشود
 ولیکن کفشی که هیچ فشاری وارد نیاورد همچون کف اطفال را بجا آمد
 نزدیک میمانند در ایستادن و راه رفتن همچنان هم نوع تکلم متوسط بر نزدیک نگوید
 و باید احتیاط لال و نکلت و بدو وجهی را از اطفال که بنای حرف زدن را میگذارد
 حتی المتدور و در نمایند تا اطفال کوچکت با عانت نوبه معدله فطری خود بشوق
 عضلات تکلم عادی نمایند در باره حفظ صحیح آلاط تغذیه بیاید
 دانسته رفتار در ابتدای عمر نانی مساوی ظاهر کرده فوف در اواخر عمر آلاط
 ولی هر چه ممکن باشد باید مانع شد که اطفال چیزی صلب بخورند که باعث وجع و جری
 بلکه التهاب لثه لطیف میشود و نباید تا سال سیم برهنه در اندازند و به جات با ایشان
 و چون طفل از طعامت گذشت باید مکرر غذا او را باغذیه چوبین و بنای عادی کند
 چونکه در نهاد ابتدای عمر نانی هضم میشوند و نباید تا سال سیم موع جات با آنها اندازد
 ولی در هر صورت باید تا عمر الی سالگی بیاورم از آنها با اطفال را بدلیل آنکه کاف
 نشیمن و خواب آنها نبینند و فقط مملو از ندهنده و امعاء و اوبال عکس باید باغذیه
 جوانیه و بنایند رجوع نموده و در هر صورت باید پس از طعامت بدعانت زیاده اندازد

و با اطفال نداد بلکه پیش از ۴ و ۵ ساعت صبر میباید چون ۶۰
 اطفال در اواخر عمر اول و بار در ابتدای عمر نانی صدمه جاعاری میشوند با اینکه بول در بول
 را بدت فلبی با لوله داده نگاه میدارند تا اتم با پرشاران را از اجزای نخرج آنها
 مطلع سازند و چون بدید هیچ عادی شوند که در وقت شب خروج بول و بیادند
 نمایند که باعث آسودگی آنهاست بدلیل آنکه علاوه بر پاکیزگی شعده بر باخوردن
 سرطوب شدن لباس نبینند و لازم نیست کفشی که بواسطه خشنه باارد و بیسوله
 در این قسم اطفال اطلاق حاصل شود بجان آنکه خروج براز و بول آنها گذر شده است
 مفاد و آنها نیز فلبی شده است و فقط در صورتیکه طفل در ۳۳ ساعت یکبار در اطفال
 نمود باید بچینه از راه قانونا لعاب بزودت رجوع کرده تا پوست باعث رخ نکرده
 بی آن حفظ صحیح آلاط نفس و دوران دم و در این عمر نانی چندان تفصیلا لازم نیست
 بجهت آنکه آن آلاط در این هر چند آن فقیر نوحاشی نمایند و در چوبین و بنای عجم
 همیم و لطیفیات و سعادیات با امر از مختلفه حادثه از تاثیر هوا باره نوعی که در
 اطفال باید بدقت مشوجه باشند که تغییر هوا از کرم سبزه عن باوروی نبود و
 حین نزدیک اطفال سعی کند که بواسطه حرکت آنها در هوای ملایم ریه خشد چاشق
 کند و عادی شوند تغییرات هوا لازم نیست کفشی که با باد هوای منزل اطفال اند

۶۷ هوای نر را ششها کامل است و معاف از بیماریهاست و چون حفظ صحیح آن
 بول و آلت تناسل در این عمر اختلاف ندارد بحفظ صحیح آن آلت در عمر اول بانه
 لازم ندارد ولی درباره آلت عصبانیه گوئیم که در این سن نه ضعفند نه بپریشانی
 است که در بزرگسالی قوی شود پس باید که باعث شود مکان در اطفال توان شود
 چون طفل در حفظه شخصی است که بواسطه قوه مغله و حواس ظاهره و باطنه خود را
 میکند باید سعی نمود که اشخاص مجاور او در هر اوقات در سن و در احوال کامل نرزد
 او باشد تا آنکه طفل بتواند بدو رفعت نماید و چیزی نباید کرد که عیب و نسیب از اتمام
 این سن در نیم طفل را بجهت صید بر خواندن خاص نگاه دارند بلکه هر چه در نریزاید
 لازم است بطوری بازی باشد درباره خواب اطفال بدانند که در این سن خواب
 روزی آنها قبل و خواب شب آنها طولانی میگردد بنوعیکه در وسط عمر ثانی اطفال است
 ساعت خواب در روز بر آنها کافی باشد و چون بهش از سال رسید اطفال آن خواب
 روز بر اغلب و قوی درند ولی در آنوقت بر پریشان است که بعضی خواب
 روز طفل را در شب زودتر بخوابانند و در نریزاید و بجهت است که بجهت صید او داد
 صبح بیدار کند و از بلجالت خود گذارند تا بخودی خود بیدار شود و چون بعضی از
 اطفال این عمر بجهت در شجاف و امثال آنها بروی خود نگاه نمی دارند و مقدمات

بکلی بجهت محافظت در با خوردن منزل ایشان متوجه بشوند و در زمان نوحه ۶۸
 را زباند کند و پیراهن بشیمی بر آنها کنند تا معاف باشند در هر اختلاف هوا و علما
 خوردگی در باب جلد اطفال چون جلد اطفال در این عمر مستعد بجهت
 میباشد و خروج بلغم از او ثقیل تر شود و حفظ صحیح او نیز کثرت است و لما با وجود
 باید در هفتاد طفل از ۲ الی ۳ دانه در آید تا از جلو بر او و او را بدندان ناخن
 قوی هوای آنها هداست بخصوصی در وقت پایش و در زمان او در صبحها قبل
 او بر آمدن اشک در باره های شدید چون تغییر نوری هوا هم بر این قسم جلد
 و هم بر آلت نفس و خنثیند **فقره چهارم در بیان حفظ**
صحیح اطفال در تربیت ثانی آلت سنان الی حد تکلیف
 در این عمر ثبات طفل از هر نوعی عمل برسد و چنانچه تا حال که تربیت او بطوری
 بازی بوده است حال با لاده و با اختیار ابتدا به مطالب کردن اعمال چند بود
 تکمیل حواس ظاهره و باطنه خود را و خود طبیعت مند را جمیع آلت تکمیل برساند طفل را
 از آنجمله عظام و عضلات کامل گردند و بعد بکرم حرکات اطراف ساقه و هم اطراف غایب
 با تمام قابلیت خود میسرند و بر پریشان از ایات حفظ صحیح عظام و عضلات در
 این سن زحمتی نیست مگر اینکه اطفال را توجه نمایند که حرکات خوفناک خود را نشو

۷۱ لطیف است و چون جلد تکبیل رسد حالت موهای بدن بیشتر تکبیل باید بود و چون
 اناطیا فانیل بر این اندک عمل ترشح بلغمی که در اطفال از جلد مجلی می آید در اندام تکبیل
 شده اندام موها حارتر میشود و در هر صورت موهای بدن در مخصوصی است
 سرانجامه لزوم است بدن کامل انسان اند و اینجمله هم محافظت آنها از تکالیف غیره
 بسیار واجب میباشد **باب سیم در بیان حالات غیر طبیعی**
و در بیان امراضی که متعلقند جنین در آن جنین حیوان
و حی مثل سازد نطفه قبل از آنکه بحیوف رحم رسد در تخمدان
 ام تکبیل شود و در همین این توقف در تخمدان ام مستعد است بر جمع اناس
 خارجه که وجود ام را متاثر نمایند و چون نطفه از آن زمینی خواهد هم برسانند و
 بحال توقف تا فرود یعنی هم سببه حالت تکبیل یا بدین معنی است بر او متاثر خواهد
 کس بناء علی هذا عن نطفه و تبدل بل و در رحم بجای جلب منوط بحالت و تصور
 است و طفل جلد بدو داده کامل تر خواهد شد و از فرور آنکه منی آب و حالت او
 در وقت خروج منی ام نر بوده است و فرد حالت صحیحی ام در جنین تمام عمل و نتیجه
 بیان کامل امراض جنینی این باب هم را منقسم بنها هم چهار فصل **فصل اول**
در بیان امراض جنین حار و سردی از نقصان در امر

بجهت غنوی و جنین از نطفه لازم است که نطفه پس از جدا گشتن از تخمدان در دم ۷۲
 چون سوی رحم جانی نیست که وسعت دهد غنوی جنین را و هیچ آنکه بگردد نیست که
 شود از جنین هر چیزی را که لازم تکبیل او است برساند بناء علی هذا چون بندرت
 حمل جادش میگردند در تخمدان با در فرودین رحم حمل بقاعده و مثل جنین بدو شک
 خواهد بود و فوس است که در این وقت از طبیب هیچ عملی ساخته نمیشود مگر آنکه
 بزودی سلامت می آید اما البته با عا الخلطه سقط جنین بر داند تا افلا آنها
 اندر آن دهد **و لی شود که نطفه بقاعده بر دم رسد**
 در آنجا اتصال باید بکند یا بروی خود دهان داخلی رحم و در اینصورت که بلا
 انجام شدن فرور رحم و گوناگون شدن عنق او نموده متصلی بر جنین عارض میگردد
 که قبل از وقوع طبیعی وضع حمل باعث جدا شدن جنین از بقا در دم و سپردن دم تنگ
 شود که هم بر جنین و هم بر ام باعث هلاک تواند شد مگر آنکه بواسطه وضع حمل
 قبل از وقوع طبیعی سقط جنین بعمل آورده ام بنهایی سخت باید
 برنجی از او فانی هم که نطفه بقاعده طبیعی در رحم فرار گرفته باشد شود که از جنین بعضی
 از جمله فقرت و اتصال ما بین جنین در رحم حاصل شده جنین قبل از وقوع طبیعی
 سقط کرد و در عوم برین جهت از انفاق ردی صورت شد بدو و او را بر ام با رحم او بنا

۷۳ اجتماع المزیاده و در عیال کذا باعث سبلان دم و چون بر نفس سبلان دم
 سد کرده بد و بختی از او فک شود که بواسطه ندادن کلا بکلا بکلا و شایسته نفسانی و بدنی
 و احتیاجانهم فتم رفائی که بتواند حالت در امر حرکت سازند مانع شویم سقط جنین
 را و در آنصورت نشان جمله لذت و لذات کرام همیوم و در چنین حالت نشستن خروج
 بول و بیرون نماند بلکه این نشکات را در حالت استسقاء بعمل آید و هیچ عذرت
 در دستخواب نشینند چنانکه این قسم از رفتار جمیع عضلات بطن را متحرک میسازد
 و اعضاء نیز از این حرکت عضلات حرکت میآیند و چون از حالت انجمام افعال
 بر بیجان دم رومی که در بکوتوبین رفتار طبیب ضد با استعمال افشرده مرتبه خواهد شد
 بسخنانات همچنین بقاعده فولاد کفره و قنبره و اتصال هم رساننده سقط جنین
 خواهد شد از جهت تشنج قبل از وقوع طبعی وضع حمل و این قسم تشنج غیر طبیعی در هر
 حالت عارض میگردد اول در صورتیکه خون صم سبلا باشد به
 صلابت یا برخی که باعث آن صلابت در نیم در وقتیکه ام قبل از آن سبلا
 بر پاج طباری بوده این نیز مثال بر جم انتقال نموده باشد هم در صورتیکه قبل از این
 مادر از جنم انجمان پیش از این جنین را سقط کرده است و در عاری شده است بکله
 ندانن جنین در وقتیکه در عرف هم از جنین بر پاج یا سبلا ظهور کرده باشد و

۷۴ صورت اول نمونند بقاعده طبیعی کثاده کرده و این سعی متصل بد و حاصل باعث حرکت
 انقباض جسم تمام رحم و خروج جنین شود چون هیچ عاملی نیست که در جنین حمل نباشد
 وضع صلابت عقی را نماید بنوعیکه در راه نیم الی ششم حمل جنین بر صفت زیاده و برای داد
 خارج میشود و چون بکامل جنین بسیار ناقص است محض خروج از دم هلاکت میگردند
 و نیم ممکن است که بواسطه علاج طبی حمل سقط جنین گرفته شود بشرطیکه در وقت بریم
 که در جنین دهان رحم باز نشده و یا بسیار کم بازگشته و در ولوب مشتمل خارج شده باشد
 که وضع حمل بیان شده باشد در آنصورت بواسطه بریدن صاحب حمل یا در دستخواب
 گرم کرده و پوشاندن بطن او را با ما هویت گرم شده نزدیک آتش و نوشاندن آب شربه
 گرم بالفعل از جهت گرم کرده گرم ابر نیم شیرانی با آب فلد گرم با دانه انداختن
 تشنج آرام میگردد و حال تشنج طبعی مجاب عرفی کامل کل بدن و مخصوصه فری بدن
 و طفل بجز آن بدینکه هم با پاد بنماید و کبریا وجود این در امر جهاد باشد تشنج آرد و
 لابد است طبیب که جمع کند بر پاجا و پلت کندم او را با قدری فندک ساخته و ساخته
 هشت قسمت کند و در هر ساعت پلت قسمت او را نوشاند و حاصل ابرغ را در
 ثلث از دو نوع خارج خواهد بود یا آنکه ساکت خواهد کرد حالت تشنجی در ابریا
 آنکه حرکت کاذب نماید و بطوری شد بخواهد که در کباعت وضع حمل با غلط

اما بر طبق جاذبه و قابله کان و پوسیدار ان کبچیه و جبر من

الوجه با عانت دست لیس نکند زیرا که باعث تشنج رحم خواهد شد در صورت ستم کوبل
از این تادریجی اجتهات مکرر اجین راستط کرده و رحم عادی بنگاه ننگ از جنین
شده باشد اغلبا و فاک در جنین خود حمل از طبابت بسیار جزئی است و اگر جنین با وجود

این برخی از اوقات از زمان فارغی در وقت خوف سقط جنین رعایتی بودن ام بدو
حاصل نکند در بعضی موارد بر خاصه حاصل کرده در اینجا آنچه در میان اطباء فرات
در این باب مشهور است ذکر کنیم پس بدانکه در آنجا که متصل در وقت عین حمل سقط

کند طبعی که از اهل صریحه مالیه لا استعمال تقویه حرادق در مخصوص مبدان
بدین نوع که بعد از دانستن موعد مندا اول سقط بطوری فارغ شود که قبل از موعد
مذکور ذن مثلا با این حالت سید پرچ سالی ۴ مثقال از این دورا نوشیده باشد

و از این همبلا تقویه را بصارت با بوز شپردی بالمساوی جمع نموده هر یک
وزن ۲ کندانم است در صبح و بخت در شام نوشیده و بطوری بدین جور باشد شوق
تا موعد مذکور مقدار ۳ الی ۴ نوشیده شود

شالی نام طبیب معروف
فوانسی اعتقاد دارد در بقصد مقدار نعل و خنده ۲ مثقال آب و ۲ الی ۳
ظرفه نغین افون هر وقت که جزئی علات در برود نکند و در هر فقره متصل بد

عجوب

معین عمل خود سقطه بگرداند از انقسم فنان حاصل بکند بک شده است بنوعیکه ۷۶

ماه هم بجای طبعی منع حمل منمود و طبیب عسای شاپور نام در این قسم اشخاص
استعمال اهل مخصوص مبدانست در هر صورت عدم اجتماع دم و عدم سراسر
آلات صدر هر دو رویتکه احتمال باشد که نقصان با فذ قوه انقباضت رحم و در اینجا

قبل از وجود عمل اهل را بخوبی منمود و بعد از انما حقیق استعمال او را تا بروز جنین
دیگر متصل برین نوع که الی ۲ مثقال او در ۲ سپی آب جوش مدت یک ساعت هم بکند
مصغی او را بدین شیره فذ مخلوط کرده هر صبح و هر شام ۲ مثقال او را منوشانند

از شراب تجربیات طبیب مذکور اغلب تا این دو مصلح جنین کاف در علاج بود و در وقت
سقط جنین سابقا بقطعه البول بکت بوده فطره نغین در این جمع بدینجه مذکور
ضمیمه منمود و در وقت همراه بودن نخوع و فنی در شرب سابقا الذکر است کندانم

ایکام ۳۲ شکر فذ مخلوط طب ساخت و او را ۲۰ قسمت کرده هر صبح و هر شام یک
قسمت او را منوشانند و در صورت چهارم که در خود جوفت هم
بواسری با لعه هم جنبین بروز کرده باشد این واسه لجمی با لعه بد و نوع جنین

موت خواهند شد با انکه جزئی باشد وقت جای لادم عوخبین را غلیظ کرده مانع از
عوطب عیاند با انکه عظم گشته و جدار رحم را منفرت ساختن باعث خروج جنین گردد

۷۷ و هر چه که طبیب کند که مانع از آن حرکت شود بپاس خواهد بود و خوش تر آن است که
 مادی را که پس از سقط جنین نماند از آن اجزاء خارجی بجز کشته طبیب و زخمی از آن
 و بدین نوع مانع کرد و در فم غریبی محل این دوا را برنجی از او فغان
 هم تغییر در حرارت ملاحظه باعث قتل جنین در مری و دهان می شود چنانچه
 در مری مرغ مشغن کشته لاش میگردد و در صورتیکه حرارتی بیش از حرارت مذکور
 مرغ بد و بسید و با آنکه مرغ او درها کرده گذارد ماسر شود اقبله اسباب زیاد
 در حرارت مادی هم مبین هم حرارتی در مری و مری و مری و مری از آن است
 و مخصوص در مری شود تغییرات فضا است شده و مری و مری و مری و مری
 دم و اسهال و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 در این صورت نام طبیب را مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 از عدم حرکت و سقوط و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 او فغان و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 جذب نمی نماید چنانکه مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 میگردد در صورتیکه مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 صورت مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری

کچون

۷۸ کچون هو لازم حجت جذب جلد بد و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 او فغان و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 آنها باعث هلاکت کرده و چنانچه در ایشانها برخی از او فغان پس از مری و مری
 نقصان شده و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 البته جنین می تواند بطور خودی معدوم کرده و یا بدین مری و مری و مری و مری
 ضعفی است که مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
در نسیا امراض جنین منوط بعلاقت از خود جنین
 از جمله امراضی که انسان را در جنین مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 عام نباشد و هیچ مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 ندارد و چنانچه جنین دائم او فغان شناود است در مری و مری و مری و مری و مری
 القدام از او جذب کند و بالعکس هیچ مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 جذب کلی است و اضحی نیست اقسام مختلفه استقضاء جنین
 او اینها را می باشد اول استقضاء مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 بطریق چهارم استقضاء مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری
 و هر چه مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری و مری

۷۹ و آن را با اضماع و احوال غیر طبیعی و بعضی استسقاء و داغی استسقاء نخاع از
سایرین مخوف تر و دمی تراند بجهت آنکه هم جرم و داغ و هم نخاع را فاسد میسازند
و هم حالت عظمت عظام را در فقرات را ضایع میسازند و مانع از نمو آن میگردانند
گردند و بر نخاع از اوقات شود که از شدت فساد عظام اس و جرم و داغ همچو
عنق میزند و یا آنچه از آنها معلوم باشد مجدداً تحلیل میبرد و مغزین با دم
راس وضع شود و اگر هم اثر استسقاء بدین شدت باشد بر جنین بود و مطلقاً
حالات وضع شود بسیار بندرت پیش از چند ساعت باخیزد و غش میزند با
نخواهد ماند دیگر در جنین خاص جنین در نخاع و بر نخاع از اوقات
جلد کف پا و کف دست آنها است در وقت سائیدن آن موضع را بکف پا یا لباس
و چون در هر وقت که این عرض ظهور میفوی معلوم کرد بد که امراض کوفت قبل
داخل میشلای بوده است الجاء قابل بر این است که این حالت خاص جنین
منوطند به احوال خاصه و این قسم اطفال بر روی هلاکت کردند چون تشریح اطفال جدید
الولاده اغلب از اوقات نفع آن نوع با صلابت غیر طبیعی و تین و کبد و مشا
ظاهر کرد بد شکل نیست که این آلات نیز در دم با اسهال میسازند و متبل شوند
در باره نوع عظام بیان نمودیم که بر نخاع از اوقات بروز استسقاء مانع از آن است
و در

شود که بدون وجود علل استسقاء عظام نبولان خود شریکند و چون ۸۰
انحالت در عظام راس بود فضاء ما بین آن عظام زیاد بزرگ شده باشد و چون
جرم و داغی از او بعضی قوت و داغ شود که این خروج جرم و داغ بر نخاع از اوقات در
وقت وضع حمل شیب شده است بد مل و موی اس و جنین و آن در مل و موی اس
خارج می آید و سرخ است و از فشار و جفت بد داخل راس نماید و از آن جهت که عظام
اطفال ندارد و اگر در طول در وقت اول با دو تم تحلیل نرفت و دم شدت شود و در مل
رخی کرد و بالعکس در وقت خروج جرم و داغ سطح او بلون سطح جلد است و فشار باقی
تنبه میگردند در هر اوقات ناموجود در خارج است حالت سستی ظاهر میگردند
و اکثر اوقات بر روی غشاء هلاکت میشود **فصل سیم در بر بنیان**
خلاف یا نفصانمو الاث خاصه جنین در هر جنین
در حیوان چنانچه در صفحه ششم از کتاب زینة الابدان مذکور شد
این علت و ولادت و ظاهر میشود بالکها و امر فهوره زلت که حادث گردند
در وقت نشو و نما بواسطه غیر طبیعی و فو شعریه آن موضع و اغلب اوقات بزنگار
انرا چنانچه در زمان تولد بود نشوند و عارضی است غیر طبیعی و زنگار که در بعضی موارد
اعمال بدیهه میدهد و در موی بیض است و آن چون بر نخاع از اوقات پس از

۸۱ تولد عظیم تر شوند و اکثر بند پرچم مبدل کردند بنوعی معلوم که عبارت است
 با فتنه بسط که تفصل او غیر خواهد معلوم است که در چنان
 جود و صحت درسی علاج احوال ندارد و چون پس از وضع حال این علت
 نیز اثر بر باقی اعمال بدن ندارد و اغلب بزوال احوال مولودی طبیب و
 پرستاران پایی نمکوند ولی چون حال مولودی در صورت حادثه مگر
 برخی اوقات صاحبان علت زوال او طالبند و در این صورت نیز در عمل
 معروفات بلکه آنکه بواسطه گرفتن اوان بنایه مختلفه اند است که نواز
 از جمله این روشک و دانند چون در عمل حال کوپیدن نالون حال مولودی در
 بلون طبیعی که در مدبری آنکه بواسطه محمول قوی از او را شکنند و بهر
 ساخته وقت شعری ما عتاد و این را باید که بنویسد پس از انعام بدین
 لوز جمله بحالت طبیعی جهت نماید ولی برخی اوقات بواسطه
 از عبادت و حال مولودی نباید باشد و بر آنکه معلومی یعنی فتنی از برای
 مخصوص جلد که بجهت انعام تعریف بعضی از تفصیلات را بطریق لازم است پس باید که
 در حال طبیعی بنوعی که عبارت است از فتنه بسط جلد در هر دو منفذ است
 و در بعضی از حیوانات چون در نظر انان و در طریقتی برای بول جلد و

۸۲ در اس حشفه آنها در نواح خروس و در زیر طوم بوفان و زرد در معد
 و در بعضی از انعام بوزینه و غیره دیده میشود و لوز این نسج با حرم که بر باطل
 است باختلاف غلظت و صلابت و بخت و حجم حرامت و غیره و از حرامت غیر
 سایر مواضع افزون تر است و احاطه شده است این نسج انشاء یعنی با فتنه بسط
 یعنی مگر فتنه بسط خود یعنی معلومی را مانع نشود و عجم این نسج سرک است
 اوالا فی منفردی که مانند فی یکدیگر نفاذ می شود در افضیه آنها مملد اکثری
 از عروق شعریه موجودات با اعصاب بسیار که موجب کا و حسن و بد عمل
 مخصوص این نسج مگر بدین نوع یک نسج غیر تحریر بلکه بواسطه غیر این نسج مگر
 و انعطوفت مدها این جسم در زمان طفولیت بسیار لطیف است و لغت
 کثیر میباشد در فتنه که حیوان و انسان تا بلوغ که در موجب فتنه پس به
 جامع است و بالعکس حرم و حرارت و نوع معلومی این نسج در وقت فتنه بسط
 معدوم میگردد و این نسج معلومی غرض به غنق مانند بعضی از نسج است
 که در هر موضعی از مواضع بدن برود نماید ولی اغلب مکان ظهور آنها در
 حلمات و این بر آنکه با همی صبار نسج نغز طبعی که اکثر است و چون کجا
 غیر طبیعی حادث میگردد لوز آنها نیز حرارت و غلبه سطح آنها غیر طبیعی

۸۳ و مانند سایر جلد فرورفتن و افتاد و تابافتن و نبودن جلد رسد و باز و روند
 با این هر دو عضله در جوف این پنج هویداست که طوائف از مریضان خون را در این
 پنج انداخته و نقصان باید و یا وجود آنکه اغلب این است باز بواسطه اسباب جوفی که در اینجا
 و تعدد شد بد و عارض شود و چون باشد طبع جرم او شکیافیم اغلب از آن معتقد
 کثیری از معجزات میگرد که اینداد او را سهویست بود و ذوال این نسخ بخودی خود نماند
 بلکه بالعکس علی الاقدام مایل بود به جمع شدن و چون هم او را در کوه بد و بعضی از او فایده
 شود که بخود و خود اشتغالی با فو و موجب زلف الدم کثیری کرد و هلاکت انجامد مانند
 نسخ نفو طی طبعی بواسطه وجود اسباب که در کوه و صخره گرد و بنا بد چنان دانستند
 هر دو فایده نسخ نفو طی بواسطه وجود بنیط باشد بلکه نماند که در سرطان و
 انصورتش عالیج او نیزه و طوائف بعد از خود سرطان این نیزه جوفی
 در حیات خال و لودی تا با علیج نیست و در عین بعد از جوف مختلفه بنیط او را
 اول از آن فایده فشار بدین نوع که آن فشار دهند در تمام موضع علی فشار بالمسوی
 نمایند و این عمل اغلب مفید اند و در وقتیکه برآمدن چندان نمره طرح نباشد و در
 فشار بر آنجا به جهت مکان کرد و در تمام از آن فایده است که در فو و آبله کاه
 که این عمل مخصوص شمع با فو است در آن کلیس و چندین جمل این فو است خاص از این فو است که

کوفتار

۸۴ نزدیک و عدل آنها بسیار نمایند تا بدان واسطه همچنان شد یک در نسخ نفو طی حاصل شد
 در آن فو در جوف آبله مصنوعی برآمد که بجهت بل و در واقع است که این قسم از علاج مخصوص
 جان بود در الحفا بلکه تا آن زمان آبله کاه و بد آنجا نکوبیده باشند و در بعضی فو
 معروف منوی کوبیدن این بنیون منوی بسیار نرم صلا پشته با اندک آب خمر کرده
 لهذا از آبله کاه علیت بد است این که طیب میواند بد و بدت طولانی عمل را کرد
 نماید و با فو که با فو نفو طی فانی که در بد حشر باقی مانده از استعمال ابر و با جوف
 زاج سفید معدوم شود ستم از آنها استعمال کالکات مخصوص لودا کالکات
 نوع که شمع اسود رخ کرده بشد هلت کندم لودا کالکات از فو اسود رخ شمع بر
 جلد فرود عند مالون جلد فو شود و آنکه بر همان موضع قطع دیگری از
 مستفیع گذارد و پس از چند روز شمع مافوق را با جلد بشه بر داشته بخورد و بواسطه
 سود آقال مانند سابق مانع شود از التام جرات کردند با اغلب چون ۳ الی ۴ دفعه
 عمل رجوع شود هم برآمدن نقصان با فو بدید به جوف طبل و در وی باید دانست که پس از
 استعمال نخستین اکثر فو است هم برآمدن فو و نشود و این علامت دلیل است بر
 داشتن عمل زیرا که بدید هیچ مد او نخواهد شد چنانچه از آن فو است که بدید و نوع بود
 یکی آنکه خود برآمدن با التام باید و نصف بندند دیگری آنکه شرفانی که شمع بود باید

۸۵ عبود نماید بجا عاده چنانچه بشود و بچشم از آنها است خوش که باشد او را انگلیس میدارند که بد
 و در این صورت باید بخواهد از آنها که در حال کرمی نگاه داشت و اگر چنانچه باید
 از او سر برآید که مویز و موضع ششم از آنها در خول او بر هر که که چون شراب و مخلوط است
 حشم و امثال او در آن نوع با عادت آن ذرات داخل کنند و آنرا با عسل و عسله ابله و دیگر
 این عمل مختلف است هضم برخی از آنها در شکم نموده اند که در بعضی از آنها در شکم را بواسطه سردی
 فاسد ساخته و موضع جرح را بگریز کرده اند که بواسطه سردی بدن جرح بر آنکه از این
 بر هم سازند هضم از آنها است قطع بر آنکه و گمان عمل بسیار خطرناک است زیرا که بسیار
 دمی که بپایه او است بسیار شدید بود از جهت جرم بودن شریک از آن موضع بر آنکه در طلا و
 سکه محط بد و فرو برید که در این هنگام چندان خوف از زنگ لدم نیست و آنرا در جرح با
 مانده بسیار عظیم خواهد بود علاوه بر این جلد بخوبی در هم میماند
 که مو بعضی آن است خاسته بسیار است که در این نوع خصوصیت صورت بگردد باید
 نوانها بسیار از آن است و بسیار از آنکه برون عداس را در اندام با دست با چنانچه
 حمل آنکه در این صورت آن است که در کف دست نمی تواند بر هیچ آنها که است کند و اگر
 این قسم الحاق بعد از آنکه مدتی است که در ربه زنده است که در طول آن برسد و باید
 عمل کردن بیست و شش بر آنها تا نقصان اطراف آنها را با ساقه با فله از آنها با لیبی شود

و فصل

و امثال آنها مایل باشد از جمله نقصان مویزین که اعلا است ۱
 مهلت و بندرت قابل علاج است استثناء نخاع است و این عکس عبارات از انقباض
 و اجتماع رطوبت در عشاء مشبهه رطوبت و چون در هر صورت طبیعت بدن حالت قبل از وضع
 حمل است در این نیست پس در این عکس است و عللها و علل و مویز و دیگر که طبیب را قبل از وضع
 حمل نیز است در این نیست از جمله آنست که در گذشته و غیره مکان نشین خارجی مجرای بول است
 مولودی جرح است پس از این در خصوص جدا کردن در باب پنجم ذکر خواهد شد و در باب
 علاج امراض حاصله از نقصان مویز بعضی از عضلات چون خروج فلام از مویز و بعضی از آنها
 عنق و ششیدن و امثال آن چون منوط اند بعلوم خاصه و باید بکلیت جرح بدین شرح
فصل چهارم در بیماری اطفال
تولد شده قبل از وضع طبیعی و در کفر و فتنه
بیت بانگ همه از نام اسباب ضعیف که نفع اندام علی بن راد می
 بسیار در اوقات اتفاق می افتد که جنین قبل از وضع طبیعی بدن با ما آید و چون غرق
 نام او در این هنگام ناقص است جنین در جرح منسوب به او از دم باید و فتنه بسیار زنده
 بدن با مهربان و چون جنین در جرح میجوید ساختن در راه هضم خارج شود و ممکن است
 که بعضی اوقات با ما درون بعد از تولد باقی بماند و آنرا هم میگویند در این مدت

نوعی نماید و شدت آن را بداند که هر چه بیشتر از این باشد و اگر چه
 برخی گویند که طفلی که الی ۱۲ روز قبل از موعد بلوغ وضع کرد بدو ناله مانده است ولی
 اعتقاد نباید کرد و محتمل است که آن شخص خط در حساب کرده اند چه در آن وقت
 مولود متولد شد کاف و اشتنان و خروج هوا نیست ملاوه بر آنکه واضح و هویدا
 که طفل متولد شده قبل از موعد بلوغ هیچ وجهی بدین طفل زائده شده در عقده
 و آنرا هدهد است و نامها را هیچ جلدی نیست و اطراف کوفته و از اطراف لثه لثه رسیده
 در خود هم اندوخته میکند بسیار ضعیف است و خواب ایشان فریب با غمی است
 بعضی بیاد کم و عدت فلان بیدار شوند و چون این نقصان نمودن نیست بلکه نقصان
 است و شبیه بحالات چوه رحمی طفل رسیده و این نوع اطفال اگر چه علاج بوجود
 طبیب نبینند ولی محتاج به پرستاری هستند که آنها را مشغول شود تا آنکه بدست پرستاری
 طفلی که در چوه رحمی رسیده است بشوند و این نوع اطفال با انجام نبرد ناخنده و غمگین که
 چوه رحمی که در حالت سعال است که در آن وقت باضعف خواهد ماند و نوعیکه نامدار
 آنان گذشتند پرستاری طفل زائده در روز و نام خواهد بود و در این قسم پرستار
 ملاحظه نماید که لازم است اول سر باریه تغذیه و ترمیم باریه هواست باریه حرارت
 در باریه روشنی و از بابت مطالب اول میاید دانست که اطفال زائده قبل از موعد متولد

مثل اطفال رسیده تغذیه نکند بجهت اینکه قوه میکند آنها اطفال و امعاء ایشان ۱۸
 قابل نبینند که بعد از کفایت جذب کند با شعله علی هذا باید اتم بادا که شیره دهد
 بدین قسم اطفال را تا هم بطفل دیگر شیره نماند و بعضی و کم قوت تر شود و باید طفل
 زائده قبل از موعد را گذاشت که عدت طولانی تر از سایرین در زود ایشان نماید
 اگر چه هم در جبین خواب باشد تا باین خرق خواب بجهت افوه میکند باید و اگر این
 نوع اطفال بعضی قوه میکند در ایشان ناقص باشد که نتواند بکند با اتم بادا
 او شیره و قطره قطره در دهان او بچکانند و چون سر هر صورت طفل زائده قبل
 از موعد از ایشان مقدار شیره لازم خود را بر نهان می توان داد که باید
 کل بود که او را بر او دیگر سپر سازند و بیشتر این نوع چه در این عمل جلوس کل بدن
 سوی اس در شیره کم است ۲ الی ۴ دفعه در وقت ۴ ساعت عدت ایشان
 هر دفعه نامقدار کل آن شیره جذب شده باعث تمب طفل شود و این جلوس
 در شیره موافق تر طبیب است از جلوس در آب کوش با گذاشتن اطفال را در شکر
 گویند ناله کشنده سرد نشده که در بعضی از بلاد و مشا و لاس و علاقه بر
 جلوس مفید خواهد بود که در ۲ ساعت هم ۲ الی ۳ دفعه حفته کنند از شیره
 کم ناله دارد و دیگر ناله او موجود نبود و از دفعه شیره مرخ موافق آب می

۸۹ در اندازن بابت مطلبی و تمییز باید دانست که چون در اطفال از ابتدا قبل از وقوع نارضاحت التو
 و تک نایب ضعفیات باید سعی کلی نمود که هوای منزه را و معاف از هر قسم درود بود
 و نظیر هر کرم که استنشاق هوای سرد مضر بود بنکرود از بابت مطلبی هم معلوم است
 که چون در جو و فضل بزودی از خیر جوئی غنا را بلکه فانی میگرداند که در چند
 وقت اول در جهت حرارت هوای عطارد و الاغلا ۲۲ در جهت حرارت صدای مری میگرد
 و با او اعلی الدوام در کما شخص الممد در خنوبت بخوابانند تا معاف از اثر شود
 بود در باره مطلب چهارم گوئیم که چون در ششانی نوی شد بل ایستاد
 است باید در اقل همین قسم اطفال صریب و ششانی نازود و کند بدین نوع که در ششانی
 خوابیدن چشمهای آنها را بپوشانند و در وقت تعویض لباس و امثال آن در ششانی
 جلوس در ششانی در وقت مکیدن بواسطه برده های ناربت لوزی منزه را بهم نازود بابت
 نمایند و لازم نیست کفایت در این ضمن که باید سعی تمام نمود که هیچ صورتی نشود بدی
 به اطفال نرسد که مانع گردد خواب ایشان را
باب چهارم در
اثار و تمییز که در جهن وضع حمل یخچین وارد توانند
احل چون قبل از این بیان کردیم که چه نوع دردم او مؤثر بر جنین اندیش
 فیهله میشود که محض موثوق شدن در بطور هم چنین تمییز کلی بر طفل موقوف
 بود

بویا جمله تغییر مکان و بریدن غذا و منداول تا ایجا و هوای از مزه جوئی طفل و نیز قبل از آن
 بیان نمودیم که چه قدر در وضع حمل بیست زیاد و وضع حمل باقی مضمی بر طفل میباشد و در وقت
 وضع حمل بیست زیاد باشد جنین زیاد و در وقت فصل و خویضین بیکد نمودن و در وقت
 شد و بقوه تمام بر روی خطام لکن انداخته شود و از ضرب این حرکت شد بدخل مختلف بود
 هبأت خطام توانند حاصل شود و در بعضی اگر در جهن وضع حمل عملت زیاد و طولی نکند
 کیوس در طفل نماند بر سله ضابطه نیست که جنین مضعی بر طفل عارض خواهد
 شد و باغت هلاک آن و نگردد اما چون در و هوای از مفضل مبدل شود از نقصا
 هم براند لا بد طفل مثل اجاث حق خواهد شد که بزودی میماند باعث هلاک
 او گردد و بالعکس زود وضع حمل شدن فرستند طفل را که بشود هیچ مثل ششانی
 هوای غوره در وقت رسیدن بدن با طابلقن و نیز در دم در قبل با در جهن وضع
 حمل بیست تمام هلاک اطفال میگردد بجهت زیاد بودن آن است و از مضمی او بخل
 از جهت اختلاف این اسباب مضمی این باب چهارم را منقسم بنهائیم چهار فصل
فصل اول در تمییز اسباب مضمی و اثر آن بر جنین در
جهن وضع حمل واضح و هوید است که جنین و مستطافات بدو جنین
 وضع حمل عملت قلیل با اکثری از نضره رفتار در جهن وجود انهم نجامه است

در وقت وضع حمل عملت قلیل با اکثری از نضره رفتار در جهن وجود انهم نجامه است

۹۱ خواهند بود ولی تا در مختلف انداز فرار فایده آید ضمیر بریده و از فرار طول و شد
 فشار در صورتیکه از ابتداء فشارند با در بیشتره رحم وارد آید که قبل از ورود طبعی
 آن عشاء اشتقاق یافته و طویب مشبهه خارج کرد و آن جسم هر بر نغز طفل از او
 مقصود شود ولی از قدرت طبع غلبه او فاش آن رطوبت بکلی یک دفعه خارج
 نگردد بلکه قطره قطره بر روی او و توسط عراس چنین در صورت عثانی لکن قدری
 از او نگاهدارند تا فرس بر روی آید ولی در هر صورت تا تمام خروج رطوبت مشبهه
 فقط بلع فلک شبنم چنین سبب است هلاک او است و برده شده که رطوبت مشبهه الی
 روز قبل از وضع حمل بدو فاش است بر چنین خارج میشود بشرطیکه نشخوار بدو عارض
 نگردد و در این مدت طولانی مانع از دفع و کلبوس برآید بندسته نگردد
 ضمیر بدین چنین وارد شود از فشار طولانی بر بندسته که باعث معلوم شدت
 در دان دم در او خواهد شد خواه این فشار حاصل کرد در خروج بندسته با هر دو کمان
 اول طفل خواه اینچنین که از فدا گناه بود و خود بندسته در این صورت حاضر نشود
 کند ستون فقرات اتصال بهم رسانده سبب آنست که در وهله یکی و طفل عارض کرد
 در صورتیکه فایده داشت رسی بود بواسطه خیزش هم سد تم کرد و در وقت
 کند ستون در نزد بلع محال اتصال طفل پاره شود و جای بسین باقی نماند با بقی

کلی

۹۲ کلی بود بواسطه قویا با شنیدن را با شیخ بسیار نرم کرید با احدی نفس ضعیف خروج ۹۲
 کلی نمود که بواسطه قویا با شنیدن را با شیخ بسیار نرم کرید با احدی نفس ضعیف خروج
 در امر و خوف سازند خویش بسیار از او فاش بواسطه فشار شدیده مبتلا
 شود بدلیل نوعی که اغلب از فاش خود بخود در دنیا اول با در تمام جاری شود و آنرا
 منوم شده حالت در همه اصابت بد بد کند و بجهت دفع شدن از این حالت بد به مقصد
 خواهد بود که موضع بر آمده را بپوشانند بر فاده مسلول بدیم کرده نیم گرم از نعناع را در
 که بقدری زود عوض شود تا برودش آنها مضرت نکند و در خلافت عمل بعضی از فایده آن
 که بواسطه فاده مسلول و شراب طالع فاش آن برآید که با کردند بجهت آنکه خیزش شراب
 ده اغ بسیار بظلمت خواهد بود و اگر بواسطه آن ندرید که در دل و عوی از تحلیل
 نرفته می کردند از آنست که فشان شود از فاش اول در در اصل بجهت بعضی حال
 شوند از فاش بجهت و چون بر وقت مضرت کرید بواسطه مشتمع در این بسیار که بجهت
 بر آنها وارد شود ضعیف شد بدین نیز در بعضی از وضع عملها می باشد
 بر عظام چنین وارد می شود مخصوص بر عظام راس که از فشار در چنین عوی بسبب
 فشره شده از خارج تعبیر ظاهر می سازد ولی اغلب او فاش نباید با این حالت با
 وجود فشار خوردن مانع خیزان مضرت باشد بجهت آنکه در جای آن از راه اول عظام

۹۵ عمل حرار و جبین وضع جانها کو بتم هر وقت که نیم زیاد زود انضام بود در این چنین مغز و فست
 بسیار و در چنین بدین واسطه قبل از وضع عمل نقصانی در رسیدن کلوسون هوای لایه
 نفس خنیا از انقباض شد بدین وجه و شمع طولانی در جبین درود و حاصل بشود و بنوعیکه
 بر روی و مؤید جفت خنیا فضا زیاد و بدین طولانی رسیده انها از انجا از خون مایه
 آقا در هر صورت نقصانی در رسیدن کلوسون انقصان هوا خارج بر چنین که در
 بجهت انکه خنیا باز تا مالتک چون کلوسون وارد اندازد بواسطه در وقت جلد بشود و در لوب
 مشبه در مرا حذب می نماید و بدین ترتیب خون می شود و اما از انکاف که تا انقصان
 رسیدن هوا لایه شش نفس طفل با هم خون شریانی نام برود و با وقت هلاک خنیا که
 در این صورت از وجود زیاد خون و دیگر و ان نقصان مقدم خون شریانی شد و در
 خون خنیا که بود و سرخ رنگ گشت خنیا مثلا بخون و در طول حال خنیا هلاک شود
 و تا با بدین است که چون جوی خنیا نباشد جوی طفل نیست هلاک خنیا
 مثلا جابطور غرض حاصل می شود و در هر صورت که نقصانی درود و اجزاء از خون جوی
 خون بدین است و چنانچه هم در پاره ای که شریانی در غده و غلام خنیا هیچکدام از انان غده
 ندارد که همان هم از غده بر طفل خواهد داشت و اگر بر برخی از او فائز بر چنین هلاک
 شود بشود هیچ نبطور خود نخواهد بود و در این حال طرفی با هلاک شای است که چنین

و

برخی از او فائز و در حال موت کاتب وضع حمل می شود و بدین معنی که هیچ اثری از خون فواد ۹۶
 نیست مگر حرکت قلب چون این حرکت خلیط هرات امتد می باشد که بجز اینها دیگر
 طفل را از موت کاتب خلاص سازیم و آن چون حرکت قلب از او غیر معتبر می باشد با
 مند چنانچه از وضع حمل فکله بر انداخته اند تا انکه غده موت خواهد شد
 علاج موت کاتب اطفال جدید را که مختلف خواهد بود از ان باب است که در تمام اول
 از موت کاتب که پیشه باشد نقصان درود و هوا لایه شش نفس را طفل بدین هاست و در وقت
 بخون نام خواهد بود و علاج او از ان جهت خواهد شد در چنین آنکه طفل را در آب
 گرم جلوب می نمایند که در این عمل در سر که داخل باشد باشد و او فائز با او فائز آب
 گرم نماند و در وقت بدین نوع که با عادت هم که لوله هوا را داخل است الی ۲۰ و در این نوع که
 دهان را بدست می پوشند تا طراپیک هوا لایه شود با نیک بر پر داخل شوند و از انجا جوی
 بدون رسیدن بر بیضار جگر و در چون خنیا هم را می بیند و بجهت که در پاره ها ملوکریه
 در شان دهان باز دارند تا ان هوا از دهان خارج گردد و بخون از ان قرار پیش می رسد و در شان
 برسدند و بدین نوع شش مصنوعی را عمل آورند و آنکه مبدن باید بندید هر چه در آنکه
 مکان مطلق همد و در جبین آنکه شش غده موت نفس را در چند عمل دیگر یاد این چنین
 می توان بکار برد از جمله مالدین لکها عا و سون قطار و عمل مقدم صدر و عین ابر



۹۹ و غیر ممکن بودن سد سلان دم حاصل از او که در این مورد طفل از شدت خروج دم زیاده
 هلاک میسر شد و در چنان صورت قلب معین بودند باید پس از اسناد سلان دم از فرار یک
 در فصل اول این باب بیان شد طفل رساند تا جای خون نلک شده و اگر بدین نوع که
 هر چه بود بر طفل با در غش کرم کرده جلوس کند و این عمل را هر دو الی ۲ ساعت مکرر نماید
 تا انکالت ظاهر طفل معین گردد که حالت او بحالت طبیعت اطفال جدید الی اولاد رسد
 قسم چهارم از نوع اطفال حادث شود در وقتیکه دم فریب
 موعده وضع عمل با در همین وضع عمل میباشند از جهت هلاک کرد و چون در این صورت
 طفل هم نقصان غذا و هوا هم نلک در جوار دم امی نه است مضمون خواهد بود
 و در این صورت بر طبیعت که از فرار بیان معالجات مذکوره قبل در شان نماید
 فی الجمله باید دانست که مجده تشخص نیکو ایستاق بر طبق کیمیا است که علاوه بر آن طفل
 حالات حفت و بند ستره را نیز ملاحظه نماید چون در وقت خروج از دم هوا و منفه
 حفت خنجر الی بندت و ملوان خون بخمالت و بند ستره نبرگ بود و سرخ شده اطفال
 و جلد را بر روی هم خوابیده میباید و در خروج عصاب حالت ظاهره را کافی بر تشخص
 است و خلق حاصل از خروج دم زیاد بر اصاب ظاهر میباید و مضمون کیمیا امی است قبل از
 اتمام وضع عمل از غریبان بر شان دان شاخ خواهد شد

فصل سیم در نقصان سخی رحم بر خروج طفل
 در کتاب اول

مشهور و معروف است که برخی از اوقات وضع حمل بسیار
 انجام رسد خواه از این است که طفل بسیار غلبه الحجات و خواه از این است که کثرت لکن نام
 فاکر بر این است که این قسم وضع حمل فقط بر امی مضمون میباید و بر طفل از روی نکند اما چنین
 نیست چون طفل با در همین وضع حمل جدا جدا بطور فوری غیر ممکن و غیر قابل
 خود را میگرد و در علم بان نقصان هوا و غذا از این است که با نیا در فمند تا در وقت ورود
 بدین دنیا از این است که هر دو با بقوت فطری خود جذب نماید چون هیچ چیزی را
 وضع حمل بر طفل واجب تر از استنشاق هوا نیست اما در صورتیکه
 طفل زیاد زود وضع حمل شود بنوعیکه هیچ نکند خندان محتاج بر نفس نخواهد بود
 از این است که دم شریانی امی تا از وقت مقدار کثرت هوا را بد و برساند و از دم
 استنشاق هوا خارجی و به وجوه صکت طفل از این است که در این استنشاق
 نمود بسیار از اوقات دیده شده که چون بالآخر با اطفال مابین امی و طفل اطفال
 که در بدت قلبی پس از این بدن بند ستره حوه طفل و فمید بد فمید نیز از کرده طفل
 بر روی جوت رسد و در تشخص این قسم اطفال دیده شده که حالت خلل و جوی
 بدین آنها بسیار ناخوش در قلب او در طریحیم بواسطه شکل فرار گرفته بود و

۱۰۰۱ ابن سیم الفحال بعدان دم بدو نوع نادر میباشد اولاً ابو عبیده که در یک یا تمام از هوا نتواند
 بساو شود هم قابل بر او نیست که صبح خوزا که بواسطه شیران و دیگر از نظر این غلبه
 مبره ضبط نماید و ثانیاً بدین نوع است که در یک یا تمام علوان
 هوا بود نمیتواند هم حالت خون و دیگر احوال خون شریانی صدر را زود در این خصوص
 در دوران دم معلوم است که هم در حرارت دانی بدن طفل و هم در اعمال تغذیه و شیره
 او نیز نقصان پیدا خواهد شد و شکل نیست که طفل بوقت از اجتماع اربعه احوال بچنان
 خواهد ماند تا وصلی هذا بر طبیب است که پس از وضع حمل شدن طفل بر سرش خفشد
 ناره و چیزی نماند باشد و صدر طفل مسطح است بلکه فرود افتد باشد و جلد سردی
 و بطین بسیار خونی مخرجات اند و صوت که بر طفل ضعیف و طفل بود قابل کرد بر آنگه
 هوا را خارج بقدر کفایت در په داخل کرد و به مخصوص چون علوان بر عملیات
 مذکوره نیز نیز در یک رنگ بدن مخلوط مانی باشد تا مل توری زود در ذکا لا نه مجبه
 تحریرت منقضا از جمله دفعه کردن کف باها و حمل ما بین بطن و صور مغا بل است
 حجاب حاجز را و اگر بواسطه این عمل طفل بگوید و اصعب و بلند نخواهد بود سنجین
 عنصله عنق و اصول و فیه هذان نیز از یک در فصل سابق بیان کردید و نام داشت
 احتیاط در پویشاندن رخت طفل باشد که همیشه مرتب است و بر بدنت او فرشته نگردد

فصل

فصل چهارم در نشان سیرت که بر طفل در هر چه وضع ۱۰۰۲
 حمل توانند حاضر کردند بدانکه هر علتی که در حمل طویلی

او در داخل دم باد در هر چه با در حمل بود بطفل در هر چه وضع حمل سرایت تواند
 کرد و این خوف سرایت با ندادن خواهد شد از وقتیکه شش ماهه در هر چه بر آنگه شده و در
 در خارج شده بدن طفل اتصال بلا واسطه با آلات تناسل ام بهم میرساند و احتیاط
 سرایت بدین خواهد شد از نغان که طفل پیش در آن آلات توقف نماید و
 طبیعی جلد که با خون جلد او بجهت از نغانها مجروح بود و چنانچه طفل بتواند از
 حالات سیرت آلات تناسل ام بجهت از نغانها مجروح شود و همچنین هم اثر دست فایده
 مبتلا بر مرضی بعضی از اوقات باعث از او در عقبه بر احوال جلد او خواهد شد
 از جمله اسر است که پیش از سایرین مبتلا و لذت
 مرضی شهور است و پس از آن هم برخی از امراض جلدی خاصه چون آبله و سرخه و
 حملت و آخ شود هم که این سردی از نغانها پس از وضع حمل از نغانها مبتلا آنهاست
 بطفل که در دم و دیگر طفل در نزدک است باید توقف کند تا چنانچه فایده کار خود
 را در هر چه از نغانها مبتلا با امراض سیرت معاف میدانند و وقتاً نادانان
 هیچگاه حفظ سخت طفل در هر چه وضع حمل چندان معوی نمی آید و بسیار علی هذا

۱۰۳۳ چون علامات اولی متعجل چندان در این قسم انات ظهور می نمایند باید بواسطه آمدن
 چند دفعه دم کرده سحره آلات خارج ثانی داخل غوده مجزئ غصبله فخرات و خروج طبع
 در مینه مضمره و چون بنای پاره شدن مشیمه باشد بعضی دم کرده سحره و عن بادها
 کند و پس از خروج طوبی مشیمه چند دفعه خون روشن مذکور را مکرر نماید تا انقضای
 مسهر بر روغن آلوده شده فطیل الاثر شوند و از غراب که بعضی می از دیدن طفل در دست برسد
 او را نیز بجای مکان آلوده بر روغن نماید و پس از خروج طفل بیامرد او را بوی کبود آید
 صابون حلوس دهند که قدری سحره نرم کوبیده و او داخل کرده باشند

باب پنجم در امراض اطفال از روز تولد الی نبت
اسنان اولد اگر چه در اینجا نابت بیافون شود مگر از اسنان که فقط عمر

اولی اطفال را میباید از روی برخی از این امراض اشتغال کامل هم اطفال را میباید
 سازند باقی این حاصله از غلبت سن و غلبه سنو اطفال مادر را نبت پنجم تا چنان که اطفال
 ملاحظه نمایند رفتار مخصوصه و بعضی از اسنان اطفال را که در سن و بکری نشانی بر آفتاب
 عارض گردند و پس از این بیان کنیم رفتار و علاج اسنان اطفال غایب است بر این ملاحظه

مذا این باب پنجم است بر فصل
فصل اول در کربان
رفتار صحیح از امراض اطفال که در سن و بکری نبت

بر

بر اسنان نواند عارض گردند چون وجود طفل شیرخوار ۱۰۳۳

ان باب فلت حق بعضی از آلات و سرعت دوران دم و لطافت آلات عصبانی و
 غیره اختلاف نام دارد بوجود اشتغال نام کامل لهذا رفتار را از نوع عامه یعنی امرانی که کل
 عمر را میسر اند مثلا سازد در طفل نیز اختلاف رفتار همان امراض در اشتغال کامل طفل
 داشت بوی یک سنجیده نوعی و طلب از فصل اول را منقسم غایتم بر پنج فتره

فتره اول در حالات غیر طبیعی آلات تغذیه
اطفال شیرخوار چنانچه قبل از این بیان نموده عمل آلات تغذیه

اطفال شیرخوار بسیار که با فصلت و لطیف آنها را لابد ساخت که بشیر فقط آنفا
 کند و عجب نخواهد بود که چون بر خلاف این منظور طبیعت رفتار شده اسنان خلفه
 از اغذیه در اطفال دهند آلات تغذیه و بطور روی ظاهر خواهند شد بعضی از روی
 حاضری یا تنگی بطن و یا بجهت بد هان و بدان که ظاهر خواهند کرد بد که هیچ رفتار
 طبی و از استعمال ادویه خاصه فاشه نخواهند دید و علاج آنها سنو لطافت است
 کردن اسباب بعضی که از بدن طفل را که چیزی غیر شیر است با دایره بطن نشاند آمدن غذا

غذا اطفال بحالت طبیعی و عینه عمل تغذیه و این نیز بقاعده طبیعی رخ را بکند
 پوست نیز از جمله امراض است که در اطفال شیرخوار بسیار است از او غایت است

تا این مرتبه ریش و موها و در زمان بلوغه مطلقا برایش در این صورت
 هیچ وجه علاج مکن نبود بالعکس فینک جرم معده اطفال قبل در هنگام و در هنگام نبت
 که چون طبیب برود که بد و طغفان شود علاج بدی باشد در این عکس که عوام را طبیبان
 گویند ف و اسهال شدید عطفه عارضه کردند و مرض را ابتداء بسیار شدید بود و بد
 متشبس مگر در وقت بلوغه منافع اسهال خطر الود است طغفانها را باید به بسیار متعفن
 بعد از چند وقت بدن طفل را که در انداختن حالت اغاضه و بعضی و غیره منظم
 در سه ماه طفل حالت نزع مشاهده شود و چون این حالت بالاستهراشد بدی در سه ماه
 طفل اغلب جهلاک برسد و چون طبیب بنهایی علائم ظاهر را ملاحظه نماید بعد نبت
 که اشتباه کند و مرض را نبت دهد جهلاک و دم در غرض اولی در حالت اینست جرم معده
 و انما و متصل نبت بلکه منفسل باشد و اندک نایز خا جرم معده شود و جهلاک با
 نکت الحسن و نفس بقاعده طبیعی باشد و بعضی نرسن را از اینها غنیه که عوام را غیر منظم
 و چون این قسم اطفال را نثریم که غذای معده و امعاء آنها شیبند و بدو غنیه
 سرانجام بد و ن علائم و در نتیجه
 برحمانا و نوات دیده شده که این
 علت شدت طفل و وام نموده نرسن که دیده و ناه روز بطول انجامیده و بالآخره

علاج

بجهد این علت تجزیه رساننده انداز این قرار است که جمیع اغذیه را بجز شیر از رطوبت منع نمایند
 و اگر طفل را انشعاب بریده باشد در عوض او لعابیات بندهای نوشانند و حنظل نمایند
 بلعابیات با همراهم وضع اسفند مخدوم با وضع زاده مبلول و بطبوخ مخدوم اما وضع چند
 علق و استعمال مقویات و محرکات اکثره ضرر مند و چون ضرر را زیاد است بود اغلب عکس
 و فرصت علاج نبت و بالعکس چون صبدل کرد و نبت است از استعمال داخلی ابلرغ افنته
 منضم نشود اگر نبت صفت کل حاصل کردیده و در این امر نبت
 برخی از اطباء معروف فرات ماسل نبت دیده اند از استعمال داخل کوشک خام گو
 پاک و که بدقت الباقی الحما فی اوله اید کرده و بر نبت نرم گویده بطور حجب با سمعین
 با طفال بنویسند بخصوص در الحفا لیکر شرب با هم ایان غیر مناسب بود چون اغضا
 ایان بر اینست که طفل شیر خوار محتاج غذای حیوانی است و بجز مناسب تر از بر این است
 آن میباشد ولی چون نقصان با لطف او باعث علت این مرض خاص معده کرد و هیچ علاج
 هزلان کوشک خام نبت با این نوع که سرد و مذاق ۲ الی ۳ شطال بند بریح راه ملد حرا
 آن مقدار را بابت سه روز ۲۴ ساعت برسانیم **در باره اسهال**
املاح جدیدة محلول - بدانکه برخی از اطباء معروف فرات

در این کتاب آمده است

۱۰۰۹ از آنها را مفید خاص و نوعی دیگر حاصل بلکه هم مضری باشد و باعث این اختلاف اقوال
 نیست مگر استنباه در تشخص حالت مزین لبث جرم معده که در حالت حاد اطلاع حدی
 بدون حاصل بلکه مضری اند و بالعکس در حالت مزینت از هیچ ادره و موافق المراحله
 فایده کلی ندارد زیرا که در این ضمن غذای طفل شرفضط باشد و ترکیبات جدید
 را بعد از این که رشد مثلاً از محلول آهن در جوهر بود و با درجه هر که کسب از آن
 محلول یا ضلث کند بت کدم او را بعد از آن دره مثلاً آب مقطر حل نموده شد برنج
 مقدار در ۲۴ ساعت بنوشاند و با نیم کدم زاج را که مزاج سبز جایی برضای باشد
 در ۲۴ ساعت از همین فرار دهند

تفرقه در و تفریق

امراضیکه از حالات خاصه آلات در مزاج مزین

بروز می نمایند — هر چه طفل جوان تر و کوچکتر است غموض و قیامت آلات
 دوران دم او نسبت بچشم بدین بیشتر می باشد و علاوه بر اینکه هر آنچه در شش برین طفل
 که در ده بیشتر باشد مقدار دم آنها نیز بیشتر و حرکت او در جوف او در بیشتر
 می باشد و لذت این جهات است که در شش بدیهه و کله اطفال بر وزن آنها بدیهه است
 اجابیه که بر او اثر کند چنانچه دیده میشود که خراش جلد مثلاً که هیچ تابلیتی ندارد باعث
 تشنگی و تپه و هلاکت میگردد و چون بزنگار بر اطفال تا ۲ ماه اول مرز این حالت

خاموش

خاصی است باید طبیعت را نوعی جلاطین کل کند در استعمال ترکیبات و در وضع معلق ۱۰۰۰
فقره سیم در امراض اطفال منوط بحالت خاصه
عضلات ایشان چنانچه قبل از این بیان کردیم عضلات اطفال
 جدیدان را در بسیار طویل الخوانند و از این باب هم اعمال آنها در اول عمر است که می باشد
 حرکات آنها ازادی نیستند ولی بالعکس اثر عضلات آنها تکلیفی بلکه آنها بیشتر از اثر طبع
 نبه میگردد و این امر اطفال مخصوصه است باقی باقی در کسب طبیعت عضلات و تشنج فک
 اسفل و تشنج عاتق بدن در اطفال جدیدان را به پیشتر ظهور کند تا در سایر ایشان
 اما تشنج فک اسفل — اغلب اطفال را در هفته اول عمر با تانیف میباید دیدند و چون
 که فک اسفل غیر متحرک شده باقیات اعلا ملصق گردد با بطوریکه میباید که شکاف جوف
 دو فک فرار کرد و وقت هر صورت این مردم حرکت مانع از تکیدن است و حالت تشنج
 این تشنج در این است که ابتداء بمتدی طویل طفل را مبتلا سازد و باز معدوم شود و در
 عارض شده و عطف طول کشد با کثاری حلقه و عسر الصوت و عسر البصیر و عسر التنفس
 و چون سراخوردگی باعث عتق بود با بر تان طفل را در هر یک از آن هجوم در روز سیم یا
 چهارم جهلاکت رساند و چون دیده نشده که طفل مبتلا بدین مرض از این موعده گذر
 و تحت پانزده باشد حفظ صحیح این مرض منوط است به

۱۱۱ بجافط کردن طفل را از اثر برویت و چون این مزاج را بدی از بلاد بیانی کرد و صانع
دیده شده از ندهن بدن طفل و صلا الله بدین بادام و استعمال مقدار پر جز به از بویست
چنی و طبا شریفی که حضرت انقباض و صورتیکه پوست خراجه و چون بود

اما العلاج - با بدان داخل بجمع کرد بدین نحوه بگردن و سر سینه انظمه مثلت نیم کدم
جوهر نیشاد در ۲ قطره زرده تخم مرغ تازه بکعبه عرفی بده مثلت نیم سیر و این مقدار را در
مدت ۲۴ ساعه جیابوشانند اگر عصر البیع مانع باشد و در ۲۴ ساعه آیه اشتغال
نیز جوهر نیشاد در پنجاه قطره ببطین و سونق فطار طفل بالند و اگر عصر البیع مانع
باشد از استعمال داخل و این شیء یعنی نیشاد که در داخل کبک بکوزان
قوه جمع الماس کسبیت مغنول و در عرفی و مغنول دیگر در در فطرن قرار دهند و نه

انوس که چون مرض همراه باشد و عصر البیع اغلب از این عمل فائده دیده شده
اما تسخیر عاتق ناطق جلد اول و لاره در هیچ و نیشاد و نیشاد بلکه در نیشاد با این شیء
و طویب در جوف و طایع با این پوست و نفع بطین با از اسباب محرکه آلات تغذیه با از نیشاد
دارد برده برده با ناطق با از نیشاد نیشاد و نیشاد و نیشاد و نیشاد و نیشاد
خواه این شیء انقباض نواب خواه از نیشاد جلدیه باشد اما تشخیص
در صورتیکه طفل ۱۱۲ الی ۲۴ ساعت مشغول بکشد باشد و آرام با کرد متصل و نیشاد

احتمال

۱۱۲ احتمال کلی بر وجود شیء باشد بخصوص چون تسخیر در چمن در چتر برویت شد کند
و در وقت در چتر حوادث معدوم شود و با در روز دیگر بویست روز اول طفل را
نیز سبب بحالت ساق کند و تشخیص سایر اسباب از تفصیلات پریشادان و در انظر
و سونق فطار طفل واضح کردند و علاج بالمره منوط بر رفع اسباب است

اختلاف فی طبیبی نظرات نیز جمله امراض اولی عمر اطفال و منوط بضعف و قوت
عضلات است بخصوص حاصل کرد و از عدم قابلیت پریشادان طفل در صورتیکه لطف
عمد الی هفتاد در حال نشستن لایب ماند که در این اثنا نیز پریشاد بکشد و چون
این حالت بطول انجامد عضلات لایب آما نوس شده باقی عمر همان حالت بماند و اینکه

ان من برود و مجری نخاع اطفال بزودی بجلالت رسد

در امراض منوط بحالت خاص جلد ایشان

چون تفصیلات امراض جلدیه را که در هر ثانی انسان و امثالها پیدا شود در کتاب نیشاد
الابدان بیان نمودیم در اینجا فقط گفتگو کنیم که آن نوعی جلدیه که در سن طفولت
و فطار خاص را نند یعنی فناء بشره و عرق است پس هر باره فناء بده
که عوام او را و دود نامند - بلکه کلیباری از اوقات در اطفال جلدیه اولی مشاهده
معهده و آلات تناسل و تسخیر آن فانی کرد و از آنکاست رفت و فناء او به بویست

در امراض منوط بحالت خاص جلد ایشان

۱۱۳ و برادر علیست هو با کرد در مواضع بدن که ممدند بر اجماع بلغم و حرارت در صورتی
 عرق و خلف گوش و بغل که این نیز منوط است بحال که بعضی جلد اهل نه شبلا که در فترات
 عجمه طوی می نماید علاوه بر سبب مذکورها و گذاردن اطفال را در ریختن بر شده
 از بول و استعمال صابون در وقت جلوس دادن اطفال را در آب عسل این عمل که
 بیشتر در علاج در این راه حاصل میشود از غول جزو ارباب معطر
 در آب نیم گرم که اطفال درنا جلوس نمایند و آلوده کردن روزی چند مرتبه مواضع
 مخصوصه بدیم کرده همان نباتات و دیگران خروج از آب بر موضع بدن نشانیست
 شده باشد بدین نوع که نشانیست در باره چغندر افاتی کرده که زنده و موقوفه را
 بدست گرفتار و حرکت دهند و بعد که مانند باران بر محل جروح یا شبیه شود و
 کند که چیزی دیگر از قبل آید کندم و غیره باشند که مضمون خواهد بود چو غیر او بشود جلد
 اصل نیز جرح باشد بهترین علاج آن هم کاردی است با این ضم که در هر روز از نده شمع
 و روغن بادام شیرین تازه با مساوی ساخته شرب را بر روی او آلوده کرده بر موضع
 جرح قرار دهند و چون موم موضع خفت یافت بگو خواهد بود آلوده کردن این
 ضم شرب را بر موضع پوست بید با پوست کند که در هر روز ۲ مثقال او نیم مثقال
 صمغ عربی حل کرده باشند و فادهای جلوس بر هم با مطبوخ را افلا ۲ رضعه

۱۱۴ از ۲ ساعت عین نمایند و بقاعده منداول هر روز طفل را جلوس دهند در آب که
 معطر و داخل داشته باشند و اگر تا ایشان باسد لباس و فاده طفل جدیدا لوله در آنچه
 امکان طفل نمایند در باره عرق اطفال جدیدا لوله - بدانکه
 این حالت اغلب اوقات از آنجا که کم نکاه داشتن اطفال را و مانع از نفس فرسواب
 بدن ایشان ظاهر میشود و هر چند بر بخان و لباس آن عرق که مملوق شوند از بدین باز
 این حالت باعث علامات رقیبه مانتیست که در کتب عرق و مانتیست باشد
 باشد و اغلب پس از ایجاد الی در وقت عرق که ممدوم کشته نشود قدیم بطرف نفس
 ساظمه مگردان از اجماع اسباب مذکوره خون و غرض از غول و کس کند و چون سبب
 را دانستیم علاج عسل از دفع او سهولت حاصل شود یعنی از قبل کردن لباس
 و حرارت هوای منزل و جلوس طفل را در آب نیم گرم با جرقه مخلوط علف بواید
 و خلاف است که بعضی میگویند که در همین بوی عرق که جلوس طفل را در آب نیم گرم
 بل ممد بر روی بود بر روی دفع کردن حالت و بویه طفل را **فقره**
نجمه در امر اطفال منوط بحالت خاصه
آلات عصبیه چنانچه آلات معدن دم در اطفال جدید
 الولاده از جهت کمزرت نوع معروفند هم چنین آلات عصبیه است لباس آلات

کرد که در همین باب بر فو و آسانی امر از عصبانی مشابه کردیم بجهت آنکه آن عصبانیه
الطفال بهمیچو جسد آن مخلوقی از نبت نسبت مشابه نیستند و اگر کسی بر ما ابرو کرد که
چرا تشنج اطفال ذکر تمامیم جواب گوئیم که این باب توضیح مطلب این حال را داخل امر از تشنج
در فقره سیم فرمودیم بجهت آنکه علائم ظاهره او در عضلات حرکت کند اگر چه سبب
در اعصاب کانکه بوقی است اما هر چند امر از عصبانیه خاصه بسیار ندرت اطفال را
میلانند و هیچ طبعی اختراق هم در موضع صورت و صداع عصبانیه و اطفال
واقفال آنها در اطفال ندرت است و فقط در عرق اطفال تطریف در مری و مویز
دادن با زامراض الاث عشر عصبانیه در صورتیکه شدید باشد بسیار و فو و بطبع
بالات عصبانیه اطفال جدید الولاده منبأ بنوعه بطور غیر این چنین تشنج و صهره مفرط و
هذیان خواه بطور مضعف چون لغاء و عدم حس و فح و غیر اینها تشنج مفرط اطفال
زیاد در وحدت مسکوره در بطن است که در همین امر علاج اطفال بخصوص اینها تشنج را با
کوه احتیاط کند و استعمال حرکات دماغیه و عصبانیه مکرر را هر چه که ضعف شدیدی و اطفال
باشد که در آنها تشنج احتیاط کل و بعد از وضع و قبل از جوع نمایند

فصل در تفریح مرض کودکان

بدانکه چون تفهیمه

فلذ

فقره اول از فصل سیم از باب اول این رساله بیان نمودیم در وقت وضع حمل بقاعده شد
نکردند در عرض خاصی و اطفال جدید الولاده بروز کنند باز نکت که در کل بدن و صعب
در مکه بدن و عمر انفسن نکت حرارت جلد و احساس داغی بودند که در هیچ نفاذ
علاج ندرت بود و فقط با عانت تدبیر حفظ صحتی بر عجز از اوقات تابیا ندرت است
این نکت را عمر الی ۳ سالگی میسراند در صورتیکه خداوندان اینها تشنج احتیاط منبأند
از هر چیزیکه باعث تحریکات اعمال قلبیه باشد و بخصوص متقلبات از بیوست بود و
براز شوند در باره اسباب این نکت بدانکه برخی از طبباء
منوط دانند باختلاف شریان بدم و بددی ولی نزدیک بر صحیح است که باعث تشنج
نکت مکرر دخول ناقص دم و نکت در هلهنا من و اسرار هم و بدی از این جهت
و بخصوص در عروق شریانی

فصل سیم در جکس البول

اطفال جدید الولاده نادر است که انفسم اطفال نام الی ۳
ساعت پس از وضع حمل بول نکرده پیش از آن را مضطرب سازند و این حالت تشنج
بسنوع عارضی که در یک انگه مجرای بول سده است و تشنج منبأند و مجرای بول
میلان بود باشد سیم آنکه عمل کلینین بقاعده فو نکرده و تشنج بول از آنها تشنج

اما تشخیص ایشان از آنکه در ابتدا و مجرای بول معلوم نشاند
و دم کرده طفل بحالت عادی متبلا شود و چون بواسطه عمل بجزای بول مصنوعی فرزند بزم
طفل بزودی متبلا بودم متبلا نماند و از سرانجام او بسیار آت و داخل برفی هلاک کرد و تشخیص
این استند و مجرای بول و عیس البول از دم مجرای بواسطه اصابه معتبر کرد

و در عیس البول که نتیجه دم مجرای بول و دم عقیق و شاندک هم از علل آن مذکور و فوق
موجود بل و اما از علاقه با چشم چیزی تحقیق خاطر چه می بینیم معلوم میشود با بد برفع و دم
پرداخت و الا بواسطه سهل بسیار نازک بول را خارج سازند و پس از آن طفل را هر غم
ع ساعت در شیر جلوس برود و در شمال معلوم شد که بر آت ناسل اسفل بطین وضع
نماند و گاه گاه خضه یا شیری با لعاب بزوت کنند اما چون بول خارج نکند و بجهت عدم شکر
او از کلیتین و اجزای ذیاد بول با اجزای کلک است که از نقصان و در و کلو و کلو
بدن طفل باشد و در آنصورت با بد طفل را شعول ساختن بجلوس در شیر نیم گرم

ان زوان بکند فصل چهارم از باب بیتم مذکور کرد بد
در وقت اطفال جدید الولاد **فصل چهارم**
علائق در وقت

پس از وضع حمل این مرض در اطفال اشداء کند با خوف و شکی نشد بد و جزئی
طبیعی خاصه در آن کبر با شرح بلغمی نوع کرد در چنین خنک بدین باعث است این است

باعانت است جنین را از دم جدا کند پس از آن شدید و معتدله و درسد و چون جنین از کور
مالخطه داخل چشم را نام ظاهر شود که ملاحظه مغله نیز در حال شود است و اما ظاهر
جنین ابتداء لبت با فترت بسط و برافشاید و تا از غمرا بکمرین شدت نماند بجز
روشنی مجدد و بلغم مشرخته بدلی بریم کرد و وسط شودم خارج جنین بجز در محل
اعلی از مجده آس و ه التی جلد او جمع شدن عروق و موها و در عی و زکات کرد و در وقت
در این حالت دریم خنکیده تا بهین جنین بالمره مانع از کشیدن جنین است که در کمال
حالت داخل ظاهر چشم را بیدار خنکیده و بعد با آب نیم شش جنین بر آن هم جدا نمایند و درین
جدار کردن در عی غدا در یاد که با حال در عی جنین مبرس شده با لوانه بملغمه خواه سبزی
و خواه زرد خواه خوانا به خواه در عی با خطوط موی تیره و خارج کرد و در آن خون مغله
بسی از بلغم در عی و با هم غلیظ پوشیده شده است که آن آلات مختلفه داخل مغله
هیچکدام را نمیتوان تشخیص داد مگر پس از شستن مغله را با احتیاط زیاد و بجا پدینه

سخن کان با ابر بسیار نرم و آلوده باب کرم و چون بدین نوع بلغم
در عی با دریم غلیظ از روی مغله برداشته شود و از روی حالت خارج نخواهد شد تا آنکه
مالخطه مغله سالم است و فقط از سرایت و دم شد بلغمی جنین جزئی حرمت دعا و پدینه
کرد بدیهه با آنکه بلغمی مغله مانند بلغمی جنین است که شویتم شده است که صاحب طریقه

۱۱۹ شده مانع از انقباض حالت داخلی مقله کرده و چون در اینجا شیب از او لغات شود که از شدت
 آسودگی و خارج شدن اعلی پس از بلند کردن او را بماند خود جهت نماید با طبیعت
 ندرت میخورد با اینها را با سبب برآید بکنیم آوده کرده بجای آنها خن برآید لکن سبب اولی
 بروی مقله ملوثم فرود دهد و تا عمل بر این عمل نکند صیاد خن اعلی پس از علاج رسد
 بهر حال نیمه از بعد از این بماند و چیزی بواسطه شدت برآید شدت و دم ملوث برآید
 بافت نرسد و چیزی بعد از این بر شیخ بلغم و باخون بسبب آن رسد شده شفا حاصل کرد
 و در صورتیکه شدت رسد خود را ظاهر ساخت در سطح و در عمق مقله غلیظ پنجه روی
 آن این مریض باقی ماند که اینک عینت جدیدی که در دم فرشته موجود بود که اگر چه در هیچ جای
 خود بخوبی تحلیل میسر آید و اگر صورتیکه مریض بر مقله سرایت نمود و در جرم طبعی مقله
 ترشح شد بدین معنی که در طبقات فریب علی الدوام زایل شده و فرشته نیز زایل گشته
 شکاف شود و آنگاه شکاف مؤمنه ظهور نماید که با مضمین خواهد بود در اینجا ک
 ساده فرشته مومومات و با در مواضع متعدده ظاهر شود و در اینجا ک با با خود
 معرفت و حقیقت باخاک باقی خواهد ماند اما چون دم خارجی و داخلی بسیار زیاد
 و طولانی باشد و جمیع سوخت مقله از راه سرایت بود مثلا کردند و طویان مختلفه
 چشم بالمره خارج شوند و غرور عین باقی ماند اگر چه این مقله غلیظ

اشغال

۱۲۰ او نماند با دانه چشم فرود برود کند و کف پس از مدت ثقلی مریض و چشم بالمره و مبتلا
 کردند و نیز بسیار بد دانستند در بعضی از اطفا چون قبل از ترشح و بی سبب آن دم مقله
 بدون سبب عین ظاهر میگردند اغلب مریضین بعد چندان شدت نماند بخصوص
 رفتار او چند بوده است در هر وقتیکه سبب آن دم از مقله مکن زایل شود خود ظهور بخوبی
 اسباب این علت وضع حل قبل از انعام موعود و علت آن حالت هاست طفل و نوا مریض
 او و نوبت آن در منزل بموا و طبک عدم عافیت چشم طفل را در روزهای اول فرودان
 خن برود و شقی اند و بر آن از اطباء فائز اند که این چشم بعد از ابتدا مایل از جمیع اطفا
 و اکدام ایشان در چنین وضع حل مبتلا بسوزنات غیر مریض بوده و مریض بسیار سخت
 و دی خواهد بود در صورتیکه دم در وقت وضع حل صاحب سوزنات مریض باشد
 لغة المعرفة منوط بکسب و زایل عویث و دم است
 در صورتیکه مریض از بلغم خن بیرون نرود چندان روی نخواهد بود مجدداً مبتلا
 پنجه مضمین باخاک با که در دم طبیعت فریب است که اغلب بخوبی خود تحلیل میسر و با انقباض
 خن اعلی خارج خواهد بود اما چون دم از بلغم خن بیرون سرایت کند بلغم مقله و
 فرشته در موضع صغیر ترشح کرد و به سبب انقباض اطفا طبیعت عینت بر مریض ظهور کند
 که باعث شمی از کدورت فرشته خواهد بود که همیشه در تحلیل فرشته برآید مریض

اصبار و مانع خواهد شد و نتیجه روی از این حاصل شود در صورتیکه طبقات فرستاده
 بابت و دم فاسد شده شکاف فرستاده را بوضع دارد و موضع مختلفه باعث فواید خیریه شود
 و چشم بکلی کاش خنک خواهد شد هر وقت که شدت و دم سر را بجمع فوسج داخل مقله
 نموده بطولیات مختلفه چشم فاسد و ضایع میگرداند **آنها العلاج**
 چون از او با بل برنده امات بطیب رجوع شود و بیشتر زین فضا جهت رجعت داد و غلظت
 و در تمام اشغال آب بارداک که تا محضن را بد و آلوده کند و نوشا نیدن بپشت اند و
 کدم کدل بر نیم فاشی جای خوری شرب ریوند چینی و چون غلظت از من جلدی
 در طفل موجود بود وضع بکعبه دز اوی کو چت در علی اگر نیز نافع است مخصوص در بزرگ
 طفل در چمن وضع حمل بصورتی خارج شد باشد **در صورتیکه**
 بطیب رجوع کرد در پس از نظر آنکه فتنه نوشی بلغمی یا بد چشمه اوزنی چند دفعه غسل
 بجلوایم کرم بکند کرم کربشاکات روی در مشغال آب منظر غلظت برین مشغال
 لعاب جلدان و پس از غسل چشمه را با پخته نیم کرم خشک نموده بگذارند بروی
 پنبه آلوده بدین کافور که بزرگ چشمه کلا دارند **در صورتیکه**
 شد بدکت نظر حاکم فرستاده بجا آمدند بر حیا ان المباءه نظیر محضن افون در مقله
 بپشت اند و دفعه جاز میبندند و آن را این بلاد منافی از نو نده ایم و بگویند نیم که

بموتی او رجوع شود بدم کرده نمونود از نفاح که هم بر وجه القتم کوبند در بک سپس ۱۲۷
 آب عذت خمیصاغت در ظرف دهان بشیر آن صاف کرده و دفعه ۴ الی ۵
 چند قطره از این دم کرده را در داخل مقله فطون کنند و با پخته نیم آلوده همان دم کرده رنگ
 چنین فرار دهند و باعث بعوتی کند و چون بدین تدبیر دم خنک یا فوسج
 مبتدل بلغم ریوی کرد و در مقله رجوعول بپشت اندم سلت مجتم در سر مشغال آب منظر ۳
 الی ۴ دفعه در ۲۴ ساعت نافع بود و چون در او خون نیز معلوم کردید که چشمه چنین
 ناهموار و شدید بیرون است ساعه غلظت بلغمی را بپدن خود سلت مجتم است و اگر
 از مجله غلظت چنین توان اول بعد این عمل بقدر کفایت اشغال بخارج دارد و بگو بود
 اشغال مرهمی که بر تان بکنشال بنیشت روی بک مشغال کلار روی ۱۲ نمود کمال
 و ۴ مشغال مرهم ساده که ۳ الی ۴ دفعه در روز بنیشت سر بخوان در با این خمین
 بروی مقله کنند و سطح خارج خمین را نیز بد و ند همین بدان نیز که در یکی از چشمه
 بلاد پوس جبهه این من مالمه خاصی از نو داده اند بدین نوع که اشغال حوضه
 بک دفعه و پس از آن هر دفعه دفعه کمال ایازم سائده را بواسطه علم موی
 نقاشی داخل خمین کنند و هر شب نیز رجوع کندم از کلها مقله بنیشت طفل و بنیشت
 که شکل نیست کلان نیمه معالج در آن بلاد از هر نیم معالجه بهتر بوده بواسطه

فصل پنجم در مروت پستان اطفال جدید الولاد

در فصل اول از باب اول بدان نمودیم
که در وقت وضع حمل پستانهای المغال جدید الولاد برآمده اند از غوطه شیرینی اند
که بقاعده طبیعی پس از وضع حمل مجذب خواهد شد اما چون ناز و زخم امعاء و کبد
خود پستان سلب و بیچارگانا و غایت مصلحت است که در وقت وضع حمل
از جمله اعضا دانات که آن شیر را بواسطه فشار از پستان طفل خارج کرد و ظاهر کان و دنا
بفشار اند و از بار فشار پستان تحمل و دم پستان شیر حاصل کرد

دوا و ابل علاج سهولت حاصل شود از پستان پستان پستان که غمگین و آنگه کم و
صابون او پاک و نرم ساختند چنانچه این پستان هم مانع از فشار است و هم تحلیلی را کند
و اگر کم نکام بسیار و همین باعث تحلیلی آس و آس شود اما چون تحلیلی زلفت و طفل را بد
حق نشد باید رجوع کرد به بند شیر از من بدو البقیه و دهن با دمام شیرین با سوری
چون غلظت سفیدی و سطح او ظاهر کرد و با چیت از شمع ساده بر روی آن موضع بپزند

فصل ششم نزف الدم که در مجروح شدن او و فوق او

بدانکه المغال جدید الولاد پس از وضع حمل سهولت مجذب حال غیر طبیعی است

نولد

نولد مبتلا کرد باعث ضعف مغز و سهولت در طفل شود و بعضی از اوقات در کتب
تذکره کتافی بجای مانده حاصل کرده اعضا اند و در باب ایدام شوند و قوی تر بروند
اگر چه این سردی خاصه در دست طبعی قابل هیچ خوف نباشد و اما اطفال ختام باخا
عموب کتبی ظاهر کردند سبب آن دم سرد حادث کرد و در صورتیکه سردی در جبین وضع حمل
خروج صلابت و خشونت حاصل کرده فشار نام بر کل جدار او حاصل شده باشد بخصوص
چون در این منن طفل را زیاقت نداده بر پستان هم که نتواند بقوه کافی استقامت
حوار نماید و دم با بل بجهت تحمل سز که در آنها راه موفقی جهت خود حاصل کند و بجز
از اوقات بعد از زیا در وقت خوف هلاکت طفل کرد و شکی که در پستان بر نفع نیوان
از بعد بدست ناز طفل حاصل خواهد شد مخصوص چون در باغونی در ساخت
سداق و بجهت ناز اید بندند و نفع بخند دفعه بیشتر بدست چنانند و آنها سر ناز
الویه کند مخلوط از نعلت طعام که باعث تقاضا او و ده خواهد شد

اما نسبت هم دیده شده که پس از سقوط نیت سردی و بار سردی که سردی سردی
شیرانی از او بازگشته باعث سبب آن دم شود و در این صورت شیرین معالجه در وقت
دهان شیران باز شده نیت اید از نعت و ساختن او و بواسطه سردی چنان سردی کرد
و در جراح بجا خواهد آمد و چون مجرب بود دم ظاهر نباشد باید رجوع کرد به تقاضا

۱۲۷ علیه و برود شایع است که از ظهور در مرض معاف اند و غشوت شد بکند شامی جلد بکبر
 بواسطه ندای حفظ صحت طفل را گرم نگاه داشته باعث ترشح فریاد و اگر چه دهان و
 لبهای در موضع خشک با وجود این مایل بکشدن در وقت خواب است در این وقت غشوت و غشوت
 فی ظهرو کند و خروج بزاق بسیار غلیظ و غلیظ است و غشوت ترشح می شود و در وقت
 فتنه است چنانچه از وقت تغذیه معلوم می شود و اسهال و اسهال سرخ شده باعث ترشح
 و طفل در حرارت بدن بکشد و غشوت در وقت و در وقت که همراه این علامات عدم خواب
 و بیخوابی چشمها و ترشح و اغماغ برقرار نماید در این وقت اسهال بکشد و در این وقت
 در بدو بلبل است بر سر لب و دم بدماغ اسهال این ترشح غشوت و اسهال
 است و در ضمن اسباب خارجی هم می تواند در این اسباب و مانند طفلان بدست لولای
 و تغذیه های آلوده و بیرون و اسهال تغذیه ها که حفظ خشکانه بلکه نشسته باشد
 و اثر وجود بر جلد که باعث ترشح سفید نماید در پیش از بلوغ کرده و در اینها در بعضی بر عمل
 تغذیه بر است در علاج باید ملاطفت حالت موضع آن تغذیه و
 حالت موضع جلد را نمود بدین نوع که اندام شود و بقیه محیط خروج فاسد شده در
 آن تغذیه بواسطه سبب این عصب که هر نیم ساعت یکبار شامی چنانچه در او
 بظلمت نباشد تا چند دست فی خود پس از آن آبی از هر نیم ساعت شامی است

کنند

کنند کامل مخلوط تغذیه دهند تا چند دست الملائق حاصل شود و در این مدت طفل ۱۲۸
 مرض مانع از این وقت مزاج باشد بواسطه کامل و بواسطه دم کرده و بویله چینی که
 صبح و شبان ۲ قطره ناه ۳ قطره او را بظلمت دهند اما در باره علاج
 منوط بحالت خاص جلد بدانکه مخصوص و ساینجا ندای حفظ صحتی بکار
 برند چون محافظت از اندام برودت و از زاید حرارت و بدین جهت طفل در کنار
 ام با دانه قرار دهند تا حرارت مجامد او در هر اوقات بالمساوی بود و اینها بکنند
 از لباس نرویزیم خشت و چون در جبین ظهور دانه بر جلد در آب جمد طفل منوع است
 و پاکیزگی بدن او بواسطه زود عوض کردن لباس خوب است و خشکانه و صوبه
 باشد و علاقه بر این آبی منزل و محفوظ داشتن طفل را از هر آنکه در جلد
 بران مضمی بود شرط کلی است از جمله در و کردن سوسن بید و در وقت زباد
 و بویله خریف و امثال آن تا بعد از آن طفل بواسطه خواب آرام از ضعیف بر سرش
 ملانز کرد و در بگو خواهد بود که جمد رفع بیوت دهان و تشنگی شیر را در وقت
 دیگر بظلمت دهند و پاکیزگی در وقت مکیدن مغز اندامی شیر را پاکیزگی

**فصل هشتم در استسقای لحمی غایب جلد که
 هم صلابت یافند جلد زنبور اطفال جلد**

الولادة فاميدك اندك

بلانك انهم من بينهما يك ناد الرطوع است
 در روز چهارم التي تيم تولد اليا من بعد و بعد در بين و بعد و بعد
 و بعد بن بالونه بعانة جلد سركند باخري كوي جلد و اما سر و الفتي شكل اذ
 از فترت با انكش فغير جاسلة انفسار مبدئي في اذنه و در اين ضمن لطف بلات
 با علا برود جلد و پوست شد با و با علم حتى لطف اغلب اوقات بزوي و بل لك برود
 در صورتك در لطف جلد الولاده علامات مذكوره ظهور نمابد با بداء و لا يرضي الرض
 معطر و با طيب ال۴ مقابل خود آساده و لك نموز و هر دم ال۳ ساعت او ولد سرك
 گرم جلوس داده و پس از خروج از آب جودا و لك نمابند و هوا و منزل او را گرم تر كنند
 تا طفل محفوظ باشد از تعبلت خودي هوا و اگر چه انهم من اكثر امهات و لي بجمي اذ
 اوقات وضع بلات ال۲ علن در خلفه ان نفع كل نخبه به لك و همچنين بعضي اوقات
 و لك مجلول بكنشغال بلد و نياهم در دم مشغال آب ببار فضلات

فصل في ركة نفاط اطفال جلد الولاده

عبارة انهم تولد كما برشته نوعيك در روزها و اول تولد اولاد او و در اطراف ظهور
 كند و بلد برنج نيا و در سار و اضع بلد بر ظاهر ميشوند نوعيك مرض حالت ركة
 اخذ نمائيد و اين را بعد كها معلوم نماند و لا ريش و زرد رنگ است كه شدة رجا

غلظت

غلظت باخته مبدل شود و نفلس عدل آنها در جلد و در اس پیش از سار و اضع است ۱۳۰
 و در آنجا بسیارى از اوقات نفلس مبدل شده حالت نقرج و دى حاصل كند
 برنج را طباء بلك از اسباب خاص این را بخوردن مادر در صحن وضع حمل اندوزند و یاد شود از بند
 و مضامین بنفش چون انهم مرض خاص المفاصل عموم تر بافت ميشود در امكانه كرا و اضع در ركة و با
 و ساكنيش عادت دارند بخوردن ماهي شود انهم مرض داشت نداد و در ركة
 بیاعده و فغان شود بجمي كرام با داه اجتناب نمائند از هر شي كه از اندوزن بغير كفايت
 بلت ال۲ دفعه جلوس دهند در آن مخلوط بشیر و سوس كنند و چون حالت صرخت گرم
 معده موجود باشد با عانت طباشیر فرك كنند و دفع او پرانند و با بدائع شد
 از انك بوا سطره سوزن و طوبش جوف نفاط و خارج سازند و آنها را بجالت خود كند
 چون نيم برسد كه هر چه كرا نمادند نند خلس آسان تر حاصل شود و نیز خرف بر شد
 نفاطت غانفرا باق مشكلات در صورتك بر خلاف طاعة طين بشیر و جلد با المرح بر دارند

فصل في ركة رفة اطفال جلد الولاده

فداع مرض مخصوص جوفت هانات كفاطه شويط و الهام صغبري كه بعد از بند
 ال۲ روز و شتر شويط و جوج و بعد از بلت ال۲ هفتة الهام پابند و ابر حلت
 مانند جلد رى متصل با منفصل است اما منفصل از مرض وضعي فقط است كه در الهام

۱۳۱ شیوع دارد باجهولت سبب و ابتداء نماید بیک یا چند طاوله سفار در داخل شغفین و
 اطراف لسان و با در جانب داخلی و جنبی که در روز و نیم شب پیشتر و گریه بدین نوع
 که پیشتر عشاء غاطط فانی شده عمل فرج نماید اللون شود با وجع که سبب صعوبت بلبلان
 ولی علامت عمومی بسیار جزئی اند و بی حث و جمع و سایر علامت فانی که پیشتر جز اول
 موضع سر صید از او چیزی دیگر باقی نماند اما متصل او در این قسم
 مرز حقی و علامت در دست راست نغز قبل از عد و نشان غلظت و بعد از عد و
 مصدب او وجودند و طاوله های شغفین و لسان و حث که متصل بیکدیگر گشته اند
 مواضع را میپوشانند بلکه بالآت غذا نیز سرایت نماید با حاس و وزند که در جوف
 دهان و سپلان بزاق و هوع و اسهال و عجز از اوقات انجلاکات را ابتداء و پامن
 بعد سکت کردند بعد علامت در دست چپ لسان و پوس لسان و هفیان
 اما العلاج چون متصل بود علت بدون نشان و اغلب بعد از چند روز بخوبی
 بخوبی علاج پذیرد ولی مفید است استعمال موضعی او و به فانی و جزئی کاله مانند
 نای سفید و سمون و محول با غسب مخلوط به وزن خود آب قطر با ملاه و سبب تخم
 فاسی ولی چون علت متصل باشد علاوه بر علاج موضعی مذکور استعمال دلیله
 او و به مخصوص موضعات نبالیه بعد از نام مضدمات

عز

فصل بازنه هرگز بر برفک

بدانکه این علت خود را ظاهر نیست ۱۳۲

بازر شغلتهای صغیر سفید متصل با مفصل بر جوفت هان و ابتداء عجز از غذا اگر اطباء گمانا
 ملکود را در خفس اغششکاد نبیند و این عرض علامت است که در جمیع استان تواند بود و
 ولی اغلب بر اطفال وضع حادث میشود و چون در شبان بظهور رسد دلیل بر ذات
 سراج است و چون این علت در اطفال بروز کند لسان سرخ و با نالیله او برآمده و یکدن
 شصت کرد و بعد از دو اسهال و در این نالیله تبدیل شود بنقاط صغیر سفید شبیه
 باردن مفش که بدین هیچ تغییر عجزه مغزوش کردند با انفصال با انفصال نشان بیکدیگر
 و چون متصل باشند علامت عمومی بلبلانند اما در صورت نقصان
 حادث جلد با سرحت نبض و اسهال و اخفان بطن و قوع و فی ظاهر شوند و این علامت
 علامت بسیار است بر لب با آت غذا نیز که بر تمام اوقات در این صورت شغلتهای این
 اللون در زبان ظاهر و هویدا بودند و چون عرض بدین هر چند در عرض فحال
 مفرط و بیحالی بلبل بر فریب موثبات و چون برفک عارض شد
 در همین یکی از اسرارین حاره نامند صدف را در زبان الحیا اگر روی بود و عجز از
 در همین یکی از اسرارین نوزند بلبل قطع بر هلاکت است اما العلاج
 بر دو قسم است موضعی عمومی و ابتداء که مرث لسان بر نهائی و عجز است استعمال

موضع را در وقت بلوغ جا بزاغ و در چوبه بلیه که در پدیده ضمه صفا را و الشعر با نصف در
خود آب لیمو با سرکه و با درودان بوده باراج سفید نکو کرده و همچنین آلوده ساختن
جوف دهان را نسبت جهت خواه محلول و خواه قلمی یا با سید ملت یکی که با غلظت و شکر
کاز گندم جوف دهان طلا نمایند و در
علاج داخلی با جموری
منوط است با استعمال روغنه فاخصه ملینه به خصوص آشامیدن مطبوخ بیخ انجیر که در
مشغال آب جوشانده نصف شود مصفی او را در ۲۴ ساعت بنوشاند

برنج را لطبا مفید دانند استعمال داخلی بکار آمدند و قوی چنانچه در جفا شد اول
است ولی ندر نشان واقعا دیده ام و در هر صورت استعمال موضعی جویز است که

با استعمال داخلی بیخ انجیر مفید تر دانیم
فصل در زنان
درک برقران اطفال جدید الولاد

این برقران ظاهر است
در اطفال در روزهای اوله جوفه بدن نوع که مواضع لطیفه جلد ظاهر چون لب
و پد های بینی و رانچه دهان و مواضع برآمده صورت مثل و جبهه و چشم و
طنخه چشم شبلا میگردند و در وقت خاص برقران دهند جایا بر مواضع بدن سرش
کنند و سبب این مرض را ناشی از بروزت دایم و بدین جهت یکی از دلایل برقران
بر علاج مخصوصه داشتن در اطفال است در راه و تجربی که در زمان غایبه شد اول و جلوی

دادن او را بسج و شام در آب نیم گرم عبد شیم ساعت هر دفعه و وضع دستها بمبلواید ۱۳۴
کرده با بونیش شیلانی بر روی بطن و اشغال جفنه از عهاب بزنگ در صورتیکه طفل
بزودی زود و کم هر دو قسمه مقدار قابل از بران خارج سازند

فصل سیزدهم در سعفة مخاطیه

اغلب این برقران
اطفال را مبتلا سازد که در ماه ۱۲ ماه عمر ایشان نبد رشتم در اطفال ۲ تا ۳ ساله
که شیلانی از مدت قبل برده اند ظاهر کرده است بخصوص در اطفال رطوبتی رخ
و قوی و محل بروز او در صورت و در اطراف گوش بود بدین نوع که اولاً نقاطی
و طویب با سفره آلودن نمونند که نبد برنج خورد افزوده و سفید شده در وقت
خشکیدن رطوبت مجبور در وجود مبدل فیلر غلظت قهوه رنگ شوند که در جای
ساقط شده بشده مانند آنها مبدل چند روزی مایل با باقی میماند و چون مرض
عام تر نشد عنق و صدر و سهواست نبد رشتم اطراف را مبتلا سازد فعاله او
در این مواضع خشک تر است و فلس او سفید تر و چون سعفة مخاطیه کل سپان مبتلا
ساخت رویت طفل از حدت فلسها که اولاً سفید و پس از آن قهوه رنگ گردند
و بی ضابطه بدینولاً چوب بر سر او از فلک مجذبه انباری و طویب در اشغال آنها
فلسها برآمده و چون طفل آنها را بدست بکند نارنجیت که سپان در مجلد است

۱۳۵ ظهور کند و موضع عمل حالت نفع حاصل نماید که الیام در این راه چندان زیاد نیست
 و در اطفال تازه تولد از شفا بن مجاویز نکند ولی چون بعد از آن بیرون آید بندگی
 نوبت لسان تا به نفع رسد و عظم لایح معلوم بواسطه تنقل لسان بجا نماند کشته شود
 بوی که عمل بجز صعوبت حاصل شود و اسان بر هیچ طبیعی نماند نمایند و هر یک
 علت مولودی بود و در سابقان عمر عرض یافتند باشد مکان طبیعی است
 تغییر نماید بلکه بصفت بواسطه لسان سبب شده زائل گردند
 علاج در صورتیکه علت مولودی است و پس از تولد بروی طبیع بوج
 اکثر کافیه است که زبان را یکی فلفل صحو با نواج غده صحرانی آلوده کند هر یک
 از این شفا بن و دیار کرد بجهت این نوع اطفال لازم است که کلین بر زمین
 باشد یا آنکه چون بر آید باشد بوج غله مصنوعی شود و در وقتیکه طفل شش
 دهانش را با باغات رفاه خاص برینند و چون بصفت با این اعمال بوج تنوید
 و با منافع کثیره از آنها بدیده شود و صفت لسان اعظم هر چه غویه اندک برین
 ابتدا که علاج پذیرد و کلان عمل با آنکه بواسطه روزی ۲ الی ۴ موضع از لسان
 غویه بواسطه گذر زاید خطی از جوف قلب مقدم زبان را شاد دهند تا این
 صفتی از او میلانها نظر پاکشده فانی شود

فصل شانزدهم

در استشفای مولود که غرض طبع بدانکه از علت امر است ۱۳۶
 بیخ و اینغ و ظاهر است که بر بچگی شبیه پوشیده نباشد زیرا که ترکیب جمیع اعضا
 و استخوان او چنان است که کوپار در وجهه و فم و صدغین از هم جدا شده باشند
 و هر چند که عظام را سراسر بیکدیگر است و لیکن شامت آنها قلیل بود و اسان با این
 عظم باشد و ملازها بر اسان مقدم و فانی گردند و عظم است جدا کنند و در وقت
 آنها توجی و خوب ظاهر و هوید است و در ملازده نمایان است چنانچه غوطه وارد اند
 شنج و فلیج و انعام حاصل گردد و چون طرفی از اسان و ششانی در دندان از طرف دیگر
 رو ششانی آن محسوس است که ارت و چشمها بچرک و نحوه شامت زائل ولی ساعده
 فک الحس شود و اعمال ماعین اغلب بچشم کرده باشد بضمیمه که اطفال همچون بچگان
 اند و چون این علت بعد از نبت اسان او کشته شدک نمایند اطفال متتابع را
 با دیگرین و اگر چیزی حفظ کنند بر زبان غاطر بگویند و قلب بر ضد جبر السول
 با پوست و موجودات و اختیار بر حرکت قلیل و اکثر اوقات بیست جانب با اسان
 و اگر حفظ ایشان را است کنند چون حرکت کنند فی عارض گردد
 اما اسباب این مرض بدانکه هر قسم که از او باشد مولودی است و اگر
 چندان است با بل و بجمعی از اوقات در ماه هفتم و هشتم بروز نمایند و در

۱۳۶ این هنگام غنای المیاء بر این است که این علت در ابتداء وضع حرام وجود بوده و طغیانی
 بدو نشد اند و چون این اطفال را اغلب یکی از والدین معذور باو ربط در ایشان بدین
 مسکرات و چون نوبت و عرفی و شرک امثال آنهاست لهذا اطفالی که بر این نسبت
 که از او در دنیا بدین مسکرات یکی از اسباب این نوزاد است اما رفتار
 این نوزاد بدانکه چون این علت در هنگامیکه طفل در رحم است موجود بود و اغلب بسبب
 موت مادر کرد و معرکه هنگام وضع حمل بر چنین شکافند از رطوبت خارج شده
 و موجب سهولت وضع حمل کرد و در صورتیکه طفل زنده شود و اگر در هنگام
 نبت انسان هلاک کرد و اگر در این هنگام هم هلاک نکند بدو در سال هفتم و در نوزاد
 برآورد و در احتمال هلاک شدن و اگر در این سن باز هلاک نکند هنگام
 باو بخ اورا موت در دست و ندرت شود که صاحبان این نوزاد هر چه در سه سال ^{خند}
 مدا و خوب باشد ان شاء الله ان شاء الله نوزاد
 دو ان نجات یکی نشمار و دیگری موت اما قسم اول بدانکه این نوزاد را شفاء نام حاصل نکند
 بلکه مرض را در نبت حاصل شده علت نوزاد نکند و ملائمتی از غلبت پذیرد و
 داس را که اختلاف هفت پذیرد و بعد نوزاد چون در اجتماع رطوبت سرزیدند
 شود و عظام او صلاب پیدا کند در چنین احوال رطوبت فضا و در اس باقی ماند

بدین جهت تعداد او با این نوزاد مغیانی زیاد شود و بعضی اوقات غلظت عظام میرسد و
 صغیرت زنده مانده نوزاد که حال باقیه بسوخت نمیکنند اما قسم دوم از آنهاست که
 در وقت نبت انسان تا نوزاد هنگام باو بخ است که در این اوقات بر این سبب نسیج شدیدی
 خواهد داد و خواه مرضی و رفتار خارجی بلایع و با بجهت پاره شدن ملائمت و خروج رطوبت
 که در همین چنین هلاک کرد که در این صورت قدری از جرم باو بخ را انعام و بلع زخم
 و بدانکه عمل تغذیه با المیاء سفید و بر این عدم تمهید هلاک کرد
 اما العلاج بعضی از المیاء معطفاست یعنی در میان نوزادان که گویند
 که تا دم نباشد رطوبت نوزاد در وضعی جمع کرد و بعضی از المیاء دیگر معطفاست
 رطوبت با عادت بد و کف هجرت از این و عصبیه مختلفه تا اجزا این نوزاد رسیده است بلکه
 علاج موافق این عظام مضرت است زیرا که اگر هم در اول و در می پویه حال این باو بخ
 ضد دم نموده بلکه باید متشیخ و در ملامت او فرموده اند از جهت این رطوبت
 وضع خلق و سایر صفت و در صفت منافی نخواهند داشت و از خروج رطوبت بواسطه عمل
 بد حاصل نمیگردد و چنانچه هر مرضی از این قسم رفتار تا عمل علاج نشده
 بر آن اطفال ملامت بفرماید و بگویند این نوزاد را که در نوزاد بلوغ نیندند
 با مشتمع ساده و با بابت نموده بطریق شفاطع میسازند تا فشار صافی بر نوزاد شود

و این قسم علاج از اقسام دیگر آن بگویند که از اکثر اوقات مرض را از این قسم علاج خفت
 روی داده است و همچنین بگویند که علاج نام از او بدیه شده و بافتن او غیر از آنکه علاج
 خاصی مذکور علاج دیگر که ذکر میشود منضم کند از جمله بزرگ اسرار است بر هم عمر و در زیاد
 و نیز مشورت خوردن سر را با ماهون نازک نخه سر هم عمر این فرار است
 بکری در جبهه عمر و نیز دروغن بادام عزیزه و موم کافوری را جزیه و آنها را هم عیشت
 در خاکش کرم گذارده ناف نمایند نخه سر هم در زنبال بکری در بکری در زنبال بکری
 روغن بادام ۲ اجزیه چند روز در آفتاب گذارند و بعد ساق نمایند بجلاوه زاده مذکور
 بواسطه شمع ساده و ندهین بر هم مذکور باید از شمع طبیعی را محافظت نمود تا بقا عده
 باشد که بر عیال آن زمان کلمه زنبال را بعد از جوی استمال کنند و بر نفس را از آفتاب
 بر سر آنچه که در وقت همجان دم بدماغ استالینت همد و استعمال کنند تا غده زنبال پیدا
 شود بلکه طفل دیگر که شیر خواهد باشد و برخی از اوقات که در عرض پیدا بود تکلیف بچینه
 طبیب باقی نیست حتی طفل عودش بواسطه برهین و مسالت و استسماحتی مرض و حفظ
 نمایند و از آنکه گاه غانقرا یا پشه زبا که بعضی از اوقات فشار لبش بیستادن بدن چون
 غانقرا یا شود و حفظ از غانقرا یا و پاکیزه نکاهدانن بسنی است

فصل هفدهم در استسقاء نخاع این عک عبارت است

از اجتماع و انصباب رطوبت در مغز است که ششیمه نخاع چنانچه استسقاء مغزین مولودین مطلع ۱۴۰
 عبارت است از انصباب و اجتماع رطوبت در ششیمه نخاع و این عک مولودین نسبت بکودکها
 در نوزاد و عمدتاً بکلیه انصباب و اجتماع رطوبت بر سر است و اگر محل او در آنجا مغز و کلاه
 که در مغز مغز و در مقدار ظاهر نیز وجود کرده و غالباً اعتدال در هم نام عدد در مغز است
 پیدا کرده بجهت توجیع مطلب علامت و تشریح این عک را در طفل هفت
 ماهه تشریح نمایم پس بدانکه این طفل از روز تولد حاصل غنچه بوده
 بقدر غنچه و بگویند که در سر حاشیای مغز و چون در طبیب رجوع نمودند معلوم کرد
 که بر روی غنچه مذکور اندک تفریح موجود بوده بقیه بکلیه جنسی را بقدر نیم نمود
 اندوی او بکری در جبهه تشریح می کل از او خارج می کرد و در مکان غنچه در این وقت
 که طفل هفت ماهه بود از ناحی خاصه المی مغز با سر کوه و توجیع حاصل این
 و براف و سرخ بود و چون بر روی این فشار را متصل میکردند چشم او قلیل میگشت و از نس
 کردن موضع مذکور مشخص می کردید که در آنجا شکر در آنجا انحراف و بقا عده طبیعی
 نمونموده بقیه تفریح کل در آن موضع باقی بود است و کلاه وجود این عک طفل کسوی
 ندارد و اشتباه و خروج بولد و بر آن او بقا عده طبیعی و مالک طفل جمع است و هر چند
 بر روی غنچه مذکور فشار می آید و اما احساس و صبح از انتشار در طفل حادث میگردد

فکودک و احداث
 و در ششیمه نخاع
 غنچه

بر طبیب ثخذب را بواسطه سوزن سهیلونف که در عمل بد آب سرد وارد مولات و در آن خود
 و فشار متصل بر وی ثخذب وارد او در آن بعد از خروج فلز زین رطوبت و فشار طاری در سهیلون
 علامات و رمته شده حاصل شد و در آن چهارم طفل بملاک رسیده و در آن پنجم جلد و سوسنی
 مذکور در جلد سوسن خوابیده بود و تضای بیشی شکل در میان عظام طفل که هر ترا و بر ترا بهام
 و نیم و طول آن عرض است بهام بود و موجود آمده بود از آنکه شوکتی فضا را در طفل و در جلد طفل اندک
 وجود نداشت و همچنین در این طفل هفت ماهه اعمال بن و حرکت اطراف سافل بر طرف راست
 بود و در آن اکثر اوقات سایر اعمال نشان نماند بواسطه منقطع شدن نخاع از آن اسراف
 سهل است که در بعضی از اوقات اطفا البیضه منقطع و متصل فلیغ تمام اطراف سافل حاصل میگردد
 عموما با بداند که اطفا البیضه منقطع باشد و اکثر آنها از اولت بلا
 بغلی اطراف سافل و استخوانه شانه و مفصله و در برخی نیز رطلین میجوید و در برخی کبر
 از مواضع سابقین و نخاع حاصل بر آید که جلد سافل شیبه بیضا که در برخی میبدل بغیا نظرا
 میگردند تا از شکت سستی و عدم نیب بر غیر جلاک رسد اما العلاج
 معلوم است که از این نیز بند برت علاج پیدا بود و از نوار پنج خطی از آن فریبش و شخص نیست که از
 این علت نشاء بافتند و اما حال معالجه نمودن آن نیز از خروج رطوبت بوده بواسطه سوزن
 سهیلونف که در عمل بد آب سرد وارد مولات و فشار متصل و در هر صورت که بواسطه عمل

بنا بر این در این نشاء و مولات فشار متصل و در هر صورت که بواسطه عمل بد و بواسطه از اولت
 مانست مجتمعا خارج سازند عمل مملکت شده است بجهت تصرف هوا خارجی بنا بر این معالی
 کوسا نام که طبیب مخصوص بر بچه اندا طفل در پار پس است در طفلی هشت روزه طرفین جلاک
 در علاج این علت اختراع نموده از این فرما کرد و پارچه چوبی را با شمع ساده آوده کرده در طرفین
 ثخذب قرار داد و بنوعی این شمع را در بچه پیچید و در یک ساعت و در دو روز تمام فضا در باد
 نمود بدین نوع که در طرف دو چوب روز قبل و چوب دیگر و مسل نموده مجددا فشار را داد
 میگرد و منظور آنست که در سطح غشاء ثخذب بواسطه ورم حاد بهم ایفای پیدا کند بدین نوع
 هوا را بجزی زیادتی را که در دو سطح چوب قرار داشته بواسطه مانع از خارج کردن در هر طرف

فصل هجدهم در
النسار مجرای بول

در بعضی مکان نشاء خارجی از بول
 از اوقات مجرای بول در المفاصل جنبه جال مسدودات با در ابتداء خود بواسطه نشاء
 نازک با در هر جری خود بواسطه التهام جلا و مجرای بول از جنه انسداد خسته گاه و افلیک نشاء
 شناخته شود مگر در دو روز و نیم یا سهیم تولد که طفل از نایب اجتماع بول و عدم خروج آن
 میگرد و در جلاک و تلخ و چون در آنوقت واری غایب می بینیم که با داس متعجب هیچ وجه
 سواغ ندارد و با آنکه مجرای بول در وسط او موجود است و اما ابتداء را بواسطه نشاء

۱۴۳ نازک مسدود است و هر سعی که طفل کند بجهت خروج بول قسمت مافوق محل انسداد آماس
 کرده بواسطه اسهال مشاهده کرد و باید بزودی بحصول مجری مصنوعی پرداخت بواسطه
 سوزن بجز در راز بواسطه شرط و سعی خود که این مجری مصنوعی را در صلب نبود و چون
 کثافت نبودن او بی عیاش و زیادت بودن در عرض بعد با عتصمیت خروج
 و لازم نیست چنانچه برخی از برمان قدیم تکلیف کرده بودند که پس از عمل بدین عمل
 را در مجرای بول قرار دهند تا بعد از اجبار الیام نماند چون خروج متصل مانع الیام
 انها در صورتیکه محل انسداد در شکم است شکافها را در بواسطه شرط
 کافی خواهد بود در همانجا که برآید که از اجتماع بول که در اول هر طفل نوزاد را در شکم بواسطه
 عمل بزرگ متصل است مجری بول حقیقی بعد از عمل ثانی را آورده بدین بول قرار دهند
 با مانع کردن از الیام بعد بعد از مجری مصنوعی چون این مجری برینکوفی حاصل کرد بقیه
 طبیعی بواسطه او تا کماله حقیقی خروج سازند بعد از طبیعی او الیام باید

فصل نوزدهم در علم مقعد چون این

مطلب در صفحه باز هم از جمله و تکرار کتاب مجری حکم بول که موسوم بخزان الغرائز است
 کرده طالبان علم با بجا بروج نمایند
فصل بیستم در مسدود
 این علت در بیشتر از جمله بواسطه انسداد و یا ناهضی نام تشخیص داده شود آنرا

در روز و نیم در هر عمل بطن اسفل مقابل شانزده برآید و کشنده ششهاست که برای فرج نیز بقدم آمد
 و بهار چون کبک کرده معلوم شود که شکاف طبیعی با این آنها نیست و ششهاست بعد از اطفال
 عمل بدو در صورت منوطات با اینکه عمل ششها را در وقت کوچکی در محل انقباض قرار دهند
 و سطح خلفی مشرف را در وقت ششها را در حرکت داده شکاف مصنوعی عمل آورند که بجمع از الیام
 بعد از او باید در این جدار شکاف بقدرت چند روز یا بعد آورده بمرهم ساده

آماده شود و بکند مسدود می فرج ناهض بود اغلب اوقات در ابتدا بهر هیچ اثری از اول ظاهر نکرد
 تا در فیکه مانع کرد در خروج طشت و با عمل جامع را در این صورت نیز علاج منوطات بعمل آید
 تا بواسطه انقباض فرود رفت خلعت شرط نگردد و در اندوخی انقباض حرکت را در محل خود را
 کشاد نمایند و اگر چه این مطلب تجریمی در اینجا قدری خارج بود باز او را بیان کردیم چون
 همین رفتار نیز لازم است در وقتیکه الیام ششها در عرض بعد از آن بچند بود انقطاع است
 مقدم ششها را چنانچه در میان اعزای بعضی ابدان اولیاد را در الواقع نیست پس
 از شکافش بقاعده باید بواسطه فرود بودن و نصیبتحکمان حاصله از پارچه مسطح

و تا بک آوده بمرهم شاد مانع از الیام بعد از جدار شکاف مصنوعی شد
باب ششم در امراض اطفال از نبت اولی
تائیت ثانوی و هر چند این امراض اطفال از هر که منوط

۱۴۵ بعضی است از آن می توان منکر کرد بد بر اینکه برخی از امراض مخصوص اند بجز خاص چنانچه
 مثلا اوجاج عظام بخصوصا ظهور کند در عمر ثانی و همین عمر در حدیث استسفا
 دارد باغ و خفاف و ضار بر مخصوص است و اگر چه در این باب ششم بیان خواهد شد که
 امراضی که هم در عمر اول و هم در عمر ثانی می تواند ظهور کند که در عمر مزید نیز می تواند
 می باشد ولی چون علامات و علاج اختلاف دارند علامات و علاج آن را نیز در اینجا
 کامل و لا تفصل مخصوصی از آنها در فصل جداگانه می پردازیم

**در بیان بعضی امراض که هر چند مخصوص
 سن طفولیت نیستند ولی با وجود این در
 این سن علاج خاص دارند و این فصل منقسم
 است بچهار فقره اول در عمل هضم
 طبیعی اطفال**

چنانچه در فقره اول از فصل اول در باب هضم
 بیان نمودیم که بیوسته اسهال و نفخ سلب و وقت هضم بیست و هجده می تواند
 اطفال را در عمر اوله مبتلا سازند و در اینجا بیان کنیم که همین عمل نیز عمر ثانی و اطفال
 می تواند ظاهر گردد بخصوص در وقت طمانت و اگر چه در اینجا گفتیم که در این سن امراض از
 رفتار طبی و ادویجات سرد رجا مانده خواهد بود در اینجا همین نیست و اغلب

استسفال

استسفال آب قطره نفع دهنی را در این سن بر روی پوست نارنج و عصافه بیوسته نارنج هیدر جلدت ۱۴۶
 طبیعی عمل تغذیه خواهند بود بشرطیکه مقدار خورق و بقا صلا کلال آنها را منسقل داشته باشند
 و چون در این سن بیوسته مزاج موجود بوده مضد که در استسفال کم کرده و بوفه بیوسته کرده
 جزء او یک جزء غلت قلیا بر محلولات و با محلول غلت قلیات در سر که در مقدار ۳۰
 در قطره در سر که در روزی در این سن و مخصوص باید در چنین رضاعت عطف کرد بد که طفل

بیشتر از تغذیه بنایه چون نان و برنج و ماشال اخذ نمایند
فقره دوم
در بیان اگر مرالات تغذیه اطفال

باید تا آنکه هر چه
 عمل تغذیه اطفال عمر ثانی نقصان از همین وارد هم استعداد ایشان بر کم بیشتر کرده
 و چون غذا نام تحمل روند و در آلات تغذیه ایشان باقی مانده هم باعث خستگی
 گرم و هم سبب نقانها است مثلا در این سن اشام که در آلات تغذیه اطفال بر عمر ثانی
 گرم و محله است بسیار شدید بگرم حاک که در بی چیه و موسوم اند و گرم متعدد و موسوم
 بد و در شکل جدید و شانه و در پیچیده باعث خستگی و کمالات و حلقه جلیغ اگر
 چه در اطفال دیده شده و لذا اغلب سر عمر ثانی ایشانست و علامات و علاج
 بقا و فی جملات و علاج او در این اشام کامل ندارد و در اینجا بیان مخصوص کردیم
 بدانکه وقتی بوده است که اطباء اکثر امراض اطفال بر عمر را منوط بگرم می دانند

میان چوب زنبق کاور و
 کوشک و کله از آن غلت

وسعی ایشان بر این بود که باعث اندکی بیخاضه و آنگاه آنها را خارج سازند و چون نادیده بمانند
 که اغلب از نفس نفوسات و حرکات اندنوی و انقباض و تشنج پیش از نفع او می بود بجز
 اینکه علی الدوام آلت تغذیه و عمل آنها را غلبه میساخته و بالعکس البوصه اعتقاد است
 معروضه بر این است که شوکریم نتیجه بیخاضه است و بدان جهت می ایشان بر این است که
 تغذیه بر این واسطه نماید که بیخاضه را طبیعی و جهت دهند تا حدی که صحت و مزاج
 موجوده سهل گردد و البته هیچ مرتبه نیست که علاج آن در اطفال و شبان است که اطفال
 داشته باشند چون در اشخاص کامل استعمال او بیخاضه صد گرام در صورت وجود بیرون
 آنها جایز و مفید خواهد بود و بالعکس در اطفال احیاط کامل در استعمال آنها لازم است
 بجز آنکه هر چه باعث قتل گرام است و آلت تغذیه مذکور الحس اطفال بیخاضه خواهد بود
 و سواهی سهلی از بیخاضه بیرون آورده اند که در نفوس سابق جنبه نفوس آلت تغذیه
 هر زمان خاص نیست بگرم اطفال ضروری موضع خواهد بود و قطره روغن کدو
 موجوده باعث کدو و حکم و جویا آلتی طفل شود باید بر رفع آنها بروی پرداخت
 بواسطه شد همین معده و ابتداء مستقیم را بر هم می راندی که بروی گرم مغده را
 خارج و حق المغذیه در این ضمن نفوس آلت تغذیه پرداخته اند و کدو را قبل از این
 مذکور کردند تا حدی که بیخاضه گرم نمیکنند

فقره سیم در برسیا سفره اطفال عمر ثانی چنانچه ۱۴۱

طفل جدید با تولد بواسطه تاثر بیرون بسهولت متولد شوند بر این است که بجز
 عمر ثانی اطفال اثر بیرون بر آلت نفس باعث سرخه حاصل است و هر قدر در عمر اول
 اطفال سرخه نماید بر آلت بالعکس اثر ثانی و سهولت زیاد ظاهر شود چون در اول عمر
 قوه حساسه در طفل است و در اول عمر و آلت عمر ثانی و حیوانات در یک کامل و حکم و نفس
 او زیاد شود و چون حالت سرخه در اطفال عمر ثانی ظهور نماید باید بروی بر رفع او
 پرداخت بدلیل اینکه ضمیمه است و باعث تولد و بهت و علاقه بر این اطفال از عمر سابق
 نموی و دوران دم ایشان بروی مستعدند بر این مرض و قهرا آلت ضمیمه باید
 بدین منظور اطفال را بشوید و همچنین با دعای که نمایند با هوپه باره و بعد از آنها
 محفوظ داشته از باد شمال و مشرق و مخصوصا غاوی کلان را با این لباس خانگی و
 بیرونی که در اطراف کمر و در پهن بپوشانند و اگر با وجود این اطفال
 باز مبتلا گردند بسر نماید و در هوا مناسب اطفال فرار دارد و اگر بر کمر
 بدو آشفندان جمله شکر یا بگرم با زرده تخم و قند و چون باشد مبدن ما بهر باشد
 اغلب بدو اندر و لعاب خطی و اطفال آن بان داده پستان و در فم و در روزه بخورد
 گرم و پاشی باواستفاوه دهند و صد روغن را با هوپه تا آلت بیخاضه

و چون علامات فوقه شدت نمایند شمع درایع کفوت برسد او فرزندند و او را
 استند و بگذارند که بشیر سرخ شود و نه سفید برسد و اجتناب کنند از هر چیزی از این
 محرکه و بخندند که فقط عیدت جوی تخفیف فرماید که پس از انجام آن او باشد بدتر
 خواهند کرد در باره برنجی از امر از نفس که خصوص المفاصل و
 علاج خاصه در آنند چون خناق و سپاه سرفه که تفصیل آنها من بعد خواهد آمد
فقره چهارم در دراختیاء بدن یا بعضی آلات او
ابتداء عمر ثانی قبل از این مکرر گفته شد که عدم قابلیت در پرستش
 المفاصل بسیار از او است باعث غیر ترکیب بدن طفل است که با ستون فقرات منحنی
 مختلف با بقدم با ایت سمت و غلبه پریشادان را برین حالت غیر مکرر در بدن ناملائق
 که طفل بزرگ شده از این شدن و راه رفتن او عیب مخصوص معلوم شود و در این
 اعلیه و عاجله ممکن نیست مگر بواسطه مادی کردن المفاصل با اطمینان بار قاره مخصوص
 که مانع کردند ز یاد شده اختیاء غیر طبیعی را و معاد کنند عضلات غده را تا باینکه هیچ
 زیاده نماند بخلاف آن روده آت منحنی بحال طبیعی جهت نماید و کتفها منحنی از اختیاء
 بدن المفاصل متوسط است بجز عصب و عضل نخود و استعداد بر جود و شایسته تر خفاش
 است در المفاصل که نباید راه رفتن نیز مزاج خوار بری با حالت ملاط و فرج نظام بینی

موجود بود و اگر چه این نیز نباشد در هر عمر انسان ظهور کند و کتفها در المفاصل عمر ثانی
 اما علامات خروج مفصل نخود یا کند با وجع در آن محل مخصوص در وجع وقت باشند در
 رختیاب و عدم بافت قوه محرکه پس از هرگاه جریب و چون طفل قادر بر این شد که ایستادگی
 نماید کند معلوم خواهد بود که برنجی از او است پس از چند روزی طفل حرکت نکند
 ظاهر شود و وجع مانند قبل گاه گاهی بروز نماید و مخصوص در شب شدت نماید
 دیده شده که بعضی بدنهای عیدت مخالف باقی میماند بدن شدت علامات و کتفها
 اطراف ساقها و علیها هر چه ظاهر نیست مگر آنکه انگشتهای پای علیها جوی با بنویسند
 اما چون مرض زیاد باشد بدن جهت مخالف داخل شود طرف طبل بلند تر و سمت ملائق
 مکرر در و دانه عظیم عنق نخود و ابل شود تجاریج و با سفل و اگر چه در این در جگر
 در محل عتک و جوی نیست با وجع علیها باشد بالعکس وجع شد بد در مفصل و قوتها
 شود که مانع بود از اختیاء او را باعث سهر و فطر کرد و همینکه این وجع در زمان ظهور
 وجع مفصل نخود بالمره موقوف شود و این عدم وجع بدن را باعث اشتباه در تشخیص
 کرد در محل اصل مرض را خود را خواهد بود با وجع یا بیکر سواه وجع علامت الظاهر
 در او نیست و باید هیچ انقباض وجع را بنویسند و وجع شدید و جلد بیک در نخود و کتفها
 راه رفتن را معین نام هر چه در عصب میگردند و این چون برنجی قادر بر حرکت

بنت و هزال عمومی عرض کشتن حق برود کند اگر بر وقت علاج خاص شروع نشود
 در درجه ششم ریح بلبل باشد ریح با بطور نفوس از بلبل الم کوفاه نه بکند و بجهت خروج ریح در
 نخدان بغير عظم خاصه و در بل نفوس و خلف و اگر چه پس از خروج نام شدت و جمع زانو
 بمدت طبل تخفیف باید و در عرض او بر وقت حال عمومی و موضعی ریح در دست
 پذیرفته بطوری شود که علم دیگر هیچ وجه بر فتن نرسد و انگشتان با متصل است
 داخل میخورد و ریح بلبل از غلبت حرکت اختاری میماند و چون ریح را بخورد که در به
 علاج او بگویند عمدتاً اعلی نخند و محل خاصه آمار کرده و در جهت سر کردن آن آمار سرگرد
 موجب ظاهر گردد و در بل ریح لکهای کوچک در سطح او ظاهر شوند که هر بعد در درجه چهارم
 بخودی خود محل انجبار ریح خواهد شد و این ریح را که در بل ریح ریحی است که است
 وقت بسیار نادر است که در هم حالت سالمی باشد و در این ریح بیشتر ریح جمع در ریح
 و کمر او در موضع حقیقی است که محل علت باشد و ثبت فی اقل شدت باید و چون
 عظم و دم نیز هم خود خاصه را مبتلا ساختا که در مل رخصه داخل نموده در هم در فضای ریح
 لکن داخل شود و در ریح بر وقت بلبل است رسد و بالعکس ریح بلبل بطور پانچ
 در وقت انجبار در هم نقطه خارج باشد و چون ریح با گذار با انجبار خارج نموده
 ریح بلبل او جمع او بمدت چند روز تخفیف باید و وقت بر وقت حال ریح و ریح است

عنه

فهرست شده عدم نخند و نسبت سه ریح و شدت ریح فی طفل را به لاک در 152
 و اگر چه در اشتغال کامل نیدر ریح دیده شده که پس از انجبار از نفوس طبیعت علاج
 پذیرفته و در ریح ریحی عمل نکند با این اتشاء چندان قلت خود طبیعت در اشتغال
 به وجود دیده نشده و اغلب چون بل ریح ریح سیده شد ریحی در کافی به لاک
 اطفا لاک دوام این ریح در بهانه مختلف است چنانچه در
 از اوقات درجه اول چند ماه بر فراز بود تا بعد از بل ریح بنام شود و ریح از اوقات
 دیگر پیش از ماه و در طول نکند و معلوم است که این تفاوت در زمان و بطور پانچ
 است بحالت عامه مزاج طفل و در جهت غلبه از سایرین بل لاک و ریح
 سیم و چهارم رسد طول ریح کدر است و هم او را نکند که در فلان ریح در اشتغال
 سریع تر و در اشتغال کامل بطور ندر است اسباب هتبه و سعه این ریح در اشتغال
 اندر نشاسته و غلظت و ریح غلظتی و وجود ریح ریحی و یکی از این
 و اسباب موجب ریح بیشتر شد بد بر محل نفوس و محل خاصه است خواهد بود
 وضع محل خواب من بعد از جنبه رفتار غیر ساز و بار پریشان خواهد در زمان بلای
 راه رفتار لطفاً اما تشخیص هر چند ملاک است
 علت خاصه و واضح اند و غیرین بطور آید که انباشته در تشخیص بر بلبل است و غیر

۱۵۲ غیر ممکن بود ولی تخمین است در تمام اوقات در درجه اول و ثانی شاخه از این شاخه
 دارد و جهت آنکه الما لکان در این نیستند که محل جیبی و جمع را بر طیب ظاهر نمایند
 عمل اشیاء است که چون فرج نخند مولود باشد ولی در این صورت شاخه از این شاخه
 کوتاه است و در ضلع عرضی ابتدا منبسط شود و کوتاه است و فقط در ابتدا در جیبی
 کوتاه می ریزد و بعد از آن که منبسط شود بر یکدیگر ضلع عرضی ممکن است که در
 حدود جمع می کشد و بعد از آن طبعی فراد با تغییر در هم و چون مشغول در
 بودن ضلع عرضی که در حرکت ساختن راجع است و جمع شد بدست و علاوه
 بر این اختلافات راجع به لیل و وقت موجود بودن ضلع عرضی بر یکدیگر است و در
 موضعی در ضلع مولودی راجع به طبعی باقی است و در ضلع عرضی فقط و است
 اطفال بر این رسد و زمان غریف صحت آنکه آنها بای علی با بل با اخل با خا و خند
 بعکس آنکه در ضلع مولودی کلک پابین در ضلع اشیاء دیگر حاصل شود و این
 واره بر فصلی ثانی نخند که در این صورت شاخه از غریف دست زدن بدان محل
 شد بدعان نیز که در وقت چون ضلع عرضی موجود بود از این اشیاء و جمع ظاهر شد
 بلکه جمع می حاصل شود فقط در وقتیکه در آنکشت و در این اشیاء و مقدم و پابر
 کردی و خلف زانده عظیم خاصه و پابین آن

۱۵۴ منوطات عوارض است یعنی در این خواهد بود در صورتیکه طفل علاوه بر این که
 ضعیف و صاحب راجع خان بری و امثال آنها باشد و بالغ پذیر و نهمه او نباید
 فاعله خارج بود و فقط از نظر لحاظ کامل آنها شود که طیب در درجه اول و ثانی اند
 از جمع کند یعنی با او فیکه در این نخند یکی از فقر خود خارج نشده و نوج مفصل تا
 نگر دیده باشند امتداد علاج می رود نیز بلکه بر این حالت طفل سالم و قوی بود
 اما چون نیز با نهمه در جیب هم رسد بعضی از نخندان نغمه خارج شده و بر همان
 نوج مفصل از آنک است هم فاسد کرده باشد و حالت عاده طفلان بابت و جمع
 داعی عدم خوارک نقصان نهمه و جمع متصل علی که در بد بسیار نادر است که بوی
 مدا و اهل برضو که نشسته و در بعضی از غوث خلاص باید و اگر چه بسیار کم اتفاق
 افتد که در غوث غلظت نهمه بر فله جانرا تسلیم نماید باز بر این عملت با و
 مانا چون سطح خارج شده بهیچ وجه از او جود در محل خود قرار نخواهد گرفت و بسیار
 بهیچ وجه دست روی نیست که نوج فاسد را مجدداً نمودند و باید نمودند
 که در دم و نوج روی نقرح عظمی را معدوم سازد و حالت عمومی را بصحت خوب
 دهد اگر چه راجع به لیل و نهمه و منبسط می شود و مفصل شده باشد و جود نیز بد جهت
 چنان هم رسد راضی با اخلی است بهیچ وجه است چنان باقی نیست و فقط در

سوریکد و هم بنهایی از ظاهر و خند کرده باشد آن صحه با نین ^{بهنی} علاج
 منوطات ابتدا اشاره اول دفع اسباب هتبه و مستعد و هم تغییر درون حالت عمومی
 فرود در چشم من ستم دفع حالت موضع اعانت علاج خارجی که نیز مختلف است در وقت
 درجات مرض ^{منظور اول} هم ستم بواسطه علاج حالت خارجی من غیره
 خاندن و اعوجاج عظام از فرود یکدیگر بعد در فصل هشتم این باب مذکور خواهد
 شد و علاوه بر این تمام بدن مخصوص در جمیع احوال لغت و در حالت مرض
 کامل نگاهداری چون بجز بهیم رسیده است که جز حرکت در ایشان و داده رفتن باعث
 نرا بدیوری جمیع علامات و بیانات در باره اشاره و فایده مختلف خواهد
 بود چون در این حالت جوده در درجه اول و ثانی مایل بودم خواهد بود و در درجه
 ستم و چهارم از شدت شمع هم سالم و غیر سالم و حرکت فی و اسباب مضاعف مایل ضعیف
 شد بد باشد نباید علی هذا نام و هم موجود است باید طفل را در نمودار انداخته و با شکر
 مغوی و محرک و استعمال موضعی کرده اند و با اجامت با شکر به محل خوردن کلمات
 که چون طفل زیاد کوچکت نبود فصل سابقین نسبتا هم از نوزاد و اجامت خواهد بود و قبلا
 طفل را محافظت نمودن از اثر بر قدرت و منزلت کم چیده اول و اولی از ناراضی عرض حال کردی
 و همین منظور هم رنگ یکدیگر بعد طفل را جلوس در سر مطبوخ ستم کرده اند و پوست ستم

پا بر کت و دو غلت طعام و بالعکس چون هر از اندر جنبه ثانی گذشت باید رجوع کرد ^{باین} ۱۵۶
 مغوی و هتبه من جمع نکند و خواهد بود شکره الیه اعدد با دام طرح خطوط بافت
 در وقت ۲۴ ساعت و جایز بود که حتی لغت و با جناب تمام این نکات افونی چون
 اثر مسکن آنها را اغلب هتبه با خطر نام و پوست سراج را نسبتا منضم
 در باره اشاره ستم باید دانست که در درجه اول بهترین ضرر در موضع اسرار هم تمام
 است که تخمندان بار کردن از مفید است که پس از اندکین موضع علیل را بر روی هم ستم
 ستم گرم از بز اینج فراردهم و چون مرض بدیهه ثانی رسید رجوع نماید بدیاری ستم
 منم که فواده مستعدده را به پهای عرض است نکش در سالی چهار عدد از آنها را
 بفاسله عرض سراج هم از هم و در بدیاری عمل خارجی لکن در وقت از نفع فراردهم و چون
 ارد از آنها فایده کلی حاصل کرد بدیاری از جهت جلد بحال طبیعی رجوع شود با پنج
 که چند خطوط با و بر همان موضع کشیم و بچند این عمل و نهضت لازم است که هر
 یک را در حالت ستم شد بدیاری دهند چون چندان مانع از است و جمع کند و از این پیش
 خواهد بود ^{برخی از اطباء در درجه اول و ثانی منفع کلی دیده اند}
 از استعمال کلید و مقدار جویت منضم تا سلطان بزای حاصل شود ^{درد و}
 ستم بر طبیب تکلیف نیست الا آنکه سعی کند که بزنگنه در محل اجتماع و بر این صخره اخذ نماید

۱۵۲ کرد و منبسط شدن در برابر انقباض داخل لکن بدن نوع کثیر یا نادر تا منبسط شود او را همد
در همان موضع که حرکت مری هم پیشتر باشد و آهن را در آنجا چند تا بندیش و نکاهد از
تا اثر او نیکی بجویند و سبک مری بروج در هم میل بجویند و اگر هم پس از سقوط از طرف حاک
از جلد غشایی در هم منفرج نگردد باید بواسطه مشروط بر همان موضع خارج کرده و داده
محل اجتماع در هم منفرج ساخت و برخی از اوقات که محل اجتماع در هم بعد که ثابت بر آنند باشد
نکوزی خواهد بود که محل بد کند و بواسطه اسباب بدل در در جای تو را خارج کرده در
ما بین سوراخها خوش از نخ کتان گذرانده و او را تا عمق ۴ ساعت برقرار بدارند
تا با عشاء حدیث در هم سالم بجای آورده و عمل کل شود و پس از آن بقاعده جراحی علاج
آن نفعی برود و خست چون با وجود این عملی که در وقت نفع در هم سالم حالت کج
نوعی برود تا نفعه طبعی خارج کرد و برخی از اوقات همراه در هم سالم پارچه ای
چرم سپاه برود تا بند کلفتی نسبت آنرا بکثرت نفع را بیکلی تکافیه عمل بار شده و با این
حرکت و معطره رفاده کند و چون بند بچرخد که باز با در مرض شدت یافتند به جهت
رسد طبیب غسل بر پشت و بند نفع با او خواهد شد و فقط در اینجا گوئیم که در این
درجه ای که با نفعه طفل سسالی حاصل بسیار است و بدین احوال استعمال داخل در مری
با نوبت هر بار با نوبت استعمال خارج مری از کار با نوبت طبعی بدت ساعت

مردوز

در روزن بادام شب پخته تازه که پس از نماز کردن آن بکشتن او موند و داخل ۱۵۸
کرده بودند که در این استعمال داخل و خارج با نوبت نماند و در نفع در هم سالم مبتدا
کردند و نفع بقاعده از در هم سالم طبل المند و طفل تحت پاشا آنجا بود و منقل
نخند نتیجه باید بر عمل در می عمیق و چون لطف خداوند در هر یک از این طبیب
شفا یافت و با نافع یافت بر پرستان آن است که در بعضی را در چنین نفاخت مبتدا کنگ
در دستر نکاهند و نفع شوند از هر کس و او را مالیک حرکت سبب صحیح کرد
اول حرکت رعل علیله در خود خنوب باشد و در بعضی بر روی پا بایند تا وقتی که
طبیب با پرستان خاطر جمع شوند که حرکت نباط و انقباض جوف مری در نفعی است

فصل در نفع در هم سالم استشفاء حاکها
اطفال عمر ثانی

این قسم استشفاء مبتدیان است که مکرر المفاصل اماه الی
سالگی را در این هنگام سکتان کان عارض نشود بلکه بقدمانی برودند که قبل
از بروز سکت نفعی حال کلیت پیدا و اشتها زایل و کمال زایل با نفع ایات عیش
مفطر تمام بدن خواب مضطرب و بیلت هیلو بود و در مرض در هنگام راه رفتن
و این قسم استشفاء دماغی حاد اطفال را بسبب چه عین مؤده اند
در وقت اول هیجان است و در این در چند روز ابتداء نماید بصلع مخصوص در چه

و شدت مزاجان شرابان سبک و شقیقه و سبب جلد و حرارت چشم و حرارت جبهه و از بند
 کردن سبب آفتاب غار شود و بطن فرود نمیشود و طبیعت را و بهر سبب و بول را اندک تر
 پدیدار کرده و جلا بخش و بجز بهر شود و همچون مسان چشمان خمار و اول که در اول
 صورت طالت سخن مشاهده شود ولی این حالت خنده نیست بلکه نتیجه است از
 صورت اطفال را و چون در پیش در خواب باشد بعضی از اطفال خوابهای هولناک
 انقباض میچیند و وعام این در جهت طالت است که بعضی اوقات چند ساعت و برخی اوقات
 چند روز بود و چون طولانی در جهت طالت بود ملاقات غسل بیکدیگر شود ولی
 چون طالت در چند بار بود ملاقات بطریق توید رفتار نمایند
 در جهت دویم طالت در این جهت اغمازه و جویات و سرخس و ایچا پیر
 نجوابد و اکثرها نیک که سرخس را در همان متکا انا فانا بسمت عقاب کلد و
 سرخس بد و زارده و سمانا را بر سبالد با خوشنیت بینی و شفا و نشخ لب و جرات
 شده و در سر و برون اطراف جلد در جهت اول وضو بوده اشاعی بهر ساله
 احاسن و شنائی نکند و دکا و شوق سماع کند در جهت اول موجود بوده فانی کرده
 و در بعضی از اطفال الکهای فرزند زینا ابداء در صورت پیدا شود و بعد از آن تمام بدن
 فراگرد و پوست طبیعت و تمدد بطن عارض کرده با اول طالت المفاصل را و در طباشیر عین

شود و چون بکشد پیش از اعمال دفعه نرند و وام مدت این درجه هم چون در جهت اول اخید ۱۹۰
 ساعت از چند وراثت در جهت سیم در جهت طالت که اشد است این
 در جهت ششم و دهد که منشی بخیل کرد و اغلب جانب است را طبع عارض شود و چون بهت
 جانب بد را طبع ختم و به جانب دیگر اکثر اوقات نشخ باشد و اطفال را هر که انقباضی
 نیست و چشم بسیار بود با خوابیدن و پشت و جسر الولد و بر اندام مسدود شود و نفس
 سهولت و صغیر و در جهت پنجم نفس کشیدن پدید آید و این اطفال مریض است که
 نشخ شد به عارض شود اما نشخ این مریض بدانکه بعضی اوقات
 مشبه شود بحیوان و نیش انسان و بدان معدن و فوایدش و تشخیص از انقباضی از اشد است
 که در جهت نهم است برب و عارضه و بکشد اطفال متصل بعد از آن و حرارت
 چشم و کثرت معدن و خروج بلغم از ده و وجودات که در استسقاء و ماغی حاد طفل بود
 از نیش انسان تشخیص دهند بدانکه در خروج دندان علقه است و وضع بد در همان طبع
 میباشد با سبالدن بزاق انقباض معدن و معوی تشخیص از جهت
 با نیک چون دندان مذکور بسیار کرده نشخ شود در استسقاء و ماغی حاد اطفال بالکبر
 تپیدن فرود آمدن و نیز صورت بودن دندان حرارت و بیرونش در مواضع مختلفه
 بدن ناگهان عارض شده بر روی آن که در برضاد استسقاء حاد و ماغی اطفال اکثر اوقات

۱۶۱ در غمای بدن بیک نجات و چون در بدن خارج کرد بد علامت خفت پذیرند و اگر چه پیش
هم باد بدان معده و معویه و کربک از خروج بدان در علامت هم و عمل استغناء و ما
تختیغی رخ نماید و تشخص داده شود از نوبه غش بدن نوع کرد و نوبه غش در وقت
او نوبه ساده موجود بوده است و علامت بطریق نوبه شدت و خفت نماید و مثلا
استغناء و ماغی که علامت پدید می آید استغناء اما اسباب مختلف
اول استغناء چنانچه مشخص شده که اطفال بیک طایفه القلبی در هنگام معجز
دو دهنده و مرانها را هلاک سازد و هم از اسباب سزا که دیده شده که تا
ماه و هم هیچ طفل ضلایا بنهر غش و در ماه و هم تا سال چهارم در غش ندرت و در سال
چهارم الی هفتم و هشتم عمومی و کلبه بمرساند و در سال و دیگر نوبه نماید هم جمع باشد
و دوران دم بدلیغ کرده و چون نوبه اسنان و نوشیدن مسکوب و زود نشاندن اطفال را
مکتب و اثر حور شافاناب بر اس اما رفتار بلانکه بعضی
از اوقات انصباب رطوبت بر بطون دماغ عمده ۸ الی ۱۰ ساعت در نوبه اهلانکه در
و بعضی از اوقات دیگر بواسطه علاج نیکو در مدت ۲۴ الی ۴۸ ساعت در نوبه اطفال
کرد و در اغلب بر نوبه از نوبه نهم الی هفتم بحران نماید و چون نوبه ۳ الی ۴ بعد
بطول انجامد اما مبدی و دیگر باقی نیست اما انشاء مرض بلانکه بعضی

از اوقات

از اوقات نشانه می شود در بحران عمومی چون کثرت و عرف و پس از بروز این بحران حریف ۱۶۲
بدن بیک اندازد در تمام بدن رجعت نموده و اسهال دفعه اوله خالی نام مصلحت چندان
پدید آید و در بعضی از اشخاص حاصل آید و باقی بیاورد و انکه نوبه را حاصل شد بدلیغ بکس
و عود انکه دیگر او شفاء حاصل نشد انکه نوبه را تحت روی و در وقت نوبه
از مرض باقی ماند همچون نزول آب سپاه و حراف و گرمی و فلج انشاء سیم موناث و ان
هنگام است که حرارت و حره کشیده تا کان مبدل بر بروفت سر بدن کشیده و بعضی
هلاک شود نقد قد المعرفه بغایت رطوبت و با اختیار انچه مختلف
کرد و چنانچه از اوقات در میان بدلیغ انکه علامت انکه نوبه در اطفال که
که استعداد ارتق بدلیغ نوبه را نند نقد در المعرفه بسیار در وقت و چندان در وقت
بجمله انکه مبدی بر معالجه باقی است و نیز باید در نقد در المعرفه لاصطه تا اثر و در معالجه
را نمود که اگر چنانچه در اول شبانه روز بدلیغ نقد در المعرفه چندین خواهد بود و
روی نیز باید در لاصطه نمود که در نوبه با مکتوبات کچون کتب
بود با اغناء عارض کرد و چشم روشنی را ملغف است و در اطراف با حور نشود
در اس و فلج نصف بدن و شان و معده موجود بود نقد در المعرفه بسیار در وقت
اما علاج بدانکه هیچ مرضی را حفظ صحت در نوبه از این نوبه نباشد زیرا که چون

کتابخانه مشرف
کتابخانه
عقود

۱۶۳ مفادات بگذارید مرض بروز نماید بر برون فوعه شش بسیار اندک و در حقیقت وقت الحقیقه
اطباء قدیم حفظ صحیحی از شش بسیار ساعی و صام بودند و در چهار و پنج ساله اطفال اینند و
و اشغال سهولت نمودند و اگر چه از این بسیار اشغال اند که طفل بسیار می خورد و اگر
چیز از این عمل با سهال و لغت او کرد و در وقت روعه موالد و طفل را بر بزرگی نباید و شود
حفظ صحیحی که حال او را نشانده باشد که طیب یا چسب نماید که در ششک طیب یا چسب
باشد که چون پوست موجود بود در دفع آن کوشند و بگذارند که در وقت اطلاع از اطفال
از ۳۳ ساعت تجاوز نمایند و اگر تجاوز نمود و سهالی آن ساء مگر ششک و ششک و ششک
و از آن غیر با اختیار نماید آنچه را که بر مع الحظمت و سر است پو شاند و بطین را حکم کند
ناید و در عهدنا اجناسا و سکرک نمایند و چون با وجود این اندام هر مرض خاص که برسد
علاج با اختلاف بود و در حجاب هر چه آنچه در درجه اول صدق و در دوام نماید
جلاباث را اشغال کند چون وضع علوی در خلفه ان و شقیقه و پس از ده شدن
بسیار مانع از خروج دم نشوند و بر شش از اطفال را اغما و آنکه وضع علوی در این
بکوت و شش این عمل با طریزون شران در سطح منجی خطرناک است و بجز این که چون
در این موضع خواهند از اعلا کنند و در این در و بر این عمل را نمایند و پس از آن
علوی حسب مابول بسر که شش برسد نمایند تا مگر حجه بالمره بدارد که در اعمال تمام

۱۶۴ بدن بسیار لطیفی و جهت کند و پس از موقوف نمودن نماید بر چون تابان و ملامت در ۴ ۵
شود و دوباره بر این اندام جهت شود از این جهت اندام که طوره را میل با معام هند
کامل کند در اشغال شغیر و چهار پست از نیم کدم و در اشغال هالی با ساله ای که کل
بیکد قصد هر روز بد هند تا ماه میل با معام نماید و در اشغال وضع سبکی
که هر که کامل اشغال کند طباشیر و نمک و مگس و انجمنه که اشغال شش بخواره را اشغال
کامل بر روش شدن غذای شش غلام در معده باعث اول کامل خواهد بود و در شش
پوست در اشغال موجود باشد کامل را از پب دهند با قدری جلیب و پاشش بر
چندی و اگر با وجود اشغال اینها وضع پوست نکند و رنگد خوب حفظ نماید و چون
عطش زیاد بود و خفند از کشتال سر که در ۳۳ الی هر چه پره نشاسته و صیدالت و باید
طیب بدتک ملا خطه بریزد بر شش که اشغال کامل در او موجود باشد آنچه
آنکه بر از انحصار اللوز است و مین از آنچه و غلیظ الغوام حمل بر وجود کامل است
و آنچه که کامل را اشغال کند بمقدار پیش از قبل و بکوت و تخفیفه شش نخواهد
شد در صورتیکه اشغال کامل را در بریزد و چون اشغال زیاد کردید اشغال
کامل را موقوف سازد و مطبوخ شلبضم بد ها الی بیست قطره نصفین و زینال
و پانزده الی کشتال سر که نوشادر در وجع کند تا موالد کلین میخند بکر و دو باید

روانتر از استعمال مسهلان اجتناب نمایند زیرا که استعداد و غیره با دشت و در شش و غیره
 نماید پس بگویند که در این خصوصها در این فضا در منزل ناراحتی سکنا و از اسواست
 موقش اجتناب دهند و یک نگاه از جهت بر نفس فرار دهند و بقدر امکان در نفس را حرکت
 ندهند زیرا که در حرکت غم و تشویش از اینها عاقل به طبع استعمال نمایند همی
 چند ضمت در علامت حاصل کرد. باز نماید بگویند و اما فانا بکار در این خصوصها
 اعدیه و غیره را **چون غلامان اجتماع در طویب بدیدند که در این وقت**
باقی نیست چنانچه کولیس نام طبیب حکیم باشی در این زمانه اطفال در پیشینه
میگوید که در وقت چند سال از اطفال خود هرگز ندیدم که طفل بدین درجه رسید
و شفا با بدین با بد اجتناب نمودن در فضا بعضی اطباء که در این درجه جویش کردند و
دفع کنند زیرا که بدین درجه بعضی در وقت دهند و در این درجه طبیب بدیدند که
باشد چنانکه علاج رایج و علامت او دانند از این جمله بجهت دفع تشنج شکری داخل این
نماید و علامت حاصل کند تا لکتهای غانظر آید و او بدید نکرود و حفظ نماید
مریض را با عاقل استعمال مصلوح تغلب شراب چون علاج موافق
و نماید پس بگویند که در این وقت طبیب دفع اجتماع طویب بدی مایع حاصل کرد
اکثره بر این مریض شفا با بدید و در این هنگام با بدید طبیب صحتین بر این مریض کرد

استخوان

باشحال معرفه فاشان جمله کل خون که با بر اید و اطفال صفت و سرکه پاکش شود ۱۶۶

و بدین مریض را در تصرف هوا مانع نماید در نهایت مریض بطلب طبیقی است که
 بدید پس چند منع کند و مواضع و بدید و چون سبلان بزای عارض شده از فرار و اطفال
 حد او نماید **فصل سیم در امراض منوط بدین استخوان**
 بدانکه بدین استخوان که بر برخی از اوقات با صعب و پاراست و اما در مریض و اطفال
 که آنکه بواسطه هیجان شدید با لکته از این طفل رسیع میدارد و علامت در وقت غم و
 معلوم است که تا پیش از این استخوان بر مریض مزاج بشیر خواهد بود هر قدر در فضا غم آفتاب
 باشد اما بدین استخوان بشیر استخوانها هم را بشیر و که در اوقات بر
 روایت بدین استخوان بزای بود با آتش حرارت نشد و برخی از اوقات با حرمت و خبیث
 و طفل علی الاقدام آنکه خورد و پاشی خارج بگویند بجهت آنکه علی الاقدام و
 دفعه بدین طبیب طفل یکیدن پس از اینها بد بعضی از اطباء معتقدند که **عقل**
 نیز وجود دارد و علامت بر مذکور است طفل تا آرام و خواب و غیره متصل است با استعداد
 بعضی با اسهال و برخی از اینها علامت چند هفته قبل از بروز دندان با انصاف ظاهر
 و دلیل بر غم میآید شدن ماده استخوان ماده عظیمه و آنچون در نزدت بر **استخوان**
 این علامت ظاهر کردند من فصل اند و بعضی در اطفال بدیدند **و این**

تفصیل بود از این کتاب و چون این در همان وقت که در آن کتاب مذکور است
 سه مرتبه در طب و شیخ با علائق بطنی چون سوسه با اسهال با علائق جلدی برماننداریم با آنکه
 که در نفس آنها در صفحه ۱۲ الی ۱۸ و در صفحه ۳۰ الی ۳۴ از کتاب زینت الابدان مذکور
 است با علائق مخصوصه جوف دهان چون بر قلت ماریس کرده و علائق مویضه
 شدید از بوند هر طایفه انسان در بریزد نماید زیرا که عظمت روحها فکری در سلب
 که در مده ضعیف باشد از وجود و غویندان در آن قرون بود علاج
 در هر صورت بگویند جلوبوسه را عافان و شربت را عایان چون از مریض جوف در وقت
 علائق و طعمه و وجود باشد مانند شیخ و لغامه وضع آمده خردی در بطن و چون
 پس در علاج موجود بود استماع حضرت خردی و نوشانیدن شربت بگویند و با شربت
 پنج کاسی معده است و چون با وجود این شربت علاج علائق و مایه زایل و معده بگردد
 وضع بستاند و در لودین گوش با در هر پستان خونگهای بالا نمیشود و در هنگامیکه
 علائق و در مینا و بزرگترین و وضع آمده است بر بطن و خندان طبع و ناک ملتجی است
 که در علائق بر آنکه لازم است کفله هر اوفاست بر مینا بقدر که از آن منسابقه
 نباشد و باید دانست که بر طیب و اجابت زیرا که انداخته اند
 اشارت قوتانیه را بلکه اسهال شدیدی نیز خونی نیست در صورتیکه بدین صحیح

بود و چون از علت سبب است بر قلت باید علاج نمود از فرا بگرد فصل پانزدهم از کتاب ۱۶۱
 پنج این کتاب که کرده بدو علاج اسهال صلب بگرد این اوفاست بر مینا و چندان که از مریض
 زیرا که اغلب از سبب این خروج چندان از نشانه خوبی خود شفا می یابند و چون از آن
 اطفاک در هنگام نبش انسان مبتلا بگردند بر مریض مخصوصه معده یعنی نسبت بر مریض
 چون تفصیل این مریض را در شرح اول از فصل از آن باب پنج بیان نموده اند که در اینجا
 لازم نیست و نیز از جمله استیجاب روی نبش انسان حالت نشخ مخصوصه
 با معده شدید شیخ و در این صورت با معده بر آنکه است و بیکدیگر جوف
 پس نمودن و طفل اشاره با اسهال صبح شدیدی کند و علی الرغم بگردید شیخ و شیخ
 صورت و اطراف و پوست شدیدی مریض که عیالجه تخفیف ندیده بود مگر با شرح ریاح
 از معده که مویض تخفیف یافتی بر آنکه بطن است و بجز اینها شام علاج شرط نمودن
 لغات و معنی است الی کندم انقوزه با م الح کفله معنی افون است و معالج
 مخصوص این مریض است کشیدن و تحلیله خون در باج و بواسطه نهادن آبدونک و مغز
 و هر چه در این زمینه از اسباب مخصوصه میباشند این عمل از شرح نموده اند و در کتاب
 بدان باشم بلکه اسباب اولی و ثانیه و غیره که نشان کار سازند و کل نماید پس
 از جمله عوارضات را بر نبش انسان ماس اطراف و عیالجه است و در این حال

۱۶۹ اسرار ابله امدادات و چون اس غنا با احساس برودت شود بدون علامات و در مبد
 و بدون نکلا و شش و قدامت با ماس با فتنه بسط است بدن نوع که بواسطه خفا و با نکند فتنه
 در او باقی ماند و چون منتهت او شدت پذیرد آما س مبدل گردد و جانش استخاراجی
 بر جی از اوقات و کبر جاک تشخیر در وقت نباشان موجودات نوع یکدیگر با هم در
 در نهایت استحکام بکف دست و ابهام با با کف با الهامی پانید و آرام از طفل بریده
 شده در شبانکه سحر و سحر شده شود و اغلب مرضی شبلا بیسوست و چون
 بواسطه ضعف طبع است اجابت نماید لطفه او بسیار ضعیف و کوزا و با حضرت و لوجیت
 و چینیکن و شکل نیست که انچه است و خوف بنشینان بلبلانکه فی العود نقصان
 می یابد و فتنه که بلالی برندان از نشه خارج میکنند و علاج انچه است متوسطا
 با نکه طیب امداد نماید و چون اسان از نشه با سلطنته و چون نکالند عادی دم جوی
 بود استخراج و مرضی نمایند و بطین از جاک لبت نگاه بدارند

فصل چهارم در سرطان جوف شکم

بدانکه سرطان جوف شکم همان مرضی است مخصوص اطفال غیر بالغه مخصوص اطفال
 ضعیف الاصله و شبلا برین بجان بر او انبر می آید و کند با آس و جنبه و خروج
 بلغم و سوزن را چنانکه در کفان و چون در انچه است جوف شکم از انچه است غایب در جاک لبت
 غفنه

بخیره

۱۷۰ جنبه و یا شغف با نشه و با در هر سر بالا شراک لکهای سفید با کور و اطراف کور
 لکهای بزرگ و عظم شده و جلد خارج صر و جنبه برایش کرده و بطول غلیظ و صبر
 بخود بخود از دهان سبلان کند و بعد از آن چند روز لکها پاک شده نشه قطع
 قطعه ماسطه کرد با صاحب ندانها و جوف شکم همان پوشیده شود از ماده ایخ اسق
 اللون و اغلب اوقات مرضی در این هنگام هلاک کند و بسند و بوجها را اوقات شود
 که سرطان بجلد سرش که به جمیع علامات خا نقره او را و پدید کرد و در مرض غایت
 همرساند و مرضی بدین شرح میلان با سعال منین و برودت شد بد اطراف کشته هلاک
 شوند نقد در معرفه بسیار دولت و اغلب ذرات
 بعضی است که طیب را پوست علاج نباشد و چون علاج شود نیز اکثر ذرات شکل در
 باقی خواهد ماند و آن را می که در عرض اشبه و مرطوب است نیز مخصوص و در این
 اشبع از سایر بلدان است لازم است که عطسه مخصوص خود را در این باره بیان نمایم
 اولاً باید دانست که انچه است که در شکم و در هر زمان بعد از نشه طبله پاکشده
 عود می آید و انچه است نمودیم لهذا اعتقاد بجعل بلبلانیم بلکه در انصوب و مخصوص
 بود استعمال داخلی کلوات و نیاس بدن نوع که در مرض غیر باعث محلوله اکندم
 او در هر یک فحش آن بر نشه و طبله و با قیل برودت مرض جوف شکم همان را با آهن

۱۷۱
 نافذ عثری نماید و بعد از آن مرغی بلا شکر دهان را بشوید آب مرغی غسل نماید تا
 مدت شش الی ساعت و پس از آن مضمضه نماید چهار مثقال کلرات و تپاس مخلوط
 در ده سپر آب و بعضی غذا و دمی سه مرتبه چشند کنند از آب پاجیه و چون بنفشه دفع شود
 تکرار نمایند و مرغی صحیح بلع کند که دفع نشود و چون مرغی از اشغال این آب و بسیار نوش
 در اسهال و بعضی همارا عثری نماید از مخلوط پاجیه شوره آبکات اوله بنویسند و مرغی
 شوره ایکی و کچک خالص بدین نوع که پارچه پارچه بر او آلوده روزی بیست الی سه دفعه چوب
 دهان بگرداند و در هنگام علاج غیر الشام بچند خوابیدن مرغی بر وفادات و شرمه
 کسر با از بسبب برین گذاشته با انقاع دهان نارطوبت در جوف دهان اوجع نکند و
 نیز در اسهال و نیزه و چون طبل بسیار بچال نبود مدتی بر این علاج خواهد بود جلوه نقل
 در مطبخ نوشت کرد
فصل پنجم در خنق که عوام
خروسک گویند بدانکه خنق عبارت است از دم حاد حلقوم
 و قصبه را که علامت آن تشنج و غشاء کاذب است که اگر غشاء مسدود بسیار و خنق
 حلقوم و اوعلامت علی او تشنج در شرف کاهمی معدوم شدن او است و قسم است
 این مرض بدو قسم خانصا و خنق کاذب و هر یک از آنها را نیز مخصوص است
اما خنق صفاق بدانکه این نیست که دم حلقوم با غشاء کاذب

۱۷۲
 و اسباب و چون اسباب دم حلقوم است و چون پرسند که این دم از چه مرکب است و بگفتند
 کاذب و غیر لغز جواب گوئیم که ریش با مجبور است مگر آنکه بگوئیم که اکثر لغز غلطیه
 بواسطه عمل و خاصیت مخصوص با بلبل بدو شخ و لویت که سبب حمل و شاختن است
 مسکود و در علم با اسباب این خنق بسیار کم است مگر آنکه این مرض در بلاد و طبر و هند کام
 بازان زیاد و تغییر هوای فصله و متبصر همدان و این مرض با تمام در بلاد فارس و قبا
 است و در برخی اوقات بطور وباقی بروز نماید و در این صورت مسکوب است و شخ
 مخصوص الغالیه الی سالک و بسیار کم است و در این شباب و اکثر نیزه بروز نکند
 بدین معنی که ابتداء مقلعات مرض بروز نماید از قبیل اساک و تشنجه و وجع
 حلق و احساس سرخوردگی و احساس غده لغز است تحت فلت اسفل و چون حلق
 ملاطه کنند غشاء حلقی او امر اللون با آماس که کاهی یا او همراه بود نکهای اللین
 که علامت ابتداء ظهور غشاء کاذب و بعضی اذ او فای بد و منقذات الطفا
 در چنین خواب بدین مرض مبتلا گردند و در هر حال بصورت برفک حلقوم است
 نماید بعد از آنکه در حلقوم قرار گرفت مبدی هیچ علامت شدت نمایند از این جمله
 بعد از حصول تشنج و وجع حلقوم و صوت و سر زهره است مخصوص و هم
 رسانند که بسیار تشنجه باشد بصورت تشنجه خوب و تشنجه شرفی باشد بخوبی با

بالاخره موقوف کرد و تا بناچار من شود بحالت خشک و عسرت نفس به چندان بود که
 بجز هیچ نفس نباشد بل جلد به هوا متغیر است و طفل احساس می نماید مانند اجزاء خارجی را
 که نافع از سر فراتر و بجز وی است و در آن چنین بود و در دم در او دره کردن و چون
 از حرکت سر فرود با بواطنه اسلیمی که عرقه اندک بری از غشاء کاذب بیخ خارج شود
 اندک تخمینی در حالت طفل روی دهد و تا بناچار اما شکر شدت یافت خشک با تخمینی
 و با خشک بودن و سستی عمومی نیز به جهاد بل بر بر بر بود
 اما
 تشریح او در حلقوم و ضربه از سر و بعضی از شعبه بنویسند غشیه که در مشاهده شود
 که از برداشتن آنها غشاء حاصل می شود و سرخ مایل بکبودی در او شود و جوف مجاری مذکور
 از غشیه غشیه کاذب زینت کرد و بنوعیکه در بین واسطه خشک حاصل شده است و از این
 تفاوتها غشیه کاذب معلوم است که این غشیه اغلب اوقات بسیار خفیه است و تا از نظر
 خداوند در حال است نادر الوجود مکرر و فقط بواسطه تغییرات هوا و باقی کرد
 و در غشیه که شیبه باشد باو و بطور الغافی واقع شده بدو ضربه کرد و خالی کاذب است
 که در آنها این فصل ذکر خواهد شد
اصول علاج خاق صادق
 شرط علاج کدیس از برودت و بدون تا آنکه علاج نمایند
 و چون در ابتداء به بینند که در بعضی اوقات و مقامات از یاد است برودت وضع غشیه

از هم از عدد در طریقین حلقوم نمایند بدین حلقوم و اما از نظر کدیس که اگر غشاء کاذب
 حادث شده باشد با اشغال اسید نملت آنرا با محلول قوی از سوده آبکات با نقره که پارچه
 را بد و آلوده نمود و غشاء کاذب را از آنرا سازند و در این عمل احتیاط چندانی لازم نیست
 ولی چون غشاء کاذب در حلقوم باشد او را با کالی و وسعت زنجیری نمیشد بدلیل
 اینکه طبیعت است رسی نیست و در این صورت باید موی وادی به سجاوید بکار برد
 یعنی موی بجهت خارج نمودن غشیه کاذب و او را به بجهت تغییر دادن رطوبت کاذب
 مخصوص نمودن ماده الباق در الهذا با بدانست الی که کدم انهمون موی اید
 اند که از آنرا محلول نموده در هر ربع ساعت یکبار موی چای خوردی بر پیشانی
 تا آنکه موی در دفعه فی عارض شود و این عمل را هر روز با هر دو روز یکبار بشما
 نمایند که در جمیع اشام معالجه نافع است و بیشتر بجهت رسیدن است و چون محتاج
 با استعمال او به زیغته شود در هم رادی در حلق غشیه و باطل نماید و کدیس
 کامل از نیم الی بابت کدم ساعت ساعت بجهت اسید سبلان بزای برودت و بجهت
 حاصل شود بسیار تکوین و شما خورد و خوشتر بار هم در این در حلق غشیه
 و اگر به معرشته نافع بودند و اگر خنجر بجهت تخمینی حاصل نشود و خوف بر خنجر
 باشد طبیب باید و ناچار است بجای بدقی از فراید که در فرنگستان و نافع و

و مبین ساخته اند دره نقره صاحبان مرض مذکور که علاج در آنها بود که گفته اند
رشد و مابقی بواسطه احاطه نمودن غشاء کاذب غشاء مجری مصنوعی است و در
ساخته هلاک شدند

افاخوانی کاذب بدانکه

انهم من عبارت است از دم غشاء مخاطی حلقوم با نژاد و بدون غشاء کاذب و با آن
غده لغایت تحت فک اسفل اما اسباب او دم غشاء مخاطی است
موضع لبلب و اکثر از همین نژاد و ثبوتی که در فک کمان در باره مستعد است
اینست که اکثر در لبلب و بند در فک کمان هم در خصوص در اطفا لغایت پیش و در
فکر اکثر و نیز دیده شده که در تمام الح و دفعه مرض مذکور می تواند در یک نفر مکرر نماید
اما علامات برودن آنهاست اولاً آنکه بقله و اغلباً وفات و ضعف

شب عارض شود با سر زخمت و بلوغ صوت و عمل النفس با صوت صغیری و سستی
در استنشاق هوا عانی و اضطراب لی انفلاضه و همان و حلقی مرضی که هاء ایض
اللون که در خفای سادق مشاهده می شود و در ایجاد دیده نشده و صدای چپه
خروس که در خفای سادق مشاهده می شود در ایجاد دیده نمی شود و بعد از انقضا
مدت ۲۴ الی ۴۸ ساعت سرفه مذکوره لهن و مرطوبی کثیره و علامت شروع
تحقیق نماید مرضی غشاء باید و اغلباً وفات بیدری و دری علاج باعث برکت

باید کرد

مشروبات ملتهبه فائز از قبیل مطبوخ بیدریه و پاشویه بجا فائز بنکوات و هرگاه مرض
شدید باشد و نبض حلیک عظیم و مثل وضع حلق و سرشمن کاه و جلیپن و اسهال البهین
ملتی بمقدار منصفه مانع است و هر چند این مرض بدون دما نشات و لی باید در نمایی
لازم اها مال نمود بعین آنکه چیزی مخالفت و نقصان سستش و در پیشوند اندازش

مبدل حیثاتی سادق کرد فصل ششم در خضیق النفس اطفال که منوط است تجلیل نرفتن

غده ششویس بدانکه غده ششویس آلتی است در جبین که بقاعده طبیعی پس از تولد
سید بر چ و فک فانی کرده و اطباء بر این آلت ملتفت نگردیده اند تا در این آلت
اخره طبیب عرف موسی کپ نام از شرح بعضی از اطفال که بیضی النفس خنوبه
هلاکت رسیدند تا بنات ساندیک که از امراض اطفال که اغلباً وفات و هلاکت
بندست مکرر عظم اندن و تجلیل نرفتن غده مذکور و چون این مرض از غریباً حکیم کپ
شخص کرده بد المیای فرنگت با اتفاق مرض مذکور و با نام این طبیب با اسم آلت این
علیل و با اسم یکی از علامات مخصوصه او موسوم نمودند بیضی النفس غده ششویس
که کپ بیان نمود اگر چه طبیب فلنگی نام و در پس ۱۳ سال قبل از کپ بعضی در

۱۷۷
 در اعصابی ملغث با بن شده و رساله مخصوصه تصنیف نمود و بیان کرده بود
 که یکی از اسباب ضیق النفس عدم تحلیله غده بنویس است و چون عرضی است بسیار نامرئی
 ناچار ما نم کردیم و در انفرادی ما هم که اطباء دیگر را در مشاهده نموده با نکرده ایم
 بدانکه این ملت ظهور نماید در اطفال مخصوصه از اطفال جدید الولاده و علامت من و این
 نوع که طفل ناگهان مخصوص در زمان بیدار شدن از خواب صوت شدیدی از او سماع
 شده مثلا که در بعضی النفس شد بد و معلوم او متبغش شود و شبیه تشنج نسوان مثلا
 شده با نطق رحم و اشتقاق هوا و او را ممکن و آن خروج او غیره همین است و طفل
 ناگهان سر را بجانب خلف منعطف نماید صورتش او کبود و مغزین و منبج شوند با
 برودت اطراف و عدم حرکت عینین و طفل در این حالت بمدت نیم الی ۳ دقیقه ب
 آرامی گریه کند و بعد بهرحال آنگه طفل بسیار منعطف البید بود که در این
 صورت بمدت مددی او را بباخته ماند با مایل با آهی خواب و اغلب ناخجرت این
 حالت نکس نماید طفل در حالت سخت طبیعی است و در ابتدا با این عرض هر هفته
 یک نوبت طغیان منباید و اگر چون علاج نمود دیده شد که در یکشنبه روز طفل
 ۵ الی ۵ نوبت بدین حالت مبتلا شده اغلب یک از این از این طغیان بخت طفل
 با جهلاکت رسانیده که بعد در وقت قبل از آن خندان و سرود بود

با وقت بچون این
 حال تشنجی وضع
 پیدا می شود

دوام

۱۷۸
 دوام چون عرض مصلحت نکرد دیده دوام او از سه هفته الی بیست ماه است
 تشنج عظم غده مذکور تشنج دانه میشود و بعضی امر این را غده اطفال گویند
 آنها نیز ناگهان در بیدار شدن از خواب علامت تشنجی ظاهر گردانند از نیکو معالجه نمودن
 سایر علل آنکه مانع از اشتباه باشد تشنج عرضی در تشنج
 این تشنج اطفال غده نفوس در مکان خود هوای است و وزن او را تا الی ۹ مثقال دیده شد
 اما علاج اغلب با او نمودن بدون حاصل است چرا که بزودی عرض تشنج
 داده شروع در علاج نمایند و در انصورت انفرادی تجربات اطباء معرفت در علاج منوط
 است بچهار اشاره اول باید در هنگام طغیان طفل با بجانب کدام خوابانند و علامت
 دست بر پشت او زده اینج صورت رویم پس از دفع طغیان مفاد بر این چهار است
 یک ربع گندم الی یک گندم ۳ و نهم در ۳ ساعت مخلوط طباشیر فزونی که عکس
 مفید دیده شده و همچنین استعمال دهن کبکدما می و استعمال بهشت یک گندم
 مثلث ۲ الی ۲ نوبت در هر روز سه مرتبه باید بواسطه پرهیز دادن بر نه معانع که در بالا
 هر کسی از طغیان و بدین نوع منطوق نیز وضع بویست مارج طفل نماید با عانت تشنج
 بیخ کاسنی و پاشرب پوند چینی و در انزجه فزونی در علاج مضعف و در انزجه تشنج
 ضدا و مخصوص حیوات چهارم باید مارج را عانت نمود بر تحلیله بدون غده نفوس

۱۸۱ ونگر با آنکه معتقد بقول اولاده نکرینند محافظت در پیش امر هر روز به
 واسطه ندامت که بفرموده این انواع علاج را پیش هر دو اند بدین که طفل را از شیر لکه
 ابتداء در او بر پیش کرده بماند و دیگر بر بدوا استعمال کند تا شیره طینه در او در وقت اولاد
 و چون علت بد چندی و هم رسیده بچند صورت خروج بلغم پیکار دهند ببلغم و نفس در وقت
 هر صورت پیشتر علاج رجوع شود به مسهلات برقی و مجرب و خفیه و در سال و در وقت
 یکتا نیم الم هم که در برکت نانه مسهلان بللاد است استعمال شود ببلغم در وقت صوم و در وقت
 هواء سالم معتدل نگاهدارند اقا علاج مخصوص

بدانکه او در بعضی از اطفال در این علت مخصوص دانند سیار است و هر یک در این اطفال
 هذ بیان خود اول از آنها است اسید شوره ای که طیبی از اش جود از نوعی نام مخصوص
 دانند و در هر دو صید بدین نوع که است شفا لا و داخل و طبعه سپر شویب تند و
 در وقت ۳ ساعت نوشته اند و طیب مذکور گوید که چون از ابتداء بروزه مزیدان رجوع
 شود اغلب اوقات دوام علت از ابتداء بروزه تا انهای شفا پیش از سه هفته نیکند
 دویم از آنها است اسید علت ای که طیب سکوی پالت نام استعمال نماید و داده
 سود یکدیگر بلغمی پس از هر نویسیار نعال نماید باشد بدین نوع که ۳۰ قطره او را
 چهار مرتبه شرب کند مخلوط نموده در هر ساعت یک فاشق چای خوردی از او داخل

نوشانند

نوشانند و معلوم است که در استعمال این دو اطفال چای خوردی یا چوب باید رجوع شود ۱۸۲
 نشافق لغز سهم از آنها است که پالت نام است و پیاس که در هر پنج اطفال

در لندن متداول است بدین نوع که یک یک عصاره شوکران ۹ کدم و یک پالت نام را
 و پیاس ۲۰ کدم و شرب خنک است شفا و نیم و عرفه از پیاس ۲۰ شفا که از این اطفال
 هر شش ساعت دو فاشق چای خوردی دهند چهارم از آنها است که هر روز

که ابتداء او را طیب فراوانی از این فاشق استعمال شود که یک یک آب مقطر با هوسه شفا
 و عرفه چهار تا پنج ۳ شفا و شرب سفید شفا و شرب بللادانه شفا از او
 نوشانند و طیب طیب مذکور از این اطفال از جوی هر نوشا در دانه عصاره ماب
 است که اثر او از شرب بللادانه باشد پنجم از آنها است بللادانه مخصوص

بیج او که ابتداء بجزیره او کرد و بواسطه طیب معروفه فراوانی و برین نام و فاشق
 استعمال او را استقرار بود که و فاشق هر ماهی از عمر پالت کدم از سفوف پیچ بللادانه
 دهد مثلا چو فلفل راه ماه باشد ۳ کدم او را ۱۰ قسمت سازد و هر شویب
 نیز هر روز نیم فلفل سه قسمت نماید نوع یک پالت و را با ملاد و پالت ثلث او را
 و ثلث ثلث را شام نوشند و طیب مذکور یک یک که چون از ابتداء بدین علاج شرف
 سر بر غلبه تا ۲۰ روز با آنها رسد و بجز این وقت از جود نوشانند از این پس از بزرگی

که بعد عیبه با آنها دهنی و کبود گشته و خالت نقره طبر سانه منفر کرده از تشنج خارج
 در هر پنج نفی با بار چکا همچون بن بر نانه دفع شود و این خروج مذکور جلوه بخامد و بخاری
 غیر طبعه و عیبه بر آنکه با عارض شوند و بهر زمان بخاری عیبه مذکور مسدود شده آن
 گاه باز گردند تا با اواخره و هم آن اما سها انعام بدین شد از جراحی نامور و در هر سطح و این
 اللون باقی ماند این علائم مذکوره خوانند در سبطه و این سینه بر
 کند و در آیم طفولیت چند نوبه ظهور یافته علاج بدین صورتی آفری نگردد تا نایز
 عیبه تکلیف رسد و قریب نوبه مخصوصی بر این اغلب نغمه می رود و در حد چنانچه معلوم
 که پس از انعدام علائم ظاهر در این اطفال از اشخاص نیز مبتلا بخوار بر کند
 چون عیبه لغایب شود مبتلا گردند بوم نمون هم
 ثوبه کولم طباء قولت این عیله را موسوم نموده اند بکار و کجبار است از
 خوار بر بطن این علت مخصوص است اطفال ۲ الی ۳ ساله و چون
 ابن امس غده بطبیت مرکب است بوی بکونی معلوم است که در خوابند یعنی

این علت ابتدا کند شد بهر بعدی نوع که اندک اندک رنگ آن اطفال پریده است
 سرین عارض شود پارس از رنگ ملولاف بطن بر آمدن گردد و این حالت بر آنکه نیز چند
 ماه بطول انجامد و آن اشخاص اغلب بجا است بلعوات و چون اشغال شد شود بلبل با

برود

بر وجود نقره حلت صورتی و در بعضی اکثر بواسطه دوام حتی هلاکت رسد و در این حالت
 چندان و انتشار هیچ مانده اغلب بکونی و سایر آلات خالص برش و هویدا گردد
 اما العلاج از غرور اختلافات عقابا طباء او به چند عیبه در جمله بر

مخصوص که نفعی آنها بدین فرم است اولاً از آنها است بد که عیبه
 و متداولترین او به ضد خنار بر است که هم از داخل و هم از خارج با شام مختلفه

امانحه است
 استعمال

مشعلات را داخل بیکرند و جزه محلول کلوز نازک هن بر ۳ در صبر و بعضی پیا از
 هر یک ۲۰ بخورد و آب قطره ۲ اشغال مخلوط بیکر بکن نوبه سرخ و سفید و قریب
 ۵ الی ۱۰ قطره او را در سربت پال آب فندقی و شند نسخه دیگر بیکرند و ثانی بوی
 ۴ کدم و بد و ثانی بیاسم یک اشغال و آب قطره اشغال و فندقم و فندقم
 ۲۵ اشغال که در صبح و ظهر و شام بخورند هر روزه الی اشغال از او نسخه
 دیگر بیکرند از بد و عیوم ۲ کدم و عصاره خطیانا ۳ کدم و بیخ خطیانا ۳
 فیدر کفایت ۷۲ حب ساخته در صبح یکی از او صبح و دیگری شام میل نماید

امانحه جات مجله استعمال حاجی بیکرند بدین نوبه و بد و بیاسم ۳ و در فم
 ۲ جزه مجله بیخ نسخه دیگر بیکرند بد و فوشا در سربت جزه و در هم
 ۲۰ جزه مجله بیخ و معلوم است که در وقت استعمال او به ضد خنار و بوی پنهان

و در آن مخصوصا اندازند از آن که غریب ذکر خواهد شد
 دو نیم از آنها است
 که در زمان که مخصوص است در صورتیکه خازن بدی می شده باشد و هم سالان در خازن پزی
 و بجا اصل کرد در صورتیکه در غرضی باطن باغزاده مثلا باشد نسخه دیگر
 بکریز و در زمان که اندک مانده جای تا پنج ساعت در ۲ مثقال آب نمک پیرازان
 صاف نموده در صفتی او داخل کنند بابت کدم انیمون مفری و در ۲ مثقال شکر
 و از این نسخه هر روز ساعت بابت فاشی جای خوری نوشاند نسخه دیگر بکریز
 در ۲ مثقال کدم او را در بابت سپر آب جوی حرم نموده صاف کنند و در صفتی او
 نیم مثقال سرکه اپکات پیاس محلول سازند و در ۲ مثقال شیخه قند اضافه کرده و از آن
 نسخه روزی سه دفعه هر وقت بابت فاشی جای خوری دهند نسخه دیگر بکریز
 در ۲ مثقال چهارم الی کدم و این نوشند و مثقال مخلوط هم نموده ۲ خود را سازند
 که در مرض رقیق است خوب است از آن میل نمایند
 سیم از آنها است طالع
 هست مخصوصا بکات طالبین نوع کینه کدم از ۲۲ ساعت ابتدای ۲۴
 روز بکریز او را اضافه کنند یعنی چون غرض ابتداء بابت کدم می نوشند طالع
 بابت کدم صل نمایند و همچنین عمل سلیمی از آن بسیارند با عانت کبریا
 چهارم از آنها است سفوف معروف بسفوف با سیم طیب مشهور و مسوکا ابتداء

این نسخه را اختراع نمود بدین نوع که بکریز شام بز کوهی و سوسن و مسویق بابت پنج
 جزویا و بابت خرم حبه الفا که اینها را مخلوط بهم نموده روزی ۲ الی سه دفعه بخیزد
 ۱۰ الی ۲۰ کدم او را نوشاند
 پنجم از آنها است بلوط که او را
 مقشر نموده مانند قهوه مشوی کرده و آنکه بکویز و روزی ۲ الی ۳ مثقال
 او را مانند قهوه با ۲ سپر آب بلخ داده بشود هیچ آن مطبوخ با لادن ۳ ساعت
 برین نوشاند
 ششم از آنها است عشب که مطبوخ بکسیر او را در سه سپر
 آب جوشانند تا آنکه سه باقی ماند که او را مخلوط کند در ۲ مثقال آب آهت و بابت
 یکماه الی ۲۴ روز تا بنفع او برین نوشاند و این سیم علاج مخصوص در این نسخه است
 شابع است
 هفتم از آنها است سرکه اپکات سرچون در چند سال
 قبل از این از اینها است چندی که بدین روز در فرانسه نموده و این نسخه را بکریز
 نیم الی ۲ کدم بشود هیچ در ۲۲ ساعت رسیده موجب جلیل اما در خازن پزی
 مخصوص چون در سه سپر اسحال او برین سر ۲ روز سهل برین نوشند
 هشتم از آنها است کلور زفره و از شراب بجز تریاک و دوا می فیدی است بدین نوع که بابت
 کدم او را در ۲ کدم شیره قند مخلوط نموده ۲ خوراک نمایند و در هر ماه بابت
 خوراک از او نوشاند و از خارج ۲ خرم کلور زفره را با صد جزو در هم سازد مخلوط شود

نموده آمارخانی بر باد و فریغ نماید و اگر او فاشتخامی را که مبدی و علاج آنها بود به واسطه فریغ و فواید این دوا در هر ماه شفا حاصل کردند **طهر اذانها**

روغن کدو با همی مقداره ای را اشتغال هم در با باد و هم در شام بدین نوع که بمقدار نیم شمشاد ابتدا شود تا معده معاد بدو شده شد و چون معقدان در این قول کند و مشبه نشود که بفرزین او و بعضی خاندان بر علت در صورتیکه بعضی معقدان از او را نباشند و گویا عتقاد بدیده کلون نظر بهمین صنعت تا سهولت الوجوه و الاستعمال است **با در اندک**

هر قسم از این اشام او و تبه مسهل است با ملاحظه بسته خصوصیت و بدون ملاحظه آنها جمیع معالجات بجا حاصل خواهد بود **از این جمله هوا کجا و در مرض با باد کما**

و گرم و خشک و لباس او بقدر امکان پشمیند باشد تا مرض با ساق بخورد و خوردن نماید و هم به سولنا تا اثرها هوید بارده معاف مانده و در وقت در آفتاب از جمله لازم است و قی بمقدار یک ربع بر اینها بخشند نماید و نیز از جمله اعمال مریز بر علاج کوه

دو آب در با است در صورتیکه حتی موجود نبود **در خصوص افند به**

انگه افندی حیوانی و شریقه که اندک الکله در با در با غده نیکو تراند و قی در خصوص اشامیدن شپش آغ که بعضی از اطباء بخوبی نمایند و در افندی با نمرض نبود اگر شپش

الافغ غذای بسیار نیکو و مناسب جملگی که الاغ است **اقا الصواعق عظیم**

عبادت از فریغ عظام است که بواسطه نرم شدن جرم او از چینه نقل خورد با از جمله نموده **۱۹۰**

عضلات سختی کردند و این علت حاصل شود و از قلیت اجزاء از سبب عظام از قلیت یکجهت صلابت طبیعت او لازم است خواه از ابتداء او اجزاء از سبب بدو منصبی باشد خواه بعد از انصباب اجزاء از سبب بواسطه از سبب او اول کرده باشد بسبب او خواهد بود بحصول است و گویا از ملاحظه اشتخامی با دی که با نمرض مشابه شده اند معلوم کرد که اشام که سبب او اکثر منصف مزاج است و بعضی از خاندانی که مخصوص خود را بطور نقصان نمیداد عظام ظاهر بسیارند و اسباب نمرض با هو وقت است **ارقی است در**

اطفال که بر این ایشان کثیر است و با نمرض خازن پروفا فساد در دشت دم مشابه باشد و با نمرض خازن پروفا فساد در دشت دم مشابه باشد و این گونه المفاصل بعد از تولد مسعد با عو جاب عظام اندر نمرض است در صورتیکه او برین وجود نقل سالم باشند پس آنان به واسطه طول وقت در دشت در غل و زرد بودن بدون روشن و تابش شمس مثل اشتخام سبب عتبات زیاد بخوبی اند و نیز ظهور کند از اثرها هوید بارده و در طبه و از سبب المفاصل شپشهاست عامله را در شبان عارض شود و از جلق و در باد و در شوره که بدن در خمر

علامات مستعدین با نمرض آنانند که سر ایشان نسبت بسیار بدن عظیم تر و فرخ بر آید و عین نسبت با طرف سافل عظیم و اطراف سافل اطریف

و نازک اند با عظم مفاصل و شدت دکا و شحاس بلنه بخصوص حافظه و اگر چه در بزرگی
 دامانی بن اطفال باعث سردی و نوسنوری ابون است و اکثر این حالت بر طرف شده
 حافظه غایب گردد بداند که عوجاج عظام بخند شمشاقی از آنما خسته است
 و اضلالی که بقا و دره طبعی اند که در سوزن کمر نند در این زمانه نجا و زو بطور طبیعی
 شوند که بدان واسطه صدر وسیع گردد با جزو انحاء سون ففاد و فنیج اطراف ففاده بدن
 از عوجاج راعال بدینجه و چون عوجاج عظام بدن باشد رضی باشد زمین و علائک
 اندک اندک شدت پذیرند تا زمان بلوغ و پس از آن علائک او ذائل گردند و کما بیان کرد
 هشتی که در طفولیت عوده انحصار یافته نماید فم دیگر آنکه رفتار مریز سر بر سر بود که
 اشتباه میل پازنی حرکت آنها موقوف شده باشد و سر بزودی غم غموده و قوه قبض
 و بسط جلد قلیل کشد خصوص چندی در سوزن ففاد و مفاصل آما سر غم غموده همی که در عاوض
 گردد در این زمان عظام مستطیله بواسطه ثقل اعضا منحنی شوند بدین نوع که در ابتدا
 سون ففاد را بخور طبع است خود مگرد و این حالت معلوم شود در مکرر حمل گفتن که اکثر
 گفت راستان گفت چپ بر آید تراست و چو مریز زیاد بطول انجامد بعضی عظام دیگر نیز چپ
 عظام اضلاع و لکن و مجز و عصص از زینب خون و فبمی خارج شوند که عمل اولی بر
 و ناسل را در عمر بعد متعبر سازد فتمی دیگر که از فم مریز مذکورین مازند

از نظر

از لطف خداوند نادر است بدین نوع میباشد که طفل اعر و بواسطه اشغال بحرفی که
 هلاک بشود در آن شرح آن اشخاص علاوه بر علت عظام اکثر بزرگوارند
 و به و شرب و داغ و با اجتماع رطوبت سر زید در بطون داغ و با تغییرات خصوص سوزن
 طلب بد شده و در همین جوه بول در هر شی از عوجاج عظام عامل شداد و بیست
 از اطراح اهکتبات علاج اکثر منوط است بدندان حفظ
 بدین معنی که شش ضروری و به بقا عده باشد بواسطه اشکالین ادا به مانع اند بزرگترین
 ازان قبیل با اطفال مستعد بر این مریز در زمانه شرف
 شمایل بوقت غما بند تا آنکه نسیم شمالی آنها بوزد و نغز به مقوقه و دولت شراب
 معطر و عرف شراب محلول طح طعام مستعمل بدانند و در سلفا لیکه سن ایشان از
 دو بیشتر باشد کباب شراب بمندار که مفید است با همراه اطلاع حدیده محلول و ادویه
 مرقه مقوقه چون جسطیا و مخصوص استعمال در هر کیداه و اگر طفل شهنخواه باشد
 با بسعی با هنام کل و خصوص شش ضروری و به مرقه مقوقه بعضی از ادویه مذکوره
 را بنوشانند چون عوجاج عظم مریز که علامت حانه را ففاده
 حتی و تغییر در حمل غذا باید در این مریز رجوع بر طبقات دولت و ادها میکند
 نموده از قبیل مریز با دام با جوهر شورم افون و با شغین افون و برضربند دهند

دیگر موضعی و فلهی عضلات صورت و اطراف را مبتلا سازد و بعضی اوقات اعصاب را
 است که این مرض بواسطه تغییر خصوصیت طایف و تقاع است و برنج و دیگر اودا منوط به ما
 صغیر اند بعلت آنکه آن عضو را اهل امراض کات و اوریو بداند و مغز را از تن
 ۱۵ سالگی استعداد باین پیش باشد و اسباب او است خوف جلد از نهید
 اسرار عصبانیه و بدان صورتی که با ابتداء منبسط شد برنج و عجز کات و فعال
 بدون قاعده و اختیار چون سخت بلیغ بلا عجز و ابتداء بپلت پا و جزیل بر مرض
 بدست گیرد القاط بد و نهوده اندست پندارد و چون مرض شدت با بدجرات با
 قاعده سرخ می گردند چون تشنج اطراف در نفس کردن و جزیل و سببهای منقط
 پیدا نموند و آنچه تشنج حاصل شود معلوم است که آن صورت حاصل شود اغلب
 همراه امراض کات بر خلاف اختلال اعمال و اختیاریه وجود دارد که چه این مرض از منزل
 شد بدی نباشد ولی چون منهن کرده خوف و باظطراب

چون مرض حاد باشد تا ده روزی در ماه طول انجامد و چون در زمان حاد و حلیه
 نشود مرض از زمان پذیرد و در این صورت اغلب بکثرت کسالت و نینالی و وسایل پیش
 ما اعلان کند علاج منوط است بجلای حفظ صحتی و علاج اود
 علاج حفظ صحتی منوط است با بکشد ضرورتی بفاصله باشد باکل و شرب آب

معین

معین در مرض را حفظ کند تا تغییرات نفسانه از قبل غضب مانع ابتداء او را از قضا
 و عادت بکوب دهند و تغییر منزل نماید و راه و شوره عندل چون هوای سرد کوفا
 و ملتس بلا سر لایحه اما علاج اود منوط است با استعمال اود و تشنج
 و هوایات و در این چنین تشنج الی طبیب که از پلتالی اکدم در وقت یکبار روز
 استعمال کنند و اکید روی عقده الی ۳ کدم در وقت ۳۳ ساعت هند و یا
 انغوزه عقده الی ۳ کدم در شبانه روز و بخی از اطباء اذ استعمال لافون نفع
 کلی دیده اند عقده پلتالی ۳ کدم و همراه این اود در جلوس در راه باد بیا تشنج
 صورتی چون مرض را غلبه در راه و بچنانند و بچنان اوقات هم اود در وقت
 و صورتی تشنج حاصل کردید

فضل و تندرستی ناخبر

طکت یعنی عدم حدوث سردی بلوغ چون سن بلوغ دختران
 از فرود مزاج و تربیت آب و هوای بلاد مختلفت لهذا عدم طکت در دختران
 مرضی نخواهند گفت الا اینکه سایر علامات کلبه و وجود کشته فقط خروج طمش ظاهر
 شود علامات چون علامات عدم حضور در دختران بسیار
 بسیار مختلفه هم از فرود اسباب و هم از فرود مزاج اوله را بچنانی تشنجی از اسباب
 مختلفه بیان کنیم تا در بعضی علامات با اسباب بهیولت فهمیده شود اولاً از آنها

در صورت این صورت در موضع مندا و لوله و رگ همراه مویلی بدن علائک
مقدّمه صورتی و منقبه طشت ظهور کند سهل است ترشح صفتی او هم بعد از آن تا
دم مشرخیه در مصل با دم جمع کرد و در بعضی از اینها شود بجهت آنکه در مصل
حوض مقدار بدن از دم مشرخیه شود بر مقدار قبل مافوق آن مویلی که در مصل
عظیم کرد و با غیر عروق تغذیه و جفطن و اما آن که اجتماع این علائک توانست
مشترک محل شوند تا انگلیب بواسطه لمس با اصابع انقباض حالت در مصل غیر شری
در تمام آنها است رفتار غیر طبیعی عمل نمیدخواهد از جهت عرض و خواه از جهت وسعت
چنانچه مثلا از بروز محل لوله منقبه نفعان نفعان عمل طبیعی دم طشت
و عموما هر مرضی من عام با هر مرضی در کعبه است منقبه نوعی است طاهر از
خروج طشت در مصل طبیعی خواهد شد اما در این صورت اغلب تا غیر طشت از
نواند مشرخیه بدلیل آنکه بنوعی جمع اعضا تا غیر از لفظ غیر طبیعی در این مویلی که
وجود مویلی نام کل بدن است اما طشت بروز کند چنانچه دیده شود در مصل
مثلا سراج خانوی و مثالی این بسده کید با محال بعد از نوبت با در حال جان
امراض جلده تپید با در حال جان در میان معدّه تپید مویلی که جمع مقدّمات در مصل

با سبلان دم قائم مقام با تغییر نفعانی شد بدلیل شوند و چون نفعان نفعی
بدن منقبه از بداید بدید و خود جسمیت دم نیز خیر با بداید این نیز خیر جسمیت دم
این مویلی از مصل مختلفه عروق و غده لفا فایک با استقامت عارض گشته جوانان
و مویلی از اوقات جلوه کرات رسانند بدقت آنکه مویلی طشت منبلا شده باشند
بعضی از این مویلی را ملاحظه نماید چنانچه عارض مویلی در مصل مویلی که
همچو و بعد حرکت بدست نمایند تا در منازل رطبه و هوای سرد و غیره شایسته است
کند و مانند شمشاد لایقه مصل نمایند و اینها اغلب رستن تکلیف بدو در مصل
قلب با رداست دم منبلا گشته بروز طشت آنها تا خیر یافتند
سیم از آنها است شایسته که بدن ناث و ترکیب بدن رجالی بدو نفعان
در عموما آنکس ناسل که انقباض است مویلی نفعان و پر او گویند یعنی بر نفع
در آنکه عروق بدن ایشان نسبت بخود ایشان زیاد است با عرض طول مویلی
و سیم اطویل و نوبت مویلی سبیل و بسط و واض شدن بطن و قلت عرض
فاصله مابین مویلی که اینها اغلب اوقات زمان بروز اوله چنین برسد
از فاعده فرا مویلی که با مقدّمات سبیل چون با وجود این مقدّمات چنین

نکند مریض صندرجا بعلات عصبیه مختلفه و در او شد دم مذکوره قبل ببلای آورد
 چهارم از انها اشارت با وقوع حرکت که اوج شریانی در او ظاهر گردد از جهت اینکه در وقت
 در ایمن زودی جفت دهند که شریان او را با دیده می مانند و همچنین در آلات
 ترشحه چون در مینهای شد بد شود اغلبا اوقات ترشح مخصوص آن است معدود
 میگردد بر همین نوع که ترشح دم خاص بواسطه همچنان دم شریانی بعلت نماید که مضمون
 طست بخصوص دیده شود در وقتانی که بواسطه هوا سالم و انقباض کردم آنها
 بنهایت سالم و قوه محرکه او بیشتر بانی بدش زفا عده است و در انها مقدار است طست
 ولی خود ترشح طست بصورت ظاهر میشود و از بعد از مابین طبعش ترشح دم و از بعد
 قوه او بیشتر بانی که در امانع است اغلبا اوقات در وقت دیده بود معتدله
 کند چون صلاح و در او امراض و در وقت و حتی و سگد و ضیق
 رفتار و نقد الم عرفان بحالات مختلفه از خود تعریف معلومست هر وقت با
 می بایش احتیاس متصل دم ترشح و فشار او در آلات مجاوده باعث افسام امراض
 کرد و اما چون از لطف خداوندی بواسطه عمل با چیزی نوع سبب ممکن است این قسم از
 دم طست اغلب بد و در شایع دیده شده میاید در صورت سبب در تمام اند
 انقباض پارسی خواهد بود از انجا که در وقت رخ و از انجا که با انقباض است و در وقت

بسیار است
 در وقت
 در وقت

در صورت هم رفتار عالت طبیعیه بنهایت خوب خواهد بود بدلیل اینکه طبیعیه
 بر ذوال سبب نیست و بعد از ظهور دم طست اغلبا اوقات در نظم و بی نظمی
 ماند در صورت سبب چهارم علامت هم بنهایت در وقت
 اما پیش از سایر اوقات خود طبعش سعی نفع عوارض است علاوه بر اینکه در اینجا
 غلبه اغلب بپار ثورات اما علاج ناخبر طست مختلفا است از اول تا علاج
 بر عوارض است نسبت اوله وسط بعد از چیزی است و فقط در اینجا ذکر نمائیم که چون
 عمل بد رجوع شود و وقتیکه اجتماع دم بمقدار کلی رسیده باشد لازم است که بواسطه
 مطبوع کل باو می بافتن با با بونه آلات داخل و انقباض کند تا با چهارم
 شوند و بعد از آن آلات مجب طبعی سهل و آسان گردد در علاج
 حاطه از سبب و هم احتیاط کلی نمود و از آخرت ساختن آلات ناسل را بواسطه استعمال
 او بد مدت در دم طست بجهت اینکه این قسم او بد آلات تغذیه را پیش از این که بوجه اند
 از عمل طبیعی با ندارند و سببند هم عارضه استعمال آنها ضعف مغز را بدون شک
 زیاد تر خواهد کرد علاوه بر اینکه این قسم او بد در استعمال بی نفع اغلبا اوقات
 باعث آسازند و لغاتیکه بطن و در مریز آلات او استسقاء بطن و استسقاء
 کردند و همچنین با احتیاط نمود از استعمال او بد معتدله و در وقت

۲۰۰۱ ادویه و جود تیر و قبل از استعمال آنها سبب را فهمیده که باعث این مرض تضعیف بودند
 و برقع او پر و خنده نا از بخت مجوی بلعیت بدن نیز بخت کند مثلاً در این جزو خاری
 در و بودن در بدن معدیه و هویت به علاج مخصوصه تا خیر طبع شد و فقط در هر روز یک
 بعد از دفع این مرض اصل حالت ضعف خاص باقی ماند بر لبها چیده و ادویه مقوی
 بجمع نماید از جمله ادویه مقویه امعاء عصاره بومادران و مطبوخ کواکب و پسته
 کرباسیا که کند اند و چون مزاجی بنمید باشد تمکیم آنها را بجز کاش چون لغتین پوست
 نارنج و لغتین پوست کند و باید در این زمین بزرگ کوش عمل امعاء را ملاحظه نمود
 و مانع از پوست او کرد و بواسطه مطبوخ ریوند چینی و اجناس نمود از سکنجاده
 و باید بطن را پوشاند تا محفوظ باشد از اثر هر قسم برودت و دلت خست با دلت
 باد و تب معطره مخلوطه در الکل بر او بود و باید هیچ شریع کرده باد و بعد بدید و
 بی نهایت مفید است در اینها استعمال در راه فانی مخلوطه مطبوخ بالاک عطره و
 حرکت پیاده و سواره و نوشاند تا اندک به سریع الحضم با مقدار جزئی از غریب و چون
 علاقه بضعف آلات تغذیه و تبیه ضعف موضعی آلات تناسل موجود باشد کار
 برودت غیر طبیعی آنها را از عدم میل به جماع و استرخاء آلات بول و مستقیم نموده و پیش
 باید علاقه بر علاج عمومی ملاحظه بجمع نمود باد و به کار آنها بر آلات تناسل مخصوصه

چون دم کرد با لغتین دارچین و مطبوخ بادنجوبه با شراب و در هر روز پوست نارنج و
 پوست مسهل و شاندان سنا و کنج کباب صبر مطبوخ و در هر روز بجز بلعیت و مفید اند
 مطبوخ است الی ۲ مثقال مسهل در ۲ سیراب با همراه غرقه شرب پوست نارنج کرد
 ۳ ساعت مندرجاً باید نوشیده شود و با حجامی از اشق بکشتال و صبر بنفشال و کبید
 شاقه من ۲ مثقال ۹۰ ساختن بر صبر صبح و هر شام همراه غذا ۲ الی ۴ عدد بنوشند
 و دیگر نباید مفید دیده اند در این قسم اشقا و مخلوطه من ۲ مثقال بد و و مثقال بد
 و و پیاسوم در ۲ مثقال آب مقطر که در دمی ۲ دفعه الی ۴ قطره در کبک پیاس
 منظر بادنجوبه میل شود و در این مورد حاصل خوب دیده ام ان افطره و
 نوشاد در مخلوطه در ۲ مثقال شربانه در مجلد دمی ۲ دفعه و از کدکاشن چنان در
 آب نمک شرب میآید ربع الی نیم ساعت قبل از خوابیدن که بر صبر خودا بعد از پختن
 آمدن از آب و بنجواب و چون بواسطه سببی از اسباب بر صبر دخول جوهر ^{بسیار}
 در ریه صلب بول نمایند می توانست از این دست شست و او را در ظرف نشاندند ملو
 از آب نیم گرم که الی ۸ مثقال جوهر نوشاد در مخلوطه باشد و بجز منع از خورد
 کردن آنها که اندک خوب بر صبر یا از خشک و اطراف آب را بپوشاند
 چون سبب این طبع شود در هر وقت ضروری باشد باید شستگان بخت

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد این رساله است در تشریح قلب و علل و عروف باضام ان که حکیم
 و دکتر فرزانه نوزاد فرانسوی حکیم باشی خاصه اعظمیت قدر و کثرت شایسته این خلاقه
 ملکه و سلطانه از زبان فرانسه بزبان فارسی ترجمه نموده و مرکب کرده است از بیست فصل
فصل ۱ در تشریح و تکیه بیان شده است که از برای خون در و رفتن که قلب
 ابتدا میسکند و بدو منتهی میشود یعنی قلب همچو مرکز غل از برای و تولد دم و اکثر این
 بلکه کل او بواسطه شراپین غذا داده میشود و تغذیه بدن چنانچه غذا ما کان میگردند
 بواسطه او رده نیست و نظای آنها از این جهت بود که در وقت تشریح کردن میباشند
 نمیکردند که خون از داخل بدن خارج میشود و حدث زندگی که در داخل از برای خون
 منبعی است که در باطن جیب خون در اعضا داخل داد و صغر و عظم جا و کثرت دم و وقت
 او با یکدیگر متفاوت باشند و همچنین در غصص و لعلی را که در قلب باشد اعظم باشد
 پس حکم کردند با یکدیگر اعضا محل تولد دم میباشد

سؤال

سؤال - اگر گفتند که چرا حکمای سلف از قبیله افلاطون وارد طور و جانان
 با کثرت تشریح حکم کردند که تغذیه اعضا بواسطه یکد و آورده است

جواب - بجهت آنکه فاس که در تخریب است زایل و تکیه بر تکیه میگردند
 با حیوان بر ابطن اسیر را که منبت شراپین است خالی از دم میدهند و همچنین حکم کردند با
 آورده از یکدیگر تغذیه بدن بواسطه او و عجب این است که حکما در مدت هزار سال پیش
 نشدند بر حرکت دم در شراپین و خالی و مثل شدن از دم در صحن انقباض و انبساط و
 گفتند حرکت شراپین بواسطه هوای مستشفات و از جمله آنکه که آورده اند این است که
 از شراپان فضا میگیرند و بدو میشود که گاهی خون خارج میشود و گاهی میماند و این
 و این شاد نش را بواسطه هوای خارج و نمل میباشند و این قول بکلیله که بعد از
 خواهد شد عدم محتش معلوم میشود

فصل ۲ در تشریح شفاف که بغیر از پر یکا و ناسند - در وقتیکه اضلاع
 صد حیوان را بر زانند در فوق عضله خارج بدو میشود و در تحت در یکدیگر
 و خلف قلب اطراف غده و این قلب قابل است بجز و بسیار و در روی او غلاف
 که در او مثل کپه اطراف غده است و در انسان و میمون مفصل است بخارج و حرکت
 میکند بجز که عضله خارج و در بعضی حیوانات اتصال با حاضر بواسطه غلاف نازک

که در سطح فوقی برده خارج قطعه اند به و انقباض و جانب اعلی این کبب متصل است
 بر رویهای بزرگی که از قلب خارج و در او داخل میشوند و ممکن نیست جدا کردن
 این کبب را از عروق و بجهت اینکه اتصال آن غشاء با عروق در بطوریکه که از غشاء
 مشقوب شده باشد بلکه غشاء واقعی از این کبب در سطح ظاهر عروق میآیند بظاهر
 شد که قلب حرکتی غیر از انقباض و انبساط نمیشود که در بجهت آنکه از بالا بسته شده است
 بر عروق و از پایین بدین جهتها تا -

فصل ۳ در تشریح نایب شفاف - سطح مقدم این غشاء با سایر اصلاص
 و عظم متصل است و در مردمان فریب در دو کتب از غشاء ششم کثیر است و در کتب
 خالی از ششم سطح باطن او مسکو و املاست و سطح ظاهر او غیر مسکو و باخوش
 و ما بین دو سطح نایب یعنی این غشاء است و از قوه انقباض و انبساط نیست و این
 غشاء اعظم از قلب قرار داده شده است بجهت آنکه مکان قلب را با انبساط
 طبیعی مانند فوج نماند و در عروق کبب در طویله و در سطح ششم بجهت آنکه قلب
 انقباض و انبساط نمیشود و گاهی این طویله بحد در باه و طول زیاد میشود
 ششم که این طویله در شفاف نفوذ میکند و او را ممد میبازد و گاهی که در
 بحدی میرسد که قلب را منضم میبازد

فصل

فصل ۴ در تشریح خود قلب - قلب جسمی است عضلاتی صغیری شکل
 در موضع است بر صدر و ما سبلت بطن بسیار و صاحب دو سطح است مقدم و
 سطح مقدم آن که محکک است و سطح مؤخر آن که سطح است اما سطح مقدم مالک
 بوی بسیار و سطح مؤخر مالک بوی عین و دارای دو ضلع است یکی این دیگری
 این ضلع این آن دقیق و سطح ضلع بسیار ضخیم و صغیری است و او را در سمت
 یکی در فوق و دیگری در تحت که فوق اینرا قاعده و تحت اینرا نقطه گویند قاعده او
 مالک است بوی عین و قدام و نقطه بوی بسیار و او را چهار اطراف است در عین
 و در دیواره اطراف عینی بلند است از دو اطراف بسیار و این چهار ضلع است که بسیار
 از نقطه قلب عبور نکرده و این قلب را در شپا است عمودی و افقی و در این شپا
 ششم در شپایان و در بدو افق است و در سطح خارجی قلب غشاء دیگری است
 که با بافت قلب از خارج مشاهده نمیشود و این غشاء در فقی است که سطح ظاهر آن
 مسکو و املاست و سطح باطنی او غیر مسکو و خشن است و دیگر غشاء ششم است یعنی
 که در بافت قلب هر دو

فصل ۵ در تشریح حور قلب - در سطح باطن قلب چهار اطراف است
 در دو عین و دو در دیواره و ما بین دو اطراف فوقانی در سن طفولیت تغییر است

که موضوع است

موسوم بنقبه ثبات کدان ثقبه بعد از تولد مسدود میگردد و سطح باطن هر یک
از این بطون صاف نیست بلکه بعضی دایره عضلات دارد که بعضی از آنها طولی
و نامیده شده اند بعد از قلب و بعضی متصل اند بقلب بعضی منفصل و برخی
دیگر مانند شبکه یافت شده اند و همچنین این سطح غشاء در فنی الحاطه کرده و از
غشاء نیز مانند پر یکا در غشاء داخلی عروق واقع شده است و سستی است با دیگر
فصل در تشریح دهلیز این - جالبترین این دهلیز و بطون را که میباید
و ما در مبداء این دهلیز را که در فوق بطن واقع است بعد از ثبات که تشریح
میکنیم بینیم صغیر است لیکن در هنگامیکه در ایست خورزا مشاهده میشود که
اعظم از بطون است و هر گاه بخوانند بعد از موت شکل طبیعی او را بینند باید
پدید خوب شده نادرا و بواسطه این زرد داخل نموده و گذارند تا بخیل شود
در این حالت بر میگردد بحالت که محسوس خورزات و در طرف عین این دهلیز یک
کوشک کوچک است که شباهت دارد بنیم اذن و سطح داخلی این کوشک متصلا
بسطح داخلی دهلیز بنحویکه فضای کوشک و دهلیز یکی میباشد و همچنین این
کوشک زائده های عضلانی است که مثل شبکه یافت شده اند و در این دهلیز
دو ثقبه است یکی در فوق که داخل اجوف نازلات و دیگری در تحت که داخل

سابق

اجوف

اجوف صاعد و در همان اجوف صاعد لولوات ناغمام که مانع است دخول خورزا
از دهلیز باجوف صاعد و در بین دهلیز یک ثقبه دیگر است که نکت آنکت کوچک در
او داخل میشود و این ثقبه همان وید اکتیلی قلب است و در همان این ثقبه نیز
لول ناغمام است که مانع است دخول خورزای وید و ثقبه های کوچک دیگر
بجهد را بر آورده قلب نیز هست و شباهت دهلیز این و سایر جدار است که نظران
یکد و هزارم مثلث و در انسان در این جدار در سن طعوت مجاریست که بعد
از آن مسدود میشود و از این مجری در سن شباب بشکل ضعیف نمایان است و متوجه
بدقیقه ثبات است و اگر این برهه پاره شود در موضع عارض گردد که جمیع بدن زرد میگردد
و نیز در کتب ثقبه که در دهلیز است ثقبه ای که واقع است ما بین دهلیز و بطن و در
او لولوات که طرف اعلی او متصل است با طرف ثقبه مذکور در داخلش از آن متصلا
هستند که متصلند با او عضلات قلب این لولوات بصورتی است که در وقت انقباض
قلب اعتیاد بر روی یکدیگر منطبق میشوند و با این واسطه مجری مضموع شده خورزات
طبیعی خود داخل بطن میشود و در همین انقباض قلب اعتیاد این لولوات بصورتی قرار
میرد که بنحی که اید اخور از بطن داخل دهلیز میگردد
فصل در تشریح قلب - قلب جمیع است عضلات او اگر چه خورزاتی الهانش
لوان

ماہلات بسیار و مابنوا سطر جانوس گفته که جسمی است عصبانی و در این زمان
یازده بین مشاهده شده است که فیج البان او مانند فیج عضلات

فصل ۴ در تشریح بطن امین - از برای بطن در داخل از جانب فوق ثقب است

که بواسطه او خون از دهلز داخل بطن میشود چنانچه ذکر شد و شکل بطن او مخروطی
زوائد عضلات او بسیار است و این زوائد متصل اند با طرف ۲ و ۳ و ۴ که در همان
ثقب مابین دهلز و بطن است و در اعلا ای بطن مابین جانب امین زوائد عادی است
ثقب است که همان شیران و در بطن است که از او خون بسوی دیمبر رود و در همان بطن
این ثقب نیز سه لول است که داخل شیران میجو افتند و این لولها مجمل از غشاء و فیج
باشغاف مثل رواید و از برای هر یک از این لولها دو طرف است یک طرف مستقیم
که متصل است بیاطن شیران و طرف مستقیم آنها منطبق میشوند بر یکدیگر و سرد
میکنند بجز آنرا و مانع میشوند بر کشن خون بسوی بطن و در وسط این طرفها
مستقیم زاده صغیری است که نامیده میشود زوائد

فصل ۵ در تشریح دهلز امین در جانب خلف مابین بسیار
زودت بقفار واقع است بجهت کمری او در طی صمدی مابین او و فقرات
واقع شده و شکل این دهلز یکب غیر منظم و در این فیج ثقب است و در طرف

باجری نیال صاحب شش ثقب است چهار از آنها در همان درید شیرانی هستند که
دم شیرانی را از دیمبر بقلب می آورند که هر دو ثقب از آنها برای غرضی اند و پیشانی
و ثقب پنجم ثقب است مابین دهلز و بطن و شکل او بیضی و بحد وسیع است که در واقع
در او داخل میشود و سطح باطنی این دهلز مجمل از غشاء و فیج است که دهلز امین را
پوشانیده و فیج این دهلز عضلاتی و مانند سبک در طول عرض یافته شده است
و در خارج این دهلز از زوائد است که شباهت دارد بکوشک

فصل ۶ در تشریح بطن امین - این بطن سلب نر است از سایر بطنها

زوائد عضلاتی آنها نیز منقسم نر است و فرقی مابین لول بطن امین و بطن امین این است که
لول بطن امین و زوائد و طرف اعلا آنها متصل است بطرف اعلا ثقب و طرف
اسفلش متصل است با زوائد ضخیم که مانند ابرو چشم سفید میباشند و در وسط هر یک از آنها
دانه خضری و قرم است که منقسم نر است از دانه های دیگر در بطن امین است و در جانب امین شیران
ریا و طرف افراحت و در همان او نیز لولها است که شبیه اند به لول شیران و در یک سو
انها نیز داخل شیران است و لولها آنها منقسم نر است و در وسط آنها نیز دانه های خضری و قرم
که اصلب انداز سایر دانه های خضری و قرم
بدانند قلب متصل است بجمع عروق زودت از فیج و در شیران مکرر و بدایا لکب

این

و همچنین متصل است بدو یکدیگر چنانچه از بیات تبین و تحت بواسطه اجزای صاعد با او
متصل است و با علای بدن اتصال بواسطه العرف تا زلات و این هر دو اجزای
متصل اند به دهن این و قریب قلب اجزای صاعد تا رهای عضلاتی در دهان
و قلب متصل است بدو بواسطه چهار ریه در شریان که از دهن این بر می آید و
بواسطه شریان و ریه که از طین این روئیده شده است

فصل در تشریح اقسام عروق - در جمیع بدن سه قسم عروق است شریان
در ریه و دو قسم عروق لغافل و عروق شعریه یا انقباض شریان است یا از جنس ریه
و جمیع شریان از او طی و شریان ریه در شریان ریه در ریه است
و در شریان شعریه و طبع شعریه میشود در تمام بدن نبوی که در این عظیم در
دم در او طی و در این صغیران در ریه است

فصل در تشریح حرم شریان - شریان صاحب سه طبقه اند طبقه
خارجی چون شباهت دارد با سفنج استغیبه نامند و این طبقه صاحب قوه متضخ و
و بیخ آن در خون متخلخل است و متصل اند با بعضی اندک مجاری و آنها هستند و طبقه داخلی
شریان و قوی است بجهت آنکه حرکت خون در او سهل باشد و این طبقه نامیده شده است
سرخه یعنی مایه زرد که این اغشیه همیشه بر طوری بداند تا حرکت بجهت بیابند

متصل

مانند غشاء معاصر و غذا داده میشود این غشاء داخلی از آن طوری که در ریه
اوست بخلاف طبقه خارجی که در ریه نماند به او عروق سفنجی است و طبقه
اوسط شریان ضخیم تر و در نیت او مایل بر روی است و الباقی از ریه ضعیف است که
هر گاه بخوانند او را قطع نمایند باید موی را در او قطع کنند زیرا که قطع آن هر چه ممکن
نیست و الباقی او مانند قصبه است

فصل در تشریح او ریه - او ریه نیز صاحب سه طبقه است و طبقه
قوی که با شریان در اندام است که در لوله اینها بر عکس و لوله شریان است و دیگر آنکه
غشاء وسط اینها در قوی و الباقی آن بر عکس شریان است بعضی از رهای طبقه اوسط
در ریه موی است شریان خارج میشود از قلب قلب نیز از مرکز است ضمیم که در
خون از ریه در قلب مانند صیغ از محیط است هرگز و در خون از قلب در شریان
مانند و قوی از مرکز است محیط و بخلاف قول اندام است که میگویند که اطراف
شریان متصل است با طرف او ریه و خون از مجاری شریان بنمایند او رسیده
و داخل باشد و در ریه میشود و قول دیگر اینست که خون از قوه شریان خارج
و جذب و ریه میشود و حال با دانه بین معلوم شده که اتصال شریان بود در ریه
شعره شریان است با شعره ریه و یکدیگر چنانکه اگر در بعضی است که این عروق با چشم

دیده میشود و در بعضی دیده نمیشود پس معلوم میشود که اتصال شریان با اورد
 در وقت شکست شریان مانده و بگذارد و با یک ترمیکرد و در بعضی شکست این عروق
 ناسبه میشوند و در نزدیکی و حجم شریانها این مختلف میشود از یک طرف معلوم
 ناپیدا میماند بطوریکه اطوار این عروق در بعضی مختلف میشود و گاه نمیشود و گاه
 با یکدیگر مانند شبکه بافته میشوند و خلافتها نیز بسیار و غیر است مجدی که در وقت
 آنها ^و و بعضی بطور است و اگر بچکد و زنده فرغانند بیسای از این عروق مجروح
 میشوند و میتوان گفت که نصف ظاهر بدن از این عروق است نظر انقباض شریان
 پیش از اصل آنها است چنانچه اگر جمع کند و نسبت با اصل دهند ضعف اصل شود
 باقیم که هر یک از اصل و شعبه است و انوار غده و در بعضی عروق از این عروق و نسبت
 یکدیگر نیز چند قطر دایره شعبه ضعف قطر دایره او طی میشود چنانچه در غده
 ثابت است و نیز ثابت شده است که هر قدر عروق با یک باشند مجرای خون در آنها
 وسیع تر است پس زمانی که مجرای خون در او طی تک باشد و بند وسیع شود
 ناستهای شریانها این حرکت خون نیز همین نسبت از عروق به بطور میبرد و نسبتیکه
 که با خون حرکت میکند در روده که بعد از آن تک و شتهای وسیع است مانند آنکه
 هر قدر مقدار اب و حرکت او در مجرای مساوی باشد حرکت او در مجرای وسیع کمتر

پس در عروق
 شعبه ها در
 سطح اویز
 میشود

بالنسبه

بالنسبه مجرای تک و اگر حرکت خون در عروق شریه مانند حرکت او در عروق
 این عروق پاره میشود و حرکت جمعی که از برای خون در آورده میمانند بسیار
 بطوری است بجهت آنکه آورده وسیع تر اندازد شریانها و حرکت در آورده مثل حرکت
 در شریانها نیست در شریانها برخلاف در شریانها حرکت سریع است
فصل ۳۳ در شرح عروق لمفاتیکی و عروق کلبوی - و این نیز همانی
 است که تازه پیدا شده است این عروق بر وقتی بعضی از اطراف بدن میمانند که
 آنها را عروق لمفاتیکی نامند و بعضی دیگر که از اعصاب آنها میگذرد و از آنها
 صفای آنها را عروق حامل کلبوس نامند و شرح آنها بسیار مشکل است چنانکه اگر
 کسی نخواهد آنها را شرح کند باید جوانی را غذا بدهد و بعد از چهار ساعت
 او را بکشد و در وقت درخت صفای دیده میشود و عروق صفای که در شریانها
 از ماده سفیدی که از کلبوس میمانند و عروق را نسبت با و میدهند و آنها
 ۵ سال بعد از عروق لمفاتیکی بافتند و چون بسیار عروق شفاف و در طول
 داخلشان نیز شفاف است که کوپاچهره نیست در بدن آنها بسیار مشکل است
 و از اینجهت است که بعضی گفته اند که عروق حقیقی نیستند بلکه عصبی را شیمی اند و
 چون بسیار رقیق گردند از برای آنها بجز نفی پیدا نموندند که از آنها میگذرد

و در وقت نفوذ عدا مملون از جنم مان و منتهای آنها مجهول بود بعضی میکنند که
لوز المعده میشوند و چون زنجار رفت کردند و بندند که بخادی فشار فطن داخل عروق
لغائیکی میشوند اما ضمیم دیگر عروق لغائیکی نامند مثل اندازند و اول غذا بعضی
از آنها متولد میشوند از داخل بدن و می آیند تا بخادی نفوذ دویم و سیم فطن و
در این مکان ضمیم کپوسیی داخل آنها میشود و قدری نود اینجا عظم پیدا میکند
و این موضع را جمیع الالبوس نامند و پس از آن صعود میکند و قطر شان مانند قلیقه
کمره و میکند بر قدام ستون فقرات در نزدیکی اوری و صعود میکند بجانب صدر
و همان مکان از انفسد و میمانند که کوبانغری است از اعلا میگذرد تا اسفل و در میگذرد
نامنهی متصل است بسون فقرات و در اعلا میگذرد و داخل و در تحت
نرفه ابرو میگردد و همان وقتی که داخل و در تحت نرفه ابرو میگردد و چند شعبه دیگر
کذا سر و گردن و دستچپ میمانند بدو متصل میشوند اما شعب دیگر که از سر و گردن و
زات میمانند خودشان داخل و در تحت نرفه ابرو شده و داخل قلب میشوند و این جنس از
عروق با وید و شیران انجید میمانند و در اندازند باغبان اینچیز که در عروق آنها است زیرا
که چیزی که در عروق آنها است خون نیست بلکه جمیع است و در ناک دویم آنکه آنها هم میشوند
در دیت و بشو و در شیران بلکه حکم این عروق مثل حکم جدا اول متعدده است

کذا انکوضع خارج نشه باشد و مورد خاصی دارند که فخر الصدق شر نامند سیم
انگه این عروق بند بند خلوشده اند که در جمیع مواضعشان مثل وید و شیران
منسوی نیستند بلکه از یکدیگر مانند دانه های تسبیح و دم غریب جدا میباشند و
هر جا که نازک میشوند بلبه بار و ولولیات که مانع است بر کشتن چیزی پاکد و آنها
بجای کسانات و خوششان در فترت منع است و خوششان از او چهارم این است که
این عروق برخلاف ورده و شریان صاحب و طیفه اند و سطح جوشان
و داخلشان سردی است متصل میشود بپریه بالمغز وید و این عروق و تولد
میشوند از اطراف و لها با بدن از تحت غشیه جلد خاصه از تحت بشیره و
همچنین از تحت غشاء مخاطی که بعد از او است و پس از آن از تحت غشاء سردی
بجای کسانات که اول و دومی بر اینجغی را داخل یکی از پودها جلد کنند داخل همان
عروق میشود **سوال** اما بعد از این عروق متصل بشیره وید و شیران
بانه **جواب** معلوم شده است که عروق و شیران بعضی شعبه
متصل با این عروق میشود چنانچه اکثرش متصل بویید میشوند
فصل در تشیح وید با با الکید بدان بدو سیکه از برای عروق و
نبت که تواند بطول میخورد از او خارج شود و داخل جرم عضو گردد و

و تغذیه عضو کند بلکه رطوبتی از او ترشح میکنند و عضو بر سبیل ترشح غذا میکند
چنانکه بعلت از برودن دم محبوس خواهد شد پس شریان که داخل
و معده و امعاء میشود منتهی میشوند شریان و ابتدا میکنند از شریان
و ریه در او آورده میشوند که در داخل قلب میگردند بلکه جمع شده و در
نیدک حاصل نموده که در بد با با لکیده میماند و غشاء او صفت تراشیده و غشاء
آورده و فریبات نبضه شریان و داخل جوف ساعده که نزد با است و غشود
بلکه داخل جرم کبد شده و در جرم او منشعب میگردد و منتهی میگردد به
عروق شری و پس از عروق شریه با یکدیگر جمع شده و م با م و در داخل عروق
و داخل جوف ساعده میشوند پس جمع خوف که از محال و معده با معده بر میگردد
و بواسطه این ورود داخل جرم کبد گشته و پس از آن خارج شده بواسطه جوف ساعده
بد هائیز این قلب غل میشود **فصل** در دوران دم انسان و سایر حیوانات
دوران دم ابتدا میکنند به که عمل است که خون از اطراف منتهی است و با صفت
میکند و بد و منتهی میگردد و از این مبداء تا منتهی شریه شریان خون در
صعود است و موضع را فوس صعود مینامند و از مبداء شریه و بد هائیز
را فوس نزول و خون در همه فوس صعود را صاع و همه فوس نزول را حرا

اول

اطراف

اطراف و حرکت میکند در فوس صعود و حرکت بطن اسیر در فوس نزول است
فوه بک فوه انقباض شریه و دیگری فوه قلب گاهی باعتبار دیگر فوس که
خون بد هائیز منقسم میشود یکی در فوه کبیر و دیگری در فوه صغیر ابتدا کبیر ابتدا است
از بطن اسیر و منتهی میگردد بد هائیز این و صغیر ابتدا میکنند در بطن این منتهی
میشود بد هائیز اسیر و گاهی بلا لحظه دیگری کوبند که در فوه نزدیک خون
خون شریانی احمر را صاع و خون و دیگر احمر را فظم و در فوه کوچکت بکند و باشد
بدانکه شریانی که از بطن اسیر میروند و پند دهانی ندارند که خون از آنها خارج نشود
و تغذیه کند بلکه بعد از منتهی شدن شریان شریه شریانی متصل میگردد و شریه
و ریه و داخل قلب میشوند و دهانی ندارند و از این جهت است که اصل ترشح کنند
اند که از برای حرکت خون دائره است و دهانی ندارند مگر در و در لغت روجه
که داخل عروق و لغات دیگر میباشد پس معلوم شد که از برای خون ندر اعضا
و ندر نزد با جلد هائی نیست و از این معلوم میشود که رطوبت خون با
از شام عروق بطور ترشح خارج میشود و بجهت آنکه کلبوها تیکه در خون است خارج
نگردد و ریه که اگر کلبوها خارج شوند چون نزدیک تر اند از اطراف هائیز با
شریه و فوگشان تا آنها ممکن نیست پس و اجلیه خارج نشوند از آنچه که

شد معلوم میشود که هر مقدار خون که فرزند کنیم واجب است که در هر دو واحد
 دو مرتبه در قلب بکشد و در بعد داخل شود معلوم شد که هرگز در زمان خون قلب
 و محیط او اعضاء است کیفیت دوران لغایت و کلبوس و محیط خود ذکر خواهد
 شد و باید دانست که هیچ عروق و اختلاف الیاف آنها در وقت خون در قلب
 زیرا که اگر چنین بود لازم بود که خون در وقت در بدن شریانی احمر اظم و در شریانی
 احمر ناصع باشد و عمل آنکه چنین نیست بلکه تبدیل خون او بسوی ناصع است بواسطه
 جرم و پستی این خون در همه قوس نزول احمر اظم و در قوس صعود احمر ناصع
 پس معلوم شد که اختلاف هیچ عروق بسبب عمل آنها است که اگر کثیر حرکت باشد
 محتاج است با استحکام و اگر قلیل حرکت باشد احتیاج بصلابت ندارد و این بواسطه
 است که عرق که از بطن امین بر می آید شریان خلق شده است و حال آنکه حامل
 آنکه حامل خون در بد است همچنانکه چون بقوت بطن امین در او فشرده میشود
 و عرق که از بطن اسهیل آید و در خلق شده است و با وجود آنکه حامل
 دم شریانی است همچنانکه در این مختار و حق نیست **فصل** در شرح عمل قلب
 و حرکت وضعی او - قلب عضله است عروق که مرکز و بنیان دوران دم است
 و تقریباً بواسطه حرکت انقباض خون در هر ثانیه بطرف فستاد بکشد و در شریان

شریانی مانند سایر عروق فستاد **فصل** در حرکت انقباض و انبساط قلب - از
 برای قلب دو حرکت است که او را فوض بسط نامند و حرکت انقباض او که بواسطه
 ان شریانی منبسط میشود و بجهت خوف است که در وقت انقباض انقباض قلب که بواسطه
 استرخاء الیاف او استند بواسطه خوف قلب بعضی از مشرحین گفته اند که
 قلب شایه دارد بلبسته که در وقت انقباض با یکدیگر داخل گردند خون در حال انقباض
 و دیگری می پرزد کردن خون در رساندن آن بشریان این مراحل انقباض و این
 قول بدو وجه رسیده است یکی آنکه یک عضله عروق است آن واحد نمیتواند در
 حرکت مختلف نماید - دیگر ثابت شده است که دخول خون در قلب بواسطه
 خود قلب نیست بلکه در بعضی خون از درید قلب عملی است مخصوص در نفس که آنکه
 زمانیکه در منبسط میشود و جمیع آلات صلبه و قلب کشاده میشوند و در این وقت
 نیز جاری قلب منبسط شده و از برای خون مانع یا فی غیبه اند و بعضی
 شد که انقباض قلب بسبب بد تعاضف است که در هر دو دقیقه پانزده دفعه است
 و نسبت بد تعاضف نفس که در هر دو دقیقه هفتاد و نه است
فصل در بیان اینکه انبساط و انقباض قلب در محلی است - بدانکه انقباض و
 انبساط قلب در محلی است بدین قسم که در هر ثانیه با هم بند میسر منقبض و منبسط

بسی معلوم میشود
 که در انقباضی -
 در هلزها انقباض
 بطین است و در
 انقباض و بطین انقباض
 در هلزها است
 ص

در حال انقباضی

با هم و همچنین است در حال انقباض و بطین و اگر کسی میخواهد بفهمد که در این
 مطلب باید علم طرح و جزو را بداند آنوقت سخن بصورتی خواهد بود که در هلزها ^{زنده} بطین
 در حال انقباضی بدین شرح از بالا رو بپایین کوچک میشود و در وقت انقباض در
 طول و عرض و قطر آنها نقصانی حاصل میشود و این نقصان در انقباض بطین
 بیشتر است از مطلب بسیار خوب مشاهده میشود در وقت و با جویوان است
 پستانداران است بجهت بیکی که این مطلبی بعضی از مشرجهای آنها کرده اند و این
 نقصان با آنست که جویوانان مختلف میشوند چنانچه در بعضی این نقصان در طول
 نمایان تر است و در بعضی عرض حتی آنکه بعضی گفته اند که قلب در حال انقباض
 در طولش نقصان پیدا نمیشود آنچه که بعد از آن در وقت انقباض در وقت ^{مده}
 میشود این است که چون قلب زنی شفاف است خور از ریه او دیده میشود و اند
 این جهت مشاهده میشود که قلب در حال انقباض کثیر الحرات و در حال انقباض
 قلیل الحرات **فضل** در حرکات انتقالی قلب اگر در این بابین ضلع
 پنجم و ششم از اضلاع صدر در جهت پستانها که در اندامهاست میشود بنصفه
 بی درجهی عضله که میان دو ضلع است و این بنصفه خود قلب است و گاهی هم
 بچشم دیده میشود مخصوصاً در آنهایی که لاغر هستند و شبلا بر طبق قلب ^{خون}

قلب

میشوند

میشوند و این حرکت عیناً از نقطه ثقل است که در گذشت از قدام مختلف و بر خوردن
 با موضوع مثل چکش حاصل میشود اما سبب حرکت این نقطه تا حال معلوم نشده است
 از ۵ سال پیش تا حال بجز بر بسیار کرده اند که بدانند این بنصفه چند وقت
 از حرکت قلب پیدا میشود بعضی از اهل تشریح گفته اند در وقت انقباض ^{بطین}
 و انقباض در هلزها بنصفه آنچه که در این زمان خود میریزد بقلب و او را بجز
 صدر میریزد و بعضی دیگر از اهل تشریح گفته اند در وقت انقباض بطین
 که این حرکت در حال انقباض بطین است بجهت آنکه در حال انقباض نقطه
 کج میشود و قدام حرکت میکند و میخواهد در جدار صدر بر جبهه و عموماً به سوی
 بطن بر این مطلب حاصل شده است زیرا که این بنصفه است عیناً حرکت
 انقباض و انقباض و این ممکن نیست مگر زمانیکه عظم فصوص را بردارند و در
 این زمان هم نفس تمام میشود و نفسی که تمام شد بنصفه قلب هم تمام میشود
 پس مقصود بعمل نیاید و در این عمل بسیار همت کشیده اند با اینکه بنصفه ^ع
 داده اند بدین قسم که بعضی در فصوص لویه گذاشته و هوای بواسطه دمیدن
 داخل فصوص لویه عوفه اند و باز معلوم نشده است بعضی دیگر گفته اند که
 سبب بنصفه قلب این است که شراطی که از قلب سرازیرند با شفاختنی

نبردند بلکه دارای قوس اند و زمانیکه بقوت تمام خون فشرده میشوند و پس میگویند که
عروق را راست کند و چون متصل اند با اعصاب و نمی توانند راست شوند این قوه
خود طلب بر میگردد و چون قلب بجای نبض نیست بخورد باطن اسدالع و این نبض ظاهر
میشود چنانچه اگر قطعه روده را بکنند از هوا و طرف او را ببندند و کج نمایند
بعد رها کنند بر بخورد بچشم که مقابل او است و گاهی عظم قفس از مکان بلعی
خود خارج شود و میل طرف راست میکند و آن وقت در آن اشخاص سرخچر برآید
و دیده اند بطن قسم است که بعد از فشار خون پیدا میشود و نیز در حیوانیکه عظم
او را بردارند دیده میشود که طایفه حرکت دیگری است که در وجود طول خون مثل
عروق طی که نصف و در وجود خود را بیچاند حرکت میکند نوعیکه در حالت انقباض
جانبی بر قلب میل میکند بجانب این و قدام و جانبی این سوی بر طرف و
در حالت انبساط بر میگردند به حالت اولی و این حرکت از تسبیح الهام قلب است
و بطنین بنهایی مختصرت با حرکت هستند و در بطنین هم در جانبی است اعلا کتب
و در نقطه شان بیشتر است **فصل در کیفیت** و مقدار حرکت زمانیکه
حیوان زنده را لفظ کنند می بینند که فیض بطنین در عروق بعد فیض بطنین
که چون منقبض میشوند بطنین و در هلز بر با نرسع منقبض میشوند و چون

انبساط

انبساط بطن تمام کرده و شروع با انبساط گذارد و در هلز بر منبسط شود بطور
در هلز هر دو در زمان کمی در حالت سکون باقی میماند و این زمان انبساط جمیع
اعضاء قلب زمان رفعت خون است و چون خون داخل در هلز بر شیخ و آنهارا
پر کنند شروع با انقباض میکنند و حال آنکه هنوز بطنین در حالت انبساطند
و پس از انقباض در هلز بر بطنین شروع با انقباض میکنند و هلز بر منبسط
میگردند پس معلوم شد که انقباض انبساط قلب در بطنین از قاعده بی نقطه
او را برای نبض قلب سه حالت شد یکی همان قلب هلز بر و بسط بطنین
و دیگری همان بسط در هلز بر و فیض بطنین سهم زمان سکون جمیع قلب است و او را
است که انقباض بطنین تمام شده است و شروع بر انبساط کرده است و انبساط
در هلز بر هم تمام گشته است **فصل در فشرده شدن خون در بطنین و شرا این**
ذکر شد که قلب مانند مرغی در وسط بنیان دوران در تمام است که خون در او
میشود و از او خارج و میرود بر شرا این **سوال چگونه در حالت**
انبساط بطن خون بسوی هلز فشرده میشود **جواب** بجهت آنکه در لول
خلق شده است که وضع میکنند بکشش خون بسوی هلز مانند مانند لول
ذو آیین در بطن پس در وقت آنکه آس که در بطن این واقع است و همچنین

الیر

ولوله های بینی شکل که در دهان شریان ریه و او در طی هستند و منع میکنند بگذشتن
 خون از آنها ببطین اما این ولوله ها در دهان عرفی که داخل و هلنز میشوند
 موجود نیستند مگر در همان اجزای صاعد که ولول نامهای است اما آنچه او پیدا
 ریه ولول ندارد و محتاج بولول هم نیستند زیرا که با نبودن ولول خون بدخل
 آنها برنگردد و حرکت قلب منظم است مگر در حال بکری از ولوله های که در خود
 قلب و دهان شریان واقع است مریض شود مگر نگفتند که خون از اجزای
 ورودی های قلبی داخل هلنز این میشود و از ولوله های شریانی بولول
السؤال چگونه میشود و از کجا می آید آن قوت که خون را می آرد
 داخل قلب میکند و چگونه میشود که بولول خون برنگردد و حال آنکه در
 آنها ولول نیست **جواب** میگوئیم که حرکت دم قوه مخصوصه است که به
 تفصیل ذکر خواهد شد اما برنگشتن خون در سبب ولوله های شریانی
 ذکر شد که خون در بیک داخل میشود در قلب و با اینکه منبسط است و میبندد
 و هلنز بر او میزند چرا آن بالا بیایند و هلنز منقبض و چون در مجرای آنکه
 ما بین هلنز و بطین است محصور میشود و راهی از برای رجعت خون به
 سوی او درده باقی نماند و محل انقباض هلنز نیز منقبض با او در نیست

مسموم بود که شایع
 و همچنین در حال اول
 مسموم بود که شایع

سبحان

سبب و هم آنستکه او درده از خونیکه همیشه حرکت است و قلب مثل ^{هذا} اند
 ممکن نیست که خون بسوی آنها بر میگردد زیرا که خون در حال انقباض ^{هلنز}
 مژده شد بسوی بطین و آنها را بر کرد بطین منقبض میشوند و در این
 حال خون چله میکند که برود و در گذرند که از برای هر یک از بطین دو
 دو مجرای است یکی مجرای است که بده هلنز برود و دیگری مجرای است که بشریان
 میرود و ممکن نیست که خون از مجرای هلنز خارج شود بجهت اینکه ولول دو
 ثلاثه از او در بطین این و در او این در بطین اسپر در حال انقباض برود
 بگذر بکری منطبق میشود و منع میکنند خون را از دخول بد هلنز و ولول
 بینی شکل که در دهان شریان است منبسط میشود و متصل میشود بپیدا
 شریان و مجرای گشاده شده خون به ولول داخل میشود اما برنگشتن خون
 از شریان در حال انقباض بسبب ولوله های شریانی است که در حال انقباض
 انقباض کارها این یکدیگر منطبق میشود و مانع میشود دخول خون از در قلب
 اما قبل از آنکه بیکدیگر منطبق شوند احتمال میرود که قدری از او بعلیه ^{ریز}
سؤال در جهن انقباض بطین چگونه است شریان برود و حال آنکه
جواب بجهت آنکه بطین بسیار قوه دارند و در جهن

نبضات
ماتت

انقباض خون را بقوت در شرابان مینشانند در انصورت انوعی که نزدیک
بقلبات خالی میشود و چون بناتظ طلب در پی میباشد لهذا در برای خون
هم حرکت متوالی نامند توج حاصل میشود پس معلوم شد که انقباض شرابان
بعلازا انقباض بطن است و بنصه شیران در تمام اجزایش بکافه نیست **بند**
از قدرت قلبیات ناعرفی شریک و هر چه نزدیکتر قلبیات قوه او بیشتر
خلاف آنهاست که دورتر اند زمانیکه عرض شود یکی از غشاها بیکه یا بین
بطن و دهلیزات مثلا تکپاره شود یا کوناه شود در حال انقباض قلب سرریزی
خون دهلیزین بر میگردد و بعضی از اسرارش قلبی حاصل میشود و علامت گشتن
خون بد دهلیزین این است که در دیده های تر قوه ضربانی پیدا میشود و این
بواسطه این است که در حال انقباض خون در دیده فشرده میشود و این نبض
که نبضه و دیده نامند حاصل مینماید اما اگر عرض عارض و لوله های بینی کل ما
انکه کوناه با پاره شوند و نتوانند در حال انقباض قلب بر یکدیگر مطبق گردند و
سرخ شود کوناه در قوه قبضه قلب - قلب عضله عظمی است که ایاف
عضلاتی حجم دارد و هر یک از عضلات بدن با قوه دارند و قلب دارای
قوه است بکلی قوه الهافی عضلاتی و دیگر قوه اعصاب که تکلیفونی که داخل الیاف

انواع عرض (نوعی از لطیفه)

عضلات

عضلاتی او میشوند طلب اگر بر عت انصد در بدن باورند و چیزی سبب نمی آید
او گذارند او را بقوت حرکت دهد و اگر انکشتی داخل بطون قلب کنند مقدار قوه قبضه
او معلوم میشود و از برای او اعتقاد دیگر بیاری است که سبب حرکت قبض بطن اند
که بعد از این ذکر خواهد شد چون که تخامه بطن ابرضعف تخامه بطن این است
عدد الیاف آن ضعف عدد الیاف بطن این است و از این جهت است که عمداً فرمودند
گفتند که قوه بطن ابرضعف قوه بطن این است چنانچه در انسان و سگ گویند
و که بر و خرگوش سفید و غول دیده شده است و این معلوم میشود از صاف دان
دو دانی که این دو بطن دارند با این قسم که دایره امین تمام میشود در ریه و دایره ابر
ابداً میکند از او طی ناها باط بدن و در سر و قو شعریه و از آنجا بودیدها
و از آنجا بقلبات اما مقدار این قوه بجز و تخمین دانسته میشود و غیره است که خواهد
شد که بطن این بطن را پاره شده سانه طریقه میبکند و بطن ابر بسیار بکثر قوه
بطنین و حرکت آنها در حال تخمنا سوالی حاصل میشود و در حال مرض نیز از نیت
شدن مجاری کوناه شدن و لوله ها اصوات دیگری که بگذارند گوش معلوم میشود
فصل ۳ در دوران دم در شرابین حرکت اصلی در شرابین در پی بود
قبض بطون است که در هر قبضه خون فشرده میشود از قلب و شاخه ها شرابان و اگر

شیران را در جوان زنده از گوشت برهنه تا بند حرکت خون و در وقت آن از قلب خون
 مشاهده میشود اما چیزی بگردد اینجادیده میشود و او این است که حرکت انقباض ^{ضعیف}
 تری بعد از انقباض شیران مشاهده میشود بجهتی که در هر یک حادث میشود
 همچنین اگر قصد کنند شیرانی را در هر نیمه طلب از برای خون خارج شده در ^{حین}
 دیده میشود **سؤال** چگونه میشود که در وجهین باشد و حال آنکه در یک ^{جانب}
 گفتند **جواب** بجهت آنکه بر وجهین تانی غیر فشرده شدن خون است بواسطه
 قوه قبضه قلب بلکه بواسطه قوه انقباض است که در خون شیران است که چون
 خون بواسطه فشار که از قلب با هر دو منبسط گردید شیران را پس از آن بواسطه قوه
 انقباض شیران خون را منقبض و خارج میکنند و این دو وجهین در صورت ^{همه}
 میشود که قصد با قطع شیران واضح شود که در آنوقت بواسطه قوه فتاری
 که از قلب هر دو است بر وجهین و بواسطه قوه انقباض شیران بر وجهین دیگر حاصل
 میشود لکن در حالیکه قصد و تطویل شیران نباشد همین قوه خون را در ^{شیر}
 منقبض و این قوه در دوران دم لازم است و غیر قوه قبضه بطون میباشد چونکه
 شیران وسیع و ممثلی است از خون که در حال انقباض بزرگ شدت را چشم دیده
 میشود از این جهت است که بعضی از مشرین گفتند که زبانه و نقصان

در جرم شیران در حال انقباض و انقباض پیدا نمیشود و این قول باطل است
 و بطلان او بجهت صبر از استعمال این است معلوم میشود صفتان انقباض
 کوچک بخوبی شکل مکعب بگردند و وسط در طرف او و در وسط مقابل شود
 کند که هم آن وسط بزرگ هم شیران ثابت است و این در وسط این دو نقطه
 این جعبه را بدو قسمت کند و پس از آن شیران ثابت است زنده را از گوشت غیر
 برهنه کند و نصف این جعبه را در تحت شیران و نصف دیگر را در فوق ^{حین} گذارد
 که شیران از آن دو وسط مرود کند و در نصف سطح فوقی این جعبه ثقبه ^{بزرگ}
 کند و جمیع منافذ این جعبه را سوای این ثقبه کوچک مسدود کند و آن جعبه را از
 آب پر کنند و در آن ثقبه فوقی اوله بلور یا رات را سخی را نصب کنند و بعد از آن ^{بزرگ}
 که در نصف اوله در سطح ملاحظه کنند حال انقباض و انقباض شیران را در ^{شیر}
 میبینند که آب در حال انقباض و نقصان در حال انقباض معلوم میشود و ^{شیر}
 بواسطه این است که در بضع شیران را وضه پیدا و انقباض شده است که مقدار بزرگ
 شدن شیران است و است در حال انقباض ^{بزرگ} بواسطه شیران است که در آن ^{بزرگ}
 کند **فصل** در قوه فتار دم - ذکر شد که در بعضی طین شیران منبسط میشوند
 و در وقتیکه فنجون طین تمام شد بشد بهیچ کوچک میشوند شیران همیشه ^{کلیه}

استماع ابر

که جذب و دفع شود و نمند زیرا که در حالت قبض بطون بواسطه فشار خون ممتد
و منبسط میشوند و بعد از انقباض بقوه قبضه خود ممتد و اندر پس همیشه خوبت
قلب ممتد میکند جلد را شاپتن را و با بقوه قبضه خود شاپتن را با این فشارها و کثرت
که عارض خون میشود و او را بکفوفه فشار احداث میشود که با این قوه نفوذ میکند و در
میشود و مجاری متبینه آنچنان که در عروق شریک است و لها پ وقت ایدارند
مترشح میشود از بعد از آن عروق و تغذیه بدن میکند و اهل تشريح این برای معین
کردن این قوه فحطین این نموده و آنرا اختراع کرده اند که بواسطه آن آلت مقدار و
اندازه آن قوه را معین کرده اند و این آلت را همند بنا به بطور بعضی از قوه
فشار خون نامند و سنگش آن این است که لوله بشکل چوکان که طرفین او منقوع شده
از بلوغت با نازد و بطرف کوفتا اولوستیم و دیگری که طرف او منقوع شده متصل کنند
بر طرف منقوع اولوستیم و در نازده آن فرغ فرزند که یکی از آنها میباید داخل شریک شود
و دیگری از خارج بر او منقبوض شود و در این لوله منقبض شریک را در دهند که هر دو را
این لوله را یک است و هر وقت میخواهند برین بند پس از آن شریان را لوله کپاره کنند و بر
لوله عمودی زناده است که بواسطه چسبندگی از آنها جدا کنند و داخل شریان شود و پس از آن
زائده دیگر را بچسبند که جلد شریان را برین زناده شود و قوه قبضه که خون را بگردانند

خارج شود و در این اولوست عمودی قدری غلت فرود که محلول درین و درین بران لوله
عمودی طولی داخل کند و درین بران فشارند تا آنکه با محلول غلت در لوله شریان
و این آلت را بزبوط کنند بالولوستی از برنج که با این آلت نخط داشته باشد و
در روی این صحنه برنج در جانی نشان نمایند بجهت اینکه مقدار ارتفاع خون را به
بدانند پس شریک را باز کنند تا خون داخل اولوست شود و پس از دخول بواسطه قوه
شریان و قلب خون آن محلول را بمشماره و بواسطه این فشار درین قوه شریک شده از
طرف طولی این آلت مرتفع شود و پس از آن بد جرات نظر کنند و ببینند که خون چند
سانیمتر بلند شده است و چون زبونی قیاسات بیشتر از سه اسانیمتر مرتفع میشود
هرگاه جای زبونی را ببرد بشود و در ذرع مرتفع میشود و این شریک را ابتدا در دست نموده پس
آن را در کوفت و کوه سفید و سبکی بر روی گوش کرده اند و این قوه فشار را در جوی استقامت با این
اختلاف بجهت تفاوت است که با این قوه قبضه شریک را کشاد و تنگی او در طحال است و این قوه
بواسطه تنگی که در جوی است و این آلت بلکه بیشتر بقوه قبضه شریک کشادگی او در طحال است و این
نیت محقق است تا این ملک شریان برنگ آما ما این قلب و شریان شریک منقبوض
چنانچه اگر نیت در عروق شریک با غلبه شریان ثابت است از این قلب میبینیم که این
قوه قوی بسیار واضح است و نازده در عروق شریک به مثل شریان ثابت و شریان منقبوض

اطلا

درین قوه فرقی ندانند پس معلوم شد که آن نسبت در بشرها می باشد
 بزرگی که بالای ولول سینی شکل واقع اند اما ابتدای عروق شعر پخته
 محفوظ است و این قوه فشا در آنها مساوی است و در عروق شعر
 محفوظ نیست یعنی این قوه را ندارند و این قوه نشان خون
 که زین را بلند میکند و بالای ولول سینی شکل نفوسیا
 ۱۵ سینه طبات و هرگاه این امتحان را در سگی کند
 که متوسط باشد در کوچکی و بزرگی کتفه در حالیکه
 وزن زین شصت و هفت مثقال باشد و نصف
 قطد او در طی آن است ۶ ۱/۴ سینه طبات باشد
 این قوت در فوق ولولهای سینی شکل زین و
 ۱۵ سینه طبات بلند میکند اما در انسان که نصف قطر او طی آن است
 این قوه در فوق ولولهای سینی شکل ۱۵ سینه طبات را بلند می
 کند و حال آنکه وزن زین ۲۱۷ مثقال است بدانکه واجب
 است که این لوله را با اندازه عروق که در او ولول را
 بدون کج و زیاد میکند پس از ارتفاع

در حال انقباض بطین با خاک نظر کنند می بینند که در هر نبضه طلبی بی نهایت
 نصف سینه طبات ثابت است سینه طبات بلند میشود و پس از آن بجای خود بر میگردد
 در انقباض و کوفت از انقباض طبات مثل اینند از خون

در اصل قوه فشا در حال تنفس

فصل ۲ این قوه مختلف میشود در بشرها و انقباض ابتدا صدر در
 نفس در آنکه در حال انقباض صدر هوا در فضای او داخل شده و قلب از شدت
 از برای انقباض میکند و از قوه انقباضیه که همدیگر قوه انقباضیه او که شد
 زین را مثل حال اول بلند می کنند زیرا که عدد از تحریک زین قوه قبضیه طلبیه
 و این عمل منعکس میشود در انقباض صدر یعنی در حال اخراج هوا باینکه
 در آن زمان قوه فشا خون پیشتر میشود پس اگر بخشی از آنک نظر کنند در حرکت
 خون در ارتفاع بنفند و در انقباض می بینند یکی از آن دو ارتفاع بواسطه انقباض
 قلب و بیشتر خون است در بشرها که در هر نبضه ۵ الی ۶ ابریه است و بعد از
 انقباض صدر است در اخراج هوا و آن در هر نبضه ۵ الی ۶ ابریه است و بعد از
 حرکت یک نیک بلکه یک از قوه قبضیه طلبیه است و دیگری از قوه قبضیه صدر
 بدانکه ارتفاع خون در حال تنفس در حال طلب بیشتر است از ارتفاع او که در
 قوه قبضیه طلبیه است و هر چه از قلب بلند میشود قوه ضعیف میشود پس اگر اینک

و انکندار هم بر شریان ثبات اسبی صمیم که در شریان اولی است از او انکه
 در شریان وضع او را اند بر یکا انکه نظریست **فصل** در اختلاف قوه
 فشار و دایره کوچک و در دایره بزرگ و در ان از اعمالی که تازه یافته اند از این است
 که این قوه را در این دو دایره مختلفه پدید اند و این تجربه در دست و کوبه می شود
 کرده اند باینکه همان اسباب را در شریان هم و شریان سیاتی آنها گذاشته اند شاهه
 کرده اند که در شریان در این قوه ثلث قوه است که در شریان لیه است و آنکه بکر
 جمع کرده اند که مقدار قوه فشار در شریان که معین کند و این اسباب را
 با نظام بعضی اسباب و آلات دیگر و این است که در کتب پیشین یعنی نویسنده صفی و
 این است که با این اول و چوکانی شکل ان بلوغ و بطرف آن اوله اوله منقسم دیگر
 متصل کنند چنانچه در اسباب را چون ذکر شد و طرف طولی این اوله چوکانی شکل باید
 مشغول باشد و از طرف مشغول در طرفی زین قطع کوچک از چوب پنبه گذارند
 و در بالای آن چوب پنبه بسیار نازک عموداً وضع کنند و در طرفی از چوب نازک دیگر
 موثرب لیب کنند و از طرفی دیگر قرار دهند که عمار باشد با طبل کاغذی و متحرک
 باشد بواسطه بعضی آلات بزرگ که در ان صورت چوکانی زین را بر نفع میکند
 آن چوبی که مورد بر سطح زین بود بر نفع می شود و مدای که بر او عمل است حرکت

امور انون

نصب

لا و کبر

و گفت قوه که از فشار خون است با قوه که از نفس است جدا گانه است بر ان بلبل
 کاغذی نقش میکند و هرگاه در جای کاغذ سفید در این طبل سفید رنگ سپاهی
 مالند و بجای مدام آلت نیزه مثل سوزن ضعیف کند این دو حرکت همز و این خود
فصل در آن چیزهاست که این فشار را زیاد یا کم کند **۲۷** این قوه می تواند بواسطه
 بعضی اسباب که زیاد شود یکی از آنها خارج کردن خون زیاد است بواسطه
 و غیره و این بواسطه ثلث مقدار خون در شریان است و چون خون بمقدار
 خود عود نماید این قوه نیز بمقدار خود برگردد و این تجربه در دست شده است باینکه
 در اشغال از او خارج کرده اند و دیده شده است که قوه که پیش از ضد ۱۵ سانتیمتر
 زین را بلند میکرد بعد از خارج کردن ۱۰۰ اشغال خون از ۱۱۰ سانتیمتر رسید
 اسباب بکسر عکس این عمل است باینکه خون را زیاد نمایند از این شریان لغات و شریان
 فخذ و چون این آلت را در شریان دیگر گذارند ملاحظه میشود این قوه که اولاً
 بود به ۱۲۰ میرسد و اسباب بکسر داخل کردن خون خارج است در بدن و تجربه شده
 که گذارند از آن بزرگت در شریان سیات سنت و فخل ۱۰۰ اشغال چو نفع
 ۱۵ سانتیمتر بود رسید به ۲۰ و در دست دیگر این تجربه بر کرده اند که پس از بزرگ
 کردن ۱۰۰ اشغال خون فشاری که تا ۱۵ سانتیمتر زین نفع میساخت به

۷۰ ار سپرد و دیگر از اسبابی که مایه تار و بار و نقصان این قوه میشود ضعف قوه قلب است
اعم از آنکه از استعمال او نباشد یا کم و زیاد شدن غذا چنانچه قلب ضعیف شود
چنانچه در صورت استعمال در شربال با نسیا کوریده میشود با آنکه در بعضی صفت لیس لیس
باشد با هر کس در سده قوه قلب کم میشود و قبل از آن مذکور شد که از برای شربال
قوه نبض است که شربال را از خارج بداخل بر میگرداند بعد از آن با طش از نسیا
قلب آن بواسطه قوه او بخارج خود شربال است و حال ذکر مایه های که شربال را قوه
قبضه دیگری است که سبب او در نفس شربال و آن در شربال صغار ظاهر است
بلکه اکثر قوه او در عروق شربال است و بجهت شربال با بد و قوه که در شربال است
او را باره کرد و قوه اکثر شربال در شربال است که در صفای قریب جده می باشد بنهیم
صورت قوه آنها نصف است طبیعی هر دو سبب آن نیست مگر قوه که در شربال است
بواسطه خون شربال در وقت سکون قلب یعنی در حال نماند و در حال حرکت
خون شربال در شربال بواسطه همین قوه در آورده فشرده میشود و همین است
که در وجود این قوه در شربال می توان اقامه نموده این است که شربال صغارا
در سخت در شربال کلام و از او صد مدهیم بواسطه آب کرم پادوی حامدی با
بواسطه آن قوی بدیده میشود که در اینجا لسان شربال در نبض می بیند

سؤال

سؤال چگونه میشود که در شربال بعد از موت قبضه بدیده میشود
جواب هرچنانکه این قوه قبضه بعد از موت ظاهر میشود الباقی عضلات
باشد که آن حرکت بواسطه آنها حاصل میگردد بخصوص در شربالها و هرچنانکه این
قسم الباقی یافت میشوند و دارای قوه قبضه و لیسطه خواهند بود تا ۴ ساعت بعد
از موت و این حرکت را حرکت نعش مینامند و از همین جهت است که هرگاه باقی بماند
در بدنه میشود که شربال شربال معمارا کند و خون از آنها جاری میشود در زمانیکه آب سرد بر
آنها زنده با هوای سرد بآنها رسد چون ۷ پاسد و قوه بگذرد با آب سرد و از یاد دارند
بسیار کم معاد شود چون شربال غایب و شربال بنای حرکت ندارد و از آن
جملات که بر جراح و لیب است که صبر کند تا که خون جاری شود و بعد شربال را بزند

شربال حرکت میکند

سؤال چه چیز است عمل این قوه در سردی و در گرمی
جواب کوباکه بواسطه
این قوه چون از غر و شربال خارج فشرده میشود و چنانچه از امعاء بواسطه حرکت
که دارند غذا خارج میشود **فصل ۲** در موانعی که از برای حرکت خون است
در شربال - بدانکه از برای قوی محرکه خون شربال موانعی است بعضی از
آنها اصطلاحات خون است همچنان شربال و ضعف شدن قوه است که از قلب که در شربال
و بعضی دیگر قطع مسافت است و شربال است که خون را که در طولی و فیض است لیکن

در

قطع آن مسافت در بعد آن لوله طویل دینو ضعیف میکند و او را بعضی از آنها
کثرک التواء و اعوجاج و بعضی بگردن و بعضی بگردن و بعضی بگردن و بعضی بگردن
بجاری خورد است که اگر جاری مساوی بوده اند حرکت خون در شرع به سرعت بر می آید
و بیشتر می کشد که مساوی نیستند و آنکه در بعضی است سبک تر است و آنچه است که بعد
کشاده تر است و این است سبب ضعف فو خون میشود و این مانع حرکت خون در
شرایطی که در بنیان بعضی اند مثل آنها یک در داغ و قنطاریه هستند بیشتر است
پسیدگی و بعد آنها از قلب و اشعاب آنها بیشتر است چون که شرایطی نزدیک داخل این
بنیان نمی شوند و یکدیگر را تشعب فو بر منتهی گشته و آن شعب داخل بنیان میگردند
پس این همه مانع حرکت خون در این بنیان زیاد میگردند و حرکت خون بطریق
فصل ۳۹ در نبض و کیفیت نشدن او و نکشت او و شهرت او - مگرد که شد که
نبض انبساط شریان است و معلوم است که هر چه مانع انبساط شریان کم باشد نبض
عظیم تر میشود و بالعکس پس از این جهت است که در شهرت شریان احساس نبض بیشتر
و در او دهه با لکب تمام میشود و خون در او در یک نظام حرکت میکند و آنچه
که فو نبض شریان در داخل شریان صدمع و انقباض کرده اند و همچنین شریان پدید می آید
آنکه در شریان مددوی استخوان واقع اند و فو نبض در او در عضلات مختلف است

شرایطی که در روی گوشت واقع اند که بواسطه آنها با نبض احساس نبض می شود و همچنین
خون انکشان در عضله سخت تر اند لهذا فو در آنها کم تر و منفع نمی کشد نبض آن چیزی است که
بر روی او گذاشته شود بواسطه حرکت خون در حالت انقباض شریان همچنان که با بر
روی پا بگذرانند در حالت که در وضع بلندی نشسته باشد مانند صندلی و کرسی هر چه
پارا او میخیزد یا در فو فانی بواسطه نبض شریان سخت تر که بلند میشود و آنچه که
در سر انکشان اشکارا و نماها است و از برای تعیین حرکت بلندی او را الفی اخراج کرده
است و آن این است که لوله شریان که در طرف داشته باشد چنانکه طرف ۲۰ برابر طول دیگر
باشد چون طرف کوتاه آن اول حرکت می کند بمقدار طبع طرف دیگر ۲۰ برابر او حرکت
خواهد کرد و چون بر طرف طویل او مداری رسم کنند مداری طویل تر است چنانچه در
حالت سابق ذکر شد پس از مدد در طویل با او میماند و دیده میشود اختلاف شریان نبض
در فو نبض مختلف می کنند نبض از انکشت معلوم شود و در بعضی از او وضع شریان
تو عات نبض ممکن است مثل آنکه اگر بدقت نظر کنند در شریان صدمع اشخاص را غنیمت
میشود که تقریباً حرکت ظاهری دارد و این جهت است که شریان در این موضع منحنی
و کج شده و فانی که منقبض میشود خون در شریان فشرده میشود و چون در این
موضع شریان انقباض پیدا کرده و چون همان فشار با فو نبض لهذا ما بل است

کد شیران را پس این جهت است که حرکت در این موضع ظاهر میگردد همچنانکه در باب
 حرکت فلفله مذکور شد و این حرکت بواسطه حرکت شیران است بلکه موضعی است که گمان
 باشد و از برای عطف و دلیل طبیعی است که حال مقام ذکر او نیست هرگاه شیران شب
 جوان زنده را از گوشت و پوست برهنه نمایند و ملاحظه کنند بینند که در آن موضع
 که مستقیم است حرکت او دیده نمیشود و در آن موضعی که کج شده حرکت او کج میماند
 و این جهت آنست که در آن موضع حرکت او است بدانکه بعضی که در این باب شیران پدید
 در هفت موضع در پستان نیست بجهت آنکه اگر مال کینم شیران بیست و هفت ^{نصف}
 او قدری پیش از شیران زنده اعلی است و نصف شیران زنده اعلی در پیش از شیران
 پاست و همچنین هر قدر شیران زنده شود قلب این حرکت بطوری میشود پس معلوم
 شد که بعضی از شیران زنده حرکت او آنگونه است که او بسیار باشد بلکه در هر ^{نصف}
 ثانیه ثابت سبع تا نهم بار ترقیب شود و این تفاوت در کسب کینم و بطوری است ظاهر
 تره باشد بجهت آنکه در حرکت بیشتر است چون حرکت شیران از حرکت فلفله ^{تعلق}
 بسیاری مابین آنها میباشد ممکن است استدلالات حرکت شیران بجای عطف و عطف
 و ضعف آن و سرعت و بطور و اعتدال و تنظیم حرکات و عدم آن میشود بلکه حالت
 که عارض شیران میشود و بقلبه عطفی ندارد و آن قوه فیضیه است که در ^{نصف}

و در این موضع که در پستان
 کینه فیضیه است

فصل زیاد و قوه بسط که میگردد و مانع این قوه فیضیه شیران است
 در کینم بدن عروق شعر بر واسطه اند ما بین شیران و آورده و شباهت هر دو
 جنبه دارند هر چند شیران نزدیک تر باشند شباهتشان با ن بیشتر میشود و هر قدر
 بود نزدیک تر کند شباهت بودید پیدا میکنند و این عروق در بدنه نمی شوند عروق
 این است که آنها را عروق زنده بینی نامند و از برای صغیر آنها حده حقیقی است که تجاوز از آن
 حده ممکن نیست و آثار الفدر است که بکوب و نصف اند و بکوبه بعضی که در ^{نصف}
 شکل او بعضی شود و یک روفت در آن کویحیت تر از این میشود بجهت آنکه شد عروق
 شعر بر از خون و بواسطه عظیم کوفت و از قوه فیضیه که دارد و هرگاه بخوابیم آنها را
 ملاحظه کنیم باید مابین کینم این تر باشد و اما مثال آن در آنها بقره و در این مورد
 دیدن عروق شعر بر آسان میشود بجهت آنکه بواسطه دخول این مابین بزرگ تر و با ^{نصف}
 دیده میشوند و هرگاه در زنده بین عروق شعر بر جوان زنده را ملاحظه کنیم
 بینیم که کلبو لها بعضی شده و بعضی اخل میشوند و این عروق تا از این عطف ^{نصف}
 و در این مورد خط آنها از پنج بینیم باشد و بینیم میباشد و این قسم عروق شعر بر
 در پستان عطفی نهد و بعد عضلات بافت میشود و از این قسم هم که هر عروق
 شعر بر بزرگ تر شود و قطرش بصدف مردم منتهی رسد و این نوع عروق شعر بر ^{نصف}

و در این موضع که در پستان
 کینه فیضیه است

عظام و غضبه مخاط یافت میشود پس حرکت خون در این عروق بطریق مستقیم و غیر مستقیم
آنکه سابق ذکر شد که هر قدر که عروق شریک با یکدیگر نزدیکتر شود در آن دم در او بطریق
میشود بجهت وسیع شدن مجرای او **فصل** - در دوران دم عروق شریک
بینیم با وضع نده را بگیریم و او را در عروق متحد کنار هم که بقدر کم است و سطح داشته
باشد و در آن متحد سوراخی میبینیم بقدر چشم که بر سر وضع را نزدیک آن سوراخ گذاریم
چنانچه اگر زبان او را در برابریم تمام آن تغییر را پوشد و بلکه قدری هم از آن بجای
گردد و بعد چید سوزن با طرف آن زخم و وضع را در عروق متحد سوزن کنیم که
نحویکه بتواند دیگر حرکت نماید و این عمل از آن جهت مخصوص بوضع شده است که نشان
او صفات زیاد دارد و فایده این سوراخ این است که شعاع بصرفه نگیرد و اینست
دیده بین دیده شود و اگر چنانچه این عمل در پر خفاش و صفاغ امعاء بعضی احوال است
دیده میشود و آن زخم باز هم است محض کثرت وجود او و نزدیک کلبوهای خون
است و در این عمل باید زخم بین را حرکت داد تا بجای آن شی را صدر زخم
گردد و چون در دنده بین نظر کنیم میبینیم کلبوهای خون را که در این عروق میگردند
و در میان این کلبوهای طولی شفاقی است مثل باطن البیض و علاوه بر حرکت
مکان که آن کلبوها دارند حرکت وضعی هم دارند و دیده میشود که کلبوها

چون بموضع ضعیف رسند و توانند از او بگذرند شکل بعضی پیدا کنند و از آنجا بگذرند
و با آنکه آن موضع ثقبه نظر خون کلبولات پس در این صورت باشد کلبولی بگذرد
بعد از او کلبولی دیگر و هکذا در اینجا دوران دم در نهایت بطور و کند است
و بواسطه زخم بین چیز دیگر دیده میشود و او این است که کلبوهای که از خون در آنجا
میگذرند و حرکت آنها سریع تر است و آنها که از زخم است جدا بگذرند و حرکت
آنها بواسطه اصطکاک بطریق مستقیم و هرگاه یکی از این کلبوها بسد بموضع
بگذرد که بعضی از آنجا خارج شود در اینجا قدری متوقف گردد و همچنین کلبولی
که بعد از آن آید و از این فرار خنید کلبول در آن موضع جمع شود و بواسطه شفا
کلبول اولی خارج شده و سایر کلبوهای این یک نفع بعد از آن خارج شوند و حرکت
خون اصطلاحی پیدا میشود اما عروق که بزرگتر از آنها باشند حرکت خون در آنها
اسرع است مخصوص در سمت آنها و کلبوهای که نزدیک جدار این عروق هستند
حرکتشان بطریق مستقیم که با متصل اند بدار عروق و اکثر آنها بیکدیگر نزدیک
بجدار عروقند و نشان سفید است بخلاف آن کلبوهای که از وسط عبور
میکنند سرخ رنگ میباشند و راه این کلبوهای مختلف است بعضی از آنها از قلب
آمده و بعضی بدن میروند و بعضی از اطراف بدن میآید و بقلب میدهد و

و حرکت از کلبوها در آورده بیل نظام است و بجهت امتحان بر مطلب صابله جلد با این کفتار
 و دفع را در زنده باین گذاریم در صورتی که نظام حرکت کلبوها در آورده شود
 معلوم میشود **فصل** اما قوه فیضیه درونی غیره - اگر قطع شود
 در وی عروقه شریکه گذارند میبندد که جسم او نصف حالت طبیعی کرد و چون تغییر
 دارند بعد از دفعه بحالت طبیعی معاومت نماید پس معلوم شد که این قوه
 دفعه از فیض مغزی میشود و آن بدین معنی است که در آن شور و غش میباشند
 این عمل در این عروقه بکنند برخلاف اگر آب گرم بریزند در روی آنها بر
 انبساط او می افتد و از قوه فیضیه او بکاهد و این عروقه در این صورت
 مثلی از خون میشود پس معلوم شده همیشه خون بک قوه داخل نمیشود پس اگر
 قوه فیضیه با باشد حرکت مبطی میشود و آنگاه بر میگردد کاه میخ شدن و
 کاه میبند شدن رضایه در اعراض رضایه از قبل قوه فیضیه از همین قوه فیضیه
 است که قاعله این قوه بنیان عصبانی است مثلا صفریک و چه کسی که بر سردانی قوه فیضیه
 شعریه است با عانت فعل اعضا و نیز بسیار بکند خوار شخصیکه بخالد کلکون میشود
 این است که بواسطه حق مخصوصه مانع منبسط میشود و چون زیاد میل میکند
فصل در دودان دم در آورده - سابق ذکر شد که جسم و دودان را که

درجی

درجی شریان است پس بسبب منبسط میشود چنانکه اگر بجهت غرای بدی یا
 عمل دیگر و دیگر را ببندند میبندد و دودان و دودان باشد صغاری که از آن منفرج
 کشند بزرگ میشود بحدیکه ناء بر این حجم اصل خود را پیدا نمایند و چون
 آورده از دخالی کردند منطبق میشود بحدیکه شریان این که چنین نیستند برای
 آورده نیز قوه انبساطی میباشند و آن که از شریان چنانچه در وقت منقبض
 دیده میشود که آورده که در حین اسفل موضع این واقع شده اند یعنی در
 اطراف بدن بزرگ میشود و چون رست را بکشند بدین معنی که
 بر میگردند و کاه می از او فاساد مانع مداوم میبندد و بدین بزرگ شده و
 همانکام میبندد و اگر چنانچه رفع مانع را نمایند نیز شغافه اول معاومت
 نمایند و در آن خاص بر بزرگتر از آن خاص جوان است که فضای آورده را بنگا
 شریان نسبت دهند دیده میشود که فضای در بدین حد بزرگتر میباشد
 مثل آنکه در اکثر و مانع بدن مشاهده میشود که هر شریان را در و دودان
 هر یک از این دو دودان پیش از فضای آن شریان است پس میبندد از آن
 قیاس بر این موضع بدن خود و آن این قاعده در آن عروقه دیگر از قلب و دودان
 بیشتر جاری است و در آنها بزرگتر است آن میباشد که در آورده اختلاس

نمیشود و هر که خون بپا نظام در آن میباشد **فصل** در قوه فشار خون
 در او دیده این قوه در او دیده کم است چنانچه من مایه که انکشی بر یکجا آورده می
 گذاریم پس بینیم که ماه خون بسبب میشود بخلاف شراب آن که فرغ و مدافعت میکند
 انکشت را و اگر در اجین را ملا خط کنیم با مهران قوه فشار خون پس بینیم که این
 قوه انبساط را در مظهرها و زخمی کند و این قوه در هر ممتا آورده بپا نوال
 نیست بجهت اینکه این قوه در آنها بواسطه خالی و پر شدنشان تفاوت میکند
 و نیز تفاوت میشود از کثرت حرکت و سکون عضو که آن آورده از آن عبور
 میکند و از بخار به باه ظاهر کشنده که این قوه فشار در او دیده می شود که کوچک
 که نزدیک شراب این اندک بیشتر است بالنسب بودید های نزدیک که از شراب این دور
 هستند و این قوه نیز تفاوت میکند همچنانکه زیاد میشود در حال قبض است
 و کم میشود در حالت بطان چنانچه بعد از این ذکر خواهیم کرد

در جریان و حرکت و انقباض و انقباض
 معشاره ابتدا در شراب این و پس از آن در عروق و شریکها بعد از آن در ریه
 چون دم بودید رسیدن باقی را و مشاهده میکنید در در حالت صحت
 در بعضی از امراض مانند مطبقه کاه می دیده میشود که چون قوه انقباض در آنها

کمز

از دید جاری میشود مانند دم شرابی که جهندگی دارد بعضی در دقیقه ۱
 الی ۸ مرتبه چنین نماید اما حداقل کل است که این چنین دم از وقت آن باشد
 که در آن وقت دم به هوشان عروق شراب عبور نموده و جریانی که در شریکها
 است بودید رسد با دیده میشود در کانی که عروق شراب در شان و سج
 ثرات و از قوه قبضه آنها کاسته شده زیرا که این قوه را که ملاحظه نموده اند
 در مرضا شکست نام خوابشان بخلیل رفتن چنین خون در او دیده است
 با فشار خون در هم میماند و دید و شکست با ریه استند و همچنین قوه خون
 و دیدی تواند در جهت قبضه نماید و در این صورتش او دیده بد را بر نماید
 و این قوه را زیاد کند از این جهات است که دم بقوت چنین نماید از برای
 حرکت و خروج دم از او دیده غیر از قبض بطون اسباب بکرات مثلا نما
 او دیده اطراف و بعضی دیگر را و غلاف لیغی شخی هستند که آنها را
 با عضلات می پوشانند و از قبض بسط عضلات کوچک و بزرگ نشی
 پس چون عضلات قبض کردند خون فشره میشود و بخارج از این جهت
 که در وقت قبض کردن که بدست حرکت میدهند و عضلات مدام
 دست را منقبض میکنند و منقبض میمانند دم زیاد و خارج میشود در حال قبض

چگونه است که خون در بدی وقتیکه با این نوع فشرده شد مراجعت نمینماید
و بطرف قلب حرکت کند مگر نیست زیرا که او رده دارای سرپوش نیازی
هستند که مانع رجعت مملت شوند سبب دیگر و چون خود او رده دارای
قوة قبضه اند که وقتیکه مثلی از دم شدند منقبض شوند و بطور حکم کش
دهند دم را بجانب قلب زیرا که او لولهها مانع اند رجعت دم را بسبب دیگر
در انبساط صدر است در انبساط صدر جمیع آلات و اعضاء را و میل باز
شدن دارند بواسطه همین است که هوا داخل میشود در همین زمان
خونیکه در شرايين و او رده اند میل دارند که بقلب برینند دم شریانی
بواسطه ولولگی که دارد نمیتواند رجعت بقلب نماید دم و بدی چون
مانعی ندارد بزودی وارد دهلیز این کرد پس انبساط صدر یکی از
اسباب حرکت دم و بدی است این عمل نفس در دوران دم و دیگر بپشت از
سی سال نیست پیدا شده که طبیعی آنکه سیوی نام لوله بلوری در
اجوف نازالاسی گذاشت و طرف دیگر آنرا در طرفی که آب ریخته در
او بود گذاشت و ملاحظه کرد که هر وقت صدقه منقبض میشود دست زنگین
دارد ولولگی میکند و مانند آنکه قلب او را جذب کند اگر اسباب میزان غشا

دم را کنار هم و در و واج سکی همان جذب ملاحظه شود بجهت آنکه در انبساط
صدر ستون ریزی نزل نماید و مقدار این قوه جذب دم در صدر مختلف
است و بیشتر بمقدار قوه نفس است اگر بان حوائلی که شکر بر میکنیم از آب
که قوه نفس زیاد شود و با این واسطه قوه جذب دم نهد و بر سر نیزه نهد
شود یکی از مشرجهای که بسیار در عمل روان دم دقت نموده موسسه
پوزیل است مخیر مهران قوه فشار در ملاحظه میشود قوه جذب
دم را در بد چنانچه بادی نموده بود ولی محقق تر باشد که جذب دم قوی
بقلب زیادتر از االی اسانته طراست و لی چون انقلب و رشود این
قوه بزودی تمام میشود مثلاً هرگاه بقدر وجیب انقلب و رشود غشا
ناخن نماید و همچنین سایر چیز زودتر روند نفسی که در او رده اطرا
همچنین جذب این قوه نیست بجهت نوسنج و بلبلین این مطلب فرض میکنیم لوله داشته
باشیم در اجسام سخت مانند آهن یا بلور یا زنگ سر آن آب را بکنیم اگر آن
لوله بسیار طولی باشد آب داخل آن کرد و لی هرگاه آن لوله از
چم پاره یا ورید باشد بواسطه آنکه قوه جذبی که در قلب را در آب با
بیشتر خودش میکشد ولی قدری که در و شد حیداران لولههای

نرم با بکد بکر منقبض و متصل شوند از این جهت اسب که این قوه قریب قلب
 بیشتر است و چون بقدرت عجب دور شویم آن قوه کم میشود مگر اینجا
 دیدیم نسبت است بغلاف یعنی که آنها مانع التصاق حیدار و میشوند نیز از
 برای سرعت حرکت دم در و در سبب دیگر است و آن عبارت از وسعت فضای
 او است در اطراف و تنگی فضای او است و نزدیک قلب و سایر اندامها و در این
 گرفتاری که سبب مانع حرکت کند انحراف و سبب مجرای است حرکت
 او سریع شود سبب دیگر حرکت دم و دیدی چون اکثر او دیده قریب ^{باین}
 اند هر وقت شراب این منبسط بودند میشارند از او و چون خون می
 تواند بواسطه ولولها رجعت نماید لابد باین بجا قلب حرکت نماید
در موانع حرکت دم و دیدی جمیع موانع که از برای حرکت
 دم شراب این گفتند در او دیده موجود است و بعلاوه آنها قوه حرکت دم
 در او دیده کم است با بکلی تمام میشود یکی در موانع با سبب صعوبت
 حرکت دم در او دیده ثقل دم است اگر چه ثقل دم در بعضی از شراب این نیز
 موجود است ولی قوه حرکت دم از شراب این است این حالت چندان
 بر ذی ندرت چنانچه ملاحظه شده است که حرکت دم در شراب این

سبب در حالت خوابیدن و در از نشدن بروی زمین سریع تر است
 قیام است زیرا که در حالت قیام باید است ستون دم را مرتفع نماید چون
 قوه حرکت دم در شراب این قوی است دفع این مانع را نماید بخلاف
 دم آورده اطراف سافل که بجهت حرکت و دخول در اجوف ساعد
 و از آنجا قلب در حالت قیام بسیار بصعوبت حرکت کند بخلاف
 وقت خوابیدن یکی در موانع دوران دم و دیدی فشار است
 هرگاه بسبب بارش و پایداری پدیدند دیده شود که آورده با
 خون محال نشدن برکت و معلق از دم کردند در این معلوم
 میشود که دم شرابی وارد میشوند و دم و دیدی بالای
 زود پس فشار مجری منع دوران دم و دیدی را می
 میکند ولی منع دوران دم شرابی را نمی نماید یکی از
 چیزها شکر آورده اطراف سافل و غالبه یعنی موانع
 دم باید صعود نماید بافت میشود ولولها است هرگاه این
 ولولها نبودند فشار ستون دمی که پیش از است زرع است
 آورده را پاره میشود پس بقا صله هر دورانی ^{نیست}

ولول خلق شده در حقیقت این شون دم منقسم به ۲ تا
۳ قسمت شده که هر یک از این قسمت ها منتشرند ولول
تحتانی خود را لهذا آورده که در جانب اسفل است و با
واقع اند از این فشار امین اند مغز و او وره درگاه
همچو وجه ولول ندانند زیرا که دم در دماغ فتاوی
ندارد و مجید خود رجعت نماید اما چون راست
سرنگون نمایند ملاحظه شود که چگونه در
هم رسانند رجعت دم بقلب در او وره ریه
یعنی در دایره سفید دوران دم ولول
نیست زیرا که حرکت دم سهلات و بواسطه
ثقل خود وارد دهن است که در در و در باب
از کبکد و شعبت او نیز ولول نیست زیرا
که محتاج نیست اما در شعب شریانی او بجهت آنکه
ثقل خود میل بسفل نماید اما قسمت تحتانی
او شاید که ولول مبادت بواسطه این قسم پیدا نمیشد زیرا

کیولیس

که بواسطه این بدت شدن واسطه این آورده است بواسطه شون دم
که از متعدد باید یکدیگر بود حرکت سبک و روان هم میشود بجهت
آنکه فیض بسط عضلات بواسطه حرکتات و چون عضله منقب شود آورده
فریب با آن دم خالی کرد بجلد کس که بگردن و از روی اختیار کند و حرکت نماید
بواسطه عروق القیه استغله مثلا که در بجهت شون دم در آورده آنها از اذان
خاندن و شیو بردن و خارج بر زوف کردن و سهل خوردن و هر عمل که پس
نماید عمل نفس در دوران دم حرکت دم و بدی عمل نماید بجهت آنکه دوران دم
قلب علی الاصل دم را در شریان منتشر و پس از چند بنیان و دیگر کمالات
دم کرد و مخصوص آورده بودن صورت و صدر و این ملاحظه شود چون فلان
حس نماید نفس **سؤال** چرا این حرکت و بیلدن جلد مخصوص است
و کردن و در سایر مواضع بدن یافت نشود **جواب** بجهت آنکه در می که در
آنها هر دو مسافتش خیلی کمتر است از دمی که در سایر اعضا هر دو گاهی از او فاکت
در بعضی از اعضا با چشم آنکس میتوان دید و هم بدنی بیانی موسی که در
و بدو دایح است این نیز از غیر طبیعی موسوم است به نفس رنگ و این نفس رنگ
علامت علوی است که در رطوبت امین با آورده ریهات با استخوانی که در لوله است

بان اوله بلور و مینولد و لاد شریان شود بسمی که وقتی که در شریان است بدو نافع
 دارد اوله شود وان اوله بلور واضح است بود که صفحه بخی که بدو جهات قسم غصه اند
 حال اگر قطع کنند شریان را در طرف از اتصال غانند بدو طرف دو لوله بخی که در وقت
 دو لوله بلور است بقضا و ندان شریان را دم دارد و یکی از اوله بلور شود و بعد از آن که
 در شعبه دیگر بواسطه جهات مینوان فهمید که حرکت در جهات است بجهت اینکه از آن
 آسان تر و در شریان باشد باید قبل از عمل اوله بلور را بر عود از آنکه نقل آن فریب
 تقویم باشد و آن دو لوله برنج با هم را می افشاید باشد که در ارضی شریعی باشد که
 همان وقت که مینندند راه لوله افشاید را بار کنند راه لوله بلور را پس از آنکه چنین
 اسبابی مینوان بهولت ملاحظه کرد اول شریان را بشیر کنند و قتل دهند موقوف
 آن را که دم خارج نکند و پس از آن از او قطع نمایند و دو طرف شریان را بندند بدو طرف
 لوله بخی که در دو طرف لوله بلور است پس از آن شریان را بر پستانند که راه افشاید که
 همان باشد و لوله است بان شود در آن وقت فشار بعد شریان بر دارند دم حرکت کند
 از طرف بلور که در لوله برنج پس از آن بجهت ملاحظه سرعت دم بر دارند یکس
 نایب دارد بی عشر پر و شا کردی را مایل باشد شیب نایب که بجهت آن شریان را باز کند
 پس از آن که شریان چند نایب نظر بلور غانند که چه قدر رسا اند دم طری خود در آن وقت

فهمید

فهمید انداز سرعت حرکت دم **سرعت در شریان در دم**
عروف در مینی نمی توان بواسطه حجاب بعضی اعمال معین نمود
 ولی بهولت این سرعت حرکت را می توان در زنده بین ملاحظه نمود ^{چون}
 کلبوها هستند در زنده بین که ملاحظه نمودن دم را می غانند مینوان یکی از آن کلبوها
 را که از جاق عجاتی هر و دندان خود این حرکت بسیار بطریقی است و پیش از آنکه ملاحظه
 نیست در بهت نایب اما چون ملاحظه مینمایند باید ملاحظه بکفره باشد که بغلط
 نیست و آن این است که چون نده بین بزرگ میکند اجسام را حرکات آنها نیز
 سریع مینماید مثلا اگر کلبوی ۳۴ مرتبه بزرگت نماید حرکت او را نیز ۳۴ مرتبه سریع تر نماید
 پس بجهت همین حرکت و افشاید آن باید مقدار حرکت را تقسیم بر ۳۴ نمود تا حرکت حقیقی
 آن معلوم کرد در سرعت حرکت دم در میان وقتیکه - تا کون ملاحظه نشد مگر زمانیکه
 تعیین سرعت حرکت شریان را نمود باینکه همان اسباب را که موسوم است هموز و نایب
 دو دید و واضح سکر دید که حرکت دم در این دید ۷۷ سانتیمتر است در هر ثانیه
 از این ملاحظه معلوم شد که سرعت حرکت دم در این بلیت دید و شریان نزدیک به
 بنیاد است هر گاه نخواهند بدانند که چه قدر طول میکشد تا دم از تمام دایره دور
 گذشت و در بلیت که در با بدن انسان دیگر نمود در هر یک بده ۴۰ سال است که یکی از

مشا هر املای موسوم به هر نیک که در علم تشریح معارف کالبدی است در این باب نیز مبرم بود و
 از آن زمان تا کنون در دستکامیچه نوشته و این امتحان را در سینه خود با این قسم که در هم مانده است
 که با سه صد ساله او نشود و نیز او را میخورد و این دو با هم حرکت نمایند و در لفظ خود که چیزی
 ملول میکت تا بر بهمان موضعی که در گذشته شده که آن دو عبارت است از فریبان و پیوست
 که در کبالت از جوهر با دم تلخ و آهن و خاک است که از آب با آن نمیرساند و نیز دم را میخورد
 و آن است پیدای نمودن آن در دم با این خود که قدری در خارج کند و گذرانند تا بخورد
 شود و در طویب نیز از این شد در محلول زاج سبزی در آن در بند اگر آن در وقت که در وقت
 در نیمه اند و این همی که خارج نموده اند موجود باشد در طویب این خون بواسطه این خون
 این شود هر نیک و در دم و در آن است لوله شش در دم و در آن است لوله شش در دم و در آن
 و شش متفاله محلول فریبان و پیوست در آن لوله شش بعد از آن شش را باز
 کرد تا این محلول بقبل خود وارد قلب گردید دم الی ۵ تا این محلول وارد قلب شود
 و در شش لایحه و در لایحه بکن و میکت و در شش لایحه این در لایحه و در شش
 تا این قدری دم از جانب بالا ای این و در کبالت گرفته و هر نیک از این بهما
 را در نیک فنجان مخصوص نیمه با قوه معتدی از او با درازنه از این باها را جمع کنیم
 در آن وقت امتحان بکن تا رسیده است با این مختص نمود در کدام فنجان از دو با این است

جمله این عمل با بدن آن دم مستخرج بر ۲۴ ساعت گذشت که خوب میخورد بعد از آن
 آن قدر می طویب از او گرفته و ملاحظه نمایند که کدام یک در نیکان بواسطه محلول
 زاج سبز آب میشود در فنجان اول چهار می پیداشود بلکه بافت میشود در
 در طویب دم طرف پنجم و ششم از این امتحان معلوم میشود که در چه منتهی در وقت
 و در ج مهر و در بطن این و از آن جاب و از آن جاب بطن این و قلب این به
 بواسطه شریان سبک وارد عرف و در بطن سبک شده و از عرف در بطن
 داخل آورده راست آنجا و در دم و در ج که در این حرکت ۲۵ الی ۳۰ باشد
 طول کشد هر نیک جمله لفظه اختلاف سرعت و بطور حرکت در در وقت در وقت
 دم پس از آن خارج دم از اسبی و من دم خارج کرد در لفظه نمود که در شش در سرعت
 و بطور حرکت دم پیداشود از این معلوم کرد که در خارج این مقدار دم جمله امتحان
 در نیک سبک کافی نیست و ملاحظه نمود که هر گاه ۵ الی ۶ من دم اخراج نمایند اگر
 آن جوان ۴۰ من به ۸ رسد و حرکت دم سریع کرد و این طول در این از ۱۱ الی
 ۲۰ تا این پس از در وقت پیدای نمودن اما این سرعت حرکت دم بسته به سرعت
 نفس نیست و در این بطن معتدی نمود که در سرعت نفس و سرعت حرکت دم بسته به یکدیگر
 و لازم و ملزوم هم نیستند چنانچه در اینها بکند و در وقت الی ۲۰ من نفس میکتد

در حالت صوت نفاذ و در وقت دوران معشان با اسباب دیگر برض اند و در وقت
 ۷۷ الی ۷۸ برین نفس می کشد و در وقت غم و همچنین با اسباب دیگر زیاد و در وقت
 با صد شکر بر اینها وارد آید باشد پس میگوئیم بواسطه امتحان نافی که این قلبید
 است خود نیز می توان از آنرا بر آن جوان قلبی کرد از این بیانات نباید که آن کنند
 که میگوید هر چه بیاید در وقت قلب میاید بعد از یکدیگر از قلب میروند و در وقت
 صبحها بد طول می کشند زیرا که این در لحظه هر یک نیست مگر از برای میگوید
 از و در این حاسی بد هلیز این و از آنجا بر بطن این و از آنجا بر ریه و از ریه بد هلیز
 این بر ریه هلیز این بر بطن و از بطن این بر ریه و از آنجا بواسطه وید و این قلب
 اما آنکه یکبار باید با طرف ساظمه برود ماضی بعد و دایره عظیم با باطن قلب
 و طول زمان او پیش از دایره صغیر است پس هر چه دیگر میگویند دوران دم کلید ۲۰
 ثانیه با نیم دقیقه بطور تقریب است زمان طرز تحقیق هر گاه در هر نیم دقیقه دم بر سر
 داد یکی از تخویفات قلبی که در شان روزی ۲۱ مرتبه دوران میکند
در بیان اختلاف فقرات قلب فقرات قلب مختلف
 میشود با اختلاف انسان مثلاً از شانزده سالگی الی ۶۰ سالگی در هر دقیقه ۷۰
 الی ۷۸ مرتبه ضرب نماید و بواسطه که این نیز ظاهر شود اما در اطفال بعد از

بیشتر است

بیشتر است چنانچه از روز تولد الی دو ماه بعد در هر دقیقه ۱۲۰ مرتبه ضرب نماید
 او حرکت نماید بعد از شش ماه ۱۲۰ مرتبه ضرب نماید و تا چهار ماهگی پس زیاد شود از
 عدد فقرات نگاهد تا سه سالگی که در آن وقت در سرب است حد معتدله است
 شود و همین حال است تا سه سالگی در خواب عدد فقرات قلب و تنفس کم شود و همچنین
 در وقت دراز شدن عدد نبضات کمتر از حالت ایستادگی میگوید هر گاه شکر
 بر روی شکر میماند و هنگام این شخص مختلط است سرعت ضربان او از هر وقت
 کم است چون شکر را از طرف سر گرفته شد چنانکه نماید در لحظه شود که در وقت
 بر سرعت ضربان او فرود می آید و بسیار ناگون معین شده است بعضی میگویند که در وقت
 دراز شدن دم زیادتر می رود در مخرج این جمله نبض کمتر میزند و همچنین زیاد میشود و تا
 بعد از حرکت نفسانی و بدست نماند این است و هم غم و غضب غیر

در تعیین مقدار تمام دم موجود در بدن

بسیار مشکل است تعیین تمام دم موجود در بدن بر اهل تشریح میگوید آنکه اگر
 جوانی بواسطه نرفسالترا با قطع شریانی با قطع سروها لک شود تمام دم
 موجود در بدن او خارج نشود زیرا که منع است که همه خون بخود خود از
 بدن خارج شود و اگر نخواهیم بواسطه تدبیر میگویند تمام دم را خارج نمائیم

بسیار مشکلات و طریقتان این است که بآب درون که چرخه اخل عرف نماید که ازین
 دم را خارج نماید اگر این چیز شیئی فلفلی باشد نفوذ میکند در عرف و بر سر بیرون شرح
 خارج میشود و اگر غیر غلیظ باشد مثل پیر و او را کم کنیم و داخل عرفی نمائیم پس از آنکه
 برود بخورد و بشود بواسطه برودت که از اعضا با آنها میرسد و دیگر نمی تواند نفوذ
 کند در عرف و اهل شرح بسیار سخت گفته و فاعله را برای تعیین مقدار دم بدانند که
 اند و آن علی را که یکی از مشربین کرده است نیز بلیغ بر لب بنیت بسیارین و آن این
 است که شخصی را میخواهند بر بند بکنند و ذکا را معتین کرده بعد از آنکه سر او را بر بند
 معین نمودند و ذکا تمام بدن او را و وزن دمی که از او خارج شده بود و اینها را
 مساوی یافت با و فیکند زنده بود پس از آن بواسطه آب زدک آب مظهر در عرف
 او داخل نمود آن حرفی که از طرف دیگر خارج میشود مگر فک بواسطه این عمل خارج
 نمود تمام دمی را که در بدن او بود و منوع را ضبط نمود تا و فیکند هر چه آب زدک
 میرد از جواهر صانع میشود پس خشک نمود همه آنرا و مقدار دم خشک شده
 را معتین کرد چون آب مظهر در تمام و جمیع آن در نه اجزای صلبه دم است و
 نیز از نوعی هم از دم معتین نموده بود نسبت کم تر را با خشک با این معنی که
 خند شفا دم تر چند شفا دم خشک میدهد از این محاسبات یافت که نسبت

دم بر بدن نسبت شش بعضی چون بیست و سه بار اعضاء شش چرخه و ذکا که در ۳۰ مرتبه
 خون موجود در آنها من خواهد بود هرگاه و ذکا که از این بار بود مقدار دم نیز به این
 نسبت کم و زیاد شود **فصل** در اینکه گاهی هوا داخل درود پیدا میشود - درنگ
 شده است در بعضی احوال جسمی که در عروق و او رده است که صورت غیر عری استماع میشود
 و پس از آن و شخص غشی میکند و میبرد و این بجهت داخل شدن هوا درود پیدا است این
 قسم که او رده که در بیست و سه بار است بقلب چون اینها است مثل اوده سایر اعضا
 بر یکدیگر موصوفت میشوند و در حال استنشاق هوا منجذب بآن و در پیدا میشود و چون
 داخل قلب شد آن شخص میبرد و اگر آن شخص را در این هنگام تشریح کند میبیند که خون
 معین این او بر ذک است بجهت اینکه سواى صورت انسان شده و او را صاحب کف کرده
 و پس از خون قلب منقبض شود آنکف بر عت تمام نشود و در شریان در پدید بجهت
 آنکه بجهت بنجاری شریان در وضع میکند چنان خون را درون باطل میشود و شخص
 میبرد **فصل** در اشغال خون از بدن بدن دیگر - این عمل در اعمال جود است
 که پیش از ظاهر شدن درون دم نبود و اگر در بدن خون کم نشود بواسطه اثرات و فیکند
 الدم که در وی و صنعت عارض بدن خود که خوف موف باشد در آنوقت محتاج میشود
 با این عمل و از حق المقدور در تکلیف این عمل نباید شد و این عمل است بسیار با خطر که محتاج

برسائط تمام و در وقت بیاری اگر بیشتر و طعم شود بسیار عمل خونی است و آلامش عرض آن شود
بجمله آنکه اگر چه بیاری از این عمل خوریده اند و لکن بعضی هم مرده اند پس باید در این
عمل چهار شرط را لحاظ شود اول واجب است آنکه این خونی که میگیرند از جنس خون
آن شخصی باشد که خون در بدن او داخل میکنند که اگر از انسان باشد از انسان و اگر حیوان
باشد از حیوان جنس خود بچیز دیگر ندیده شده است که از جنس خون حیوان بیسازند
حیوان پستان دار دره است بخلاف آنکه هر دو از جنس جنین باشد و بجز برشته شدن اکثر
از حیوانات که اگر قطع شود از آنها شیربان بزرگ و غول کبیری در او جاری شود و
نزدیک بموت شود خونی که از جنس خودش بوده داخل بدن او میکند بجا آنکه اول برکنند
و بعضی او بعد از فوت شود و آنکه خون غیر از مرده برساند این است که طبع سلیم او کم
میکند و همچنین حکم میکند ترکیبات شمایی و کلوی و اجزا خون هر یک که مخصوص ^{شده}
است چنانچه دیده شده که کلوی آنها شبیه یکدیگر نیست و هر یک شکل مخصوص دارد
و تمام واجبات که فاصله ما بین او بدن خون در بدن که داخل بود در بدن دیگر نباشد
بجمله آنکه اگر دیده شده است که این فاصله اگر بیش از ۲۰ ثانیه باشد و داخل در بدن
دیگری شود و الفوت میبرد و بجز آنکه خون وقتیکه از بدن خارج شد بعد از آن دفعه
بجمله خاصیتی که در اجزاء او است بجز میشود و این خون بجز آنکه داخل نشده و از قلب

خارج

خارج شده بر دیگر دفعه برگرداند و جنس اندر برسد و میکند بجمله آن که در این است
که گهاست حیوان کنند که هواداخل اجزای خونی که مقصود است برود و باید کسی را که ^{خواهد}
از بدن او بگیرند داخل باشد و خون را بغض نگیند پس از آن خون او بزند در آیه نرکت
و سرد فو آب در نرکت را داخل فرمایند و سو را سخن بگرد و وسط او قرار دهند که در او
شبی باشد که اگر بخوانند باز کنند و اگر بخوانند برینند پس باید بیرون کرد و هوا
آب در نرکت که هر نخوی که باشد در داخل کنند خون را در آیه نرکت و بشوید بجز بقیانند
خون او در بدن آن مریض بقیه یکدیگر بجز هواداخل آن شود و زمانیکه خون بغلب برسد
و قوه بجا است پس بگرد نرکت کند چهارم واجب است که گرم کنند آیه نرکت را بمقدار
در بجز حار است بدن که او ۲۰ درجه است پس از آن خون داخل کنند **فصل**
در تاثیر که نفس است در روان دم - نفس را در روان دم اثری است که کرده ^{باشد}
میشود بواسطه او قوه فشار و علاقه بر آنچه ذکر شد عمل و تاثیر بگرد و روان دارد
چنانچه می بینیم خونی که وارد در بدن میشود احرا فظم در بره هوا بخون رسیده او ^{بیشتر}
پس معلوم شود که نفس در این عمل تاثیر بزرگی دارد چنانچه در علم شمایی معلوم شده
که بعد از خون از اظطی سوسی ناصبت در بره بواسطه این است که از برای هو
دو جزه است یکی جزه اکثری که صلاحت چنانچه دارد دیگری جزه انزلی است و خونی که از

آورده بسوی بطن این صلاحیت نغذیه ندارد و خون هر دو بسوی هوائ اکثری باور
 خورد صلاحیت نغذیه بهم میرساند و در هر نفس اظطی او متبدل بنام صفت پیش
 و نفس عمل مخصوصی دارد در طین ابرو و این است که بواسطه او احداث حرارت میشود
 در طلب چنانچه اگر مرغ یا حیوان پستان دار یا کبکیم و کبکیم یک نفس او را فطنتند
 باشد و نزدیک شده بنام شدن حرکت قلب او در این هنگام اگر چنانچه نفس مستوی
 باور داده شود با بر قسم کردی در حلق او بگذازند مینیم که نفس حاصل شده و حرکت
 قلب بر میگردد و در فتنه میشود و این مجتهد است که گفته شد که اکثری هوائ چون انظم
 را در پید ناصع منباید و می آید بدلیل این قلب و شروع میکند بانقباض و انقباض
 شد که در ناصع شدن خون تاثیر علی سائر برای قلب چنانچه در پیده شده است که در هنگام
 که خون انظم بقلب در نزد نفس سا فطنته و خواهد مرد **فصل** در عمل اعصاب
 در دوران هم - از برای اعصاب ریدن فعل و علی است چنانچه قوت قلب سایر
 اعضاء از آنها است بطوری که اگر اعصابی را که با طرف هر دو برترند با بر نشان
 بواسطه مرغی که در آنها پیدا میشود فاسد شود و عصلاتی که از آن اعضاء نار دارند
 مسترخ یا فایج میشوند و قوه قبضه آنها باطل میشود و دیگر فعلی از آنها صادر نمی
 شود و قلب عضله است مخصوص که همیشه متحرک است که از برای او سکون نیست



تغذیه

بخلاف است سایر عضلات که گاهی متحرک و گاهی ساکنند لهذا چند قسم از اعصابند
 قبیل عصب کانکلیونی و دماغی و نخاعی و قلبی داخل میشوند که اگر قطع بکنند اعصاب را که از
 دماغ و نخاع می آید اختلاف در حرکات طبعی ظاهر شود ولی تمام نمی شود و باز بقوه که در
 نسج خودش هست متحرک است چنانچه اگر قلب جوانی را که زنده باشد برترند و برودی
 بیرون بیاورند در وقت متحرک است مثل اینکه در بطور و در حیوانات پستانداران است
 الحی ساعت حرکت میکند تا در حیوانات آبی از قبل تراجم و ماهی بیشتر حرکت میکند
 که اگر قلب زنده آنها را بیرون بیاورند زنده نام ساعت حرکت میکند پس معلوم میشود
 که در جرم خود قلب اجزاء اعصابی که حرکت که حرکت قلب بعد از بیرون آوردن از بدن
 بواسطه آنها است که هر چه در وقت کرده ایم نتوانستیم این اجزاء را جدا کنیم اعصاب
 قلب از دو موضع می آید یکی از آنها از عصب پدید آمده و ثانی از اعصاب کانکلیونی
 را بعد از تقویت بسیار تهیه شده اند که از نخاع است و متصل است به نخاع ممکن است گفته
 شود که قلب بواسطه اعصاب کانکلیونی بسبب نخاع و بواسطه عصب پدید آمده متصل
 به رصل نخاع و دماغ پس قوه عصبی که بقلب میرود از نقطه مخصوصی نیست چنانچه
 گفت که از فلان نقطه دماغ یا نخاع عصب قلب رو شده زیرا که اگر از نخاع را ببرند
 هنوز قلب متحرک است بخلاف عضلات اطراف که در نقطه مخصوصی از نخاع خارج

هضم غذا که در آن حال هم عروق شریک بیشتر منبسط میشوند و بجهت آنکه خون
 بیشتر بخشد و غاطی معده برسد و مویت زیادتر حرارت شده و معتبر هضم
 غذا شود و اعراض نفسانیه هم از قبل خوف و بجاک و فرح مانند این دو حال بد
 اند پس جمیع این حالات از بنیان عصبیه است اگر صدمه وارد آید بر اعضا که بصورت
 میروند و قوه فیضیه شریک کم شود آن وقت آن عروق پر میشوند از خون و فایده
 قوه الکتریکی بر عروق شریک صورت گذاردند قوه فیضیه آن عروق بیشتر شده
 و خوف و جثت عوفه آن سرخی که در صورت شده بود تمام میشود **فصل**
 در دوران دم در حیوانات جمیع حیوانات در دوران دم شدیدند با انسان این
 قسم که سبب فاعل دوران دم آنها منقبض شدن عضوی است که در پاره وسط آنها
 واقع است که با قلب است و با عضوی است که بمنزله قلب است اما موضع این عضو و پاره
 بجا و پاره در دوران دم در این عضو و پاره که داخل و خارج او میشود مختلف است که
 در همه حیوانات مشابه یکدیگر نیست اما در بعضی خلاف غیرت است و بعضی کلی
 است چنانچه از برای حیوانات پیشه قلب نیست مثل قملین که از برای او قلب لوله
 است در وسط بدن او است که از سر او است نام که بمنزله قلب است او است و از اولها است
 کوچک با عضای او میروند و گاهی در بعضی حیوانات یکی از این عروق خیلی نزدیک

است و قشرها در بدن آنها واقع است که بمنزله او است و با بر لولهها از او
 میشوند و بمنزله سایر میروند و گاهی در این اوله نزدیک حرکت فیض و بسطی ظاهر میشود
 که در سایر عروق و فیض و بعضی حیوانات دیگر هستند که این عروق در آنها پیدا میشوند
 بلکه از روده های آنها عروق کوچکی خارج میشوند که جذب میکنند شیوه غذا را و
 رسانند به جمیع بدن که در پاره ها آنها بمنزله قلب آنها است هر چه نام که غرض در دوران
 دم است چنانچه پیدا عوفه و او این است که با این حیوانات عقده به حیوانات و در وقت
 قوت نیست که در حیوانات پرنده هم قلب صاحب و در هلپز و در بطین می باشد و بطین
 هم بواسطه پاره آن هم جدا هستند بگو که خون پاره بطین این با خون قوت بطین این مخلوط
 نمی شود حیوانات تک دوران دم آنها در پاره در آنها را حیوانات خون گرم نامند
 و آنها را که یکبار در خون سرد و اطفال انسان و اول حیوانات پستاندار صحرائی
 مابین دو هلپز ثنات است و پاره جراحی دیگر هم مابین او و طی و شرابان در پاره فیض می کند
 خون بطین و خون هلپز این مخلوط میشوند انسان با سایر حیوانات در سرخ بودن
 خون مشترک اند اما کبولا آنها مختلف است چنانچه در ظهور شکل آنها بقیه و در
 انسان و حیوانات پستاندار مقلدات مگر شتر که کبولا و هم بقیه است
فصل در دوران دم حیواناتی که با شکر راه میروند - دوران دم این حیوانات

مثل دوران دم انسان نیست بجهت آنکه دم آورده و شریان آنها مثل چینی با یکدیگر
 در قلب بازدیکی و مختلط میشود و این حیوانات جوان خون سرد میمانند و
 میتوان گفت که این قسم از حیوانات باطن سرد و دهن را در دهن چون بطن ضد است
 خون از جویین میآید بسوی دهن از آنجا بدهن را برود و در بطن این میشود
 چون غلبه فلفله شد از او رطوبت میآید بدن نشسته میشود در بعضی از حیوانات از قبل
 سوخته که دارای یک بطن هستند از بطن آنها چو شریان روئیده که یکی از آنها شریان
 و دیگری که سرد و سرد بود بگری او طریقت پر معلوم میشود که این قسم از
 که صاحب بطن نیستند خون احمر ناصع بافت نمیشود و سرد و سرد شریان آنها
 و همچنین آن خون کف شده میشود بشریان و با حراظم نیست بلکه مختلط است
 از هر دو خون و خونهای این حیوانات سرخ تر است از خون انسان و کلبه و آنها
 بزرگ تر است و بعضی است مثلاً در انسان و در حیوانات ایشان را در قطر کلبه آنها
 از آن ناصع مبلط است و قطر کلبه و نفعه مبلط است **فصل**
 دوران دم ماهی - قلب ماهی گذارده شده است قدری پایین تر از سر او
 در گردن او در محل معلوم و از برای او بطریق است دهن که شبیه است با دهن
 و بطن حیوانات ایشان را در در مجاری خون آنها دیده میشود بلب شریان بزرگ

که صاحب انقباض و انبساط است و خون در جوف این شریان احمر ناصع است پس
 میشود بواسطه انقباض بدن و بر میگردد و بسوی دهن را و از او به بطن داخل میشود
 و از او بسوی دهن میرود و داخل میشود در شریان بزرگ مذکور که این دوران
 دم بلب دایره شباهت دارد و میتوان گفت که ماهی یکبار در دوران دارد و خون

ماهی سرخ است و کلبه او شش است
 تمام شد فی جوم دو

شنبه و شنبه
 ۱۱۹۲
 محمد قلی



۱۳۷۰



۱۷۷۸۲

کتابخانه
 حاکم شاه
 قزوین

110v.